

× تقدیم به او که اسلام را حیاتی تازه و ملل اسلامی را اعتباری نو بخشید.

نقد درون‌ساختاری «خاطرات آیت‌الله منتظری»

پاسداشت حقیقت

دفتر مطالعات و تدوین تاریخ ایران

فهرست مطالب

مقدمه: خاطره‌نگاری، معیارها و اصول ۱

فصل اول: شکستن حرمتها؛ اولین گام ۱۳

فصل دوم: شخصیت‌پردازی ۲۹

فصل سوم: کُرسی انتقاد ۴۹

فصل چهارم: جایگاه مهدی هاشمی ۶۵

فصل پنجم: تهاجم در تهاجم ۱۰۱

فصل ششم: فراز و فرودهای قائم مقامی ۱۲۵

مؤخره: فرصتهای اندک و یادآوریه‌ها ۱۸۳

خاطره‌نگاری، معیارها و اصول

آیا ادعای در اختیار نداشتن اسناد ساواک مربوط به آیت‌الله منتظری، حقیقت دارد؟

ثبث خاطرات در زمان وقوع چه تفاوت‌هایی را با خاطره‌نگاری در زمانی دیگر دارد؟

«شنیده‌ها» تا چه حد قابل اتکا و استناد هستند؟

برای ارزیابی صحت و سقم خاطرات چه نکاتی را باید در نظر گرفت؟

صفحات ۱-۱۱

پاسداشت حقیقت

خاطره‌نگاری، معیارها و اصول

بسمه تعالی

در میان علوم و معارف بشری، شاید بتوان گفت «تاریخ» از جمله مناقشه‌برانگیزترین آنها به‌شمار می‌آید. هنگامی که در برابر کتابها و مقالات تاریخی قرار می‌گیریم، نخستین مسئله‌ای که برایمان مطرح می‌شود، میزان صحت و سقم مدعیات مندرج در آنهاست. بدیهی است برای پی‌بردن به این مسئله راهها و شیوه‌های خاصی وجود دارد از جمله بررسی اسناد و شواهد و قرائن، ملاحظه دیدگاه‌های گوناگون و بلکه معارض درباره یک رویداد خاص، ارزیابی منطقی مدعیات و بررسی هماهنگی یا عدم هماهنگی میان آنها و قس علی‌هذا. با این همه، چه بسا در نهایت نیز نتوان درباره یک موضوع به قطع و یقین رسید و جالبتر این که بعضاً با کشف یا افشای یک سند جدید، بسیاری از قطع و یقین‌های حاصله، رنگ می‌بازند و مجدداً به ظن و گمان تبدیل می‌شوند. به هر حال، «تاریخ» عرصه‌ای است که باید با حزم و احتیاط فراوان در آن گام نهاد.

اما در مجموعه عظیمی که تحت عنوان «تاریخ» شناخته می‌شود، مقوله «خاطرات» از جایگاه خاصی برخوردار است. کم‌نویسندگان افراد و شخصیت‌هایی که با اقدام به ثبت مشاهدات و تجربیات خود در برهه‌ها و مقاطع مختلف راهی را به سوی شناخت بهتر وضعیت زمانه خویش برای آیندگان باز کرده‌اند و این رویه همچنان ادامه دارد تا آنان که پس از ما خواهند آمد نیز بتوانند نقیبی به آنچه در این دوران گذشت بزنند.

عده‌ای «خاطرات» را جزو منابع درجه اول تاریخ می‌دانند چرا که حاکی از مشاهدات مستقیم یک فرد است اما در عین حال برخی دیگر برای آن که چنین اعتباری برای خاطرات قائل شوند، شروطی را قائلند. از نگاه اینان، به عنوان نمونه چه تضمینی وجود دارد که یک فرد در بیان و نگارش خاطرات خویش، پا را از جاده صداقت بیرون نگذارده در جهت ارائه تصویری مثبت از خود و همراهانش و ترسیم چهره‌ای منفی از دیگران، دست به تحریف مآوقع نزده باشد؟ از کجا معلوم که یک فرد «تمام حقیقت» را گفته باشد و نه بخشی از آن را؟ آیا بزرگ‌نمایی و کوچک‌نمایی در بیان خاطرات یک فرد صورت نگرفته است؟ و خلاصه آن که کثیری از این دست سؤالات و احتمالات را می‌توان درباره «خاطرات» مطرح ساخت که مجموعه این مسائل به خواننده گوشزد می‌کند در مواجهه با «خاطرات» نیز همانند دیگر عرصه‌های تاریخ‌نگاری نباید شرط احتیاط را از دست داد.

انتشار خاطرات تعدادی از شخصیت‌های حاضر در مراحل مختلف شکل‌گیری انقلاب اسلامی و مراحل بعد از برپایی نظام جمهوری اسلامی، حاکی از اقبالی است که طی چند سال گذشته به این مقوله صورت گرفته و چه بسا از این پس افزایش نیز یابد. این رویکرد، بی‌تردید در کلیت خود، می‌تواند دارای برکات

زیادی باشد زیرا قادر است تدوین تاریخ پرفراز و نشیب «انقلاب اسلامی» را برای آیندگان تسهیل کند و امکان قضاوت بهتری را برای آنان فراهم آورد. در واقع اگر این نکته را در نظر داشته باشیم که دستگاههای تبلیغاتی بیگانگان طی بیش از دو دهه گذشته تمام توان خود را برای مشوه جلوه دادن چهره نظام جمهوری اسلامی به کار گرفته‌اند و طبعاً ماحصل کار آنها در کنار انبوه کتابهایی که با همین هدف نگاشته شده‌اند، به عنوان سند تاریخی بر جای خواهد ماند و منبعی برای قضاوت آیندگان خواهد شد، آن گاه می‌توان قدر و قیمت خاطره نگاری شخصیت‌های دست‌اندرکار امور به منظور ثبت «حقایق» را دانست. اما اگر خدای ناکرده «حقیقت‌نگاری» در ثبت خاطرات، جای خود را به تحریف و قلب واقعیات بدهد و آنان که پای در چنین مسیری می‌گذارند، اهداف خاص دیگری را تعقیب کنند، آن‌گاه سیاهی بر سیاهی افزوده می‌گردد و انقلاب اسلامی ناچار از تحمل ظلمی مضاعف خواهد بود.

آنچه تحت عنوان «بخشی از خاطرات فقیه و مرجع عالیقدر حضرت آیت‌الله العظمی منتظری» از طریق اینترنت و همچنین به صورت مجلد انتشار یافته، از آنجا که متعلق به یکی از شخصیت‌های مطرح در طول شکل‌گیری انقلاب اسلامی و مراحل بعدی آن است، از یکسو می‌تواند مورد توجه نسل حاضر قرار گیرد و از سوی دیگر به عنوان منبعی برای آیندگان به منظور شناخت وقایع و شخصیت‌ها در این برهه از زمان واقع شود. اما سؤال مهم این است که آیا از مجرای این خاطرات می‌توان به شناختی صحیح و مطابق با واقع دست یافت؟

برای پاسخگویی به این سؤال و تعیین میزان «حجیت» این خاطرات - و به طور کلی خاطرات هر فردی در گذشته و حال - باید ابتدائاً چند نکته را مورد توجه قرار داد و پس از آن به مطالعه متن پرداخت.

الف: اصولاً در حوزه خاطرات، از آنجا که یک فرد به بیان مشاهدات و عملکردهای خود و همچنین دیگر معاصرانش می‌پردازد، قبل از هر نکته دیگری باید متوجه این نکته بود که آنچه در پیش روی ما قرار دارد، بیش از هر چیز، مستند به شخصیت گوینده آن است. لذا باید ابتدا شناختی از این شخصیت به دست آورد تا بتوان قضاوتی کلی راجع به گفته‌های وی داشت. آیا گوینده خاطرات فردی راستگو و قابل اعتماد است؟ وی از چگونه شخصیتی برخوردار است؟ اعتقادات و عملکردهای او چگونه است؟ و خلاصه آن که با طرح سؤالاتی از این قبیل باید تلاش کرد که دستکم به شناختی اجمالی از وی دست یافت. ب: شأن و جایگاه خاطره‌نگار در هر مقطع تاریخی، موضوع دیگری است که باید مورد توجه قرار گیرد. با توجه به این مسئله می‌توان تخمینی از حوزه اطلاعات، اختیارات و عملکردهای خاطره‌نگار به دست آورد و هرچند غیردقیق اما به هر حال محدوده‌ای را برای این مسائل در نظر گرفت. بر مبنای این تخمین و تقریب، خواننده می‌تواند گمانه‌هایی درباره میزان دسترسی خاطره‌نگار به اسناد و مدارک و همچنین ارتباط وی با دیگر شخصیت‌ها و افراد و نحوه تأثیرگذاری بر آنها یا تأثیرپذیری از آنها داشته باشد و به این ترتیب در مقابل آنچه به عنوان خاطرات بیان می‌شود، در حالت تسلیم محض قرار نگیرد و بتواند در صورتی که بخشی از حقایق کتمان شده باشد به آن وقوف یابد.

ج: موضوع مهم دیگری که باید مورد توجه قرار گیرد، زمان نگارش خاطرات و وضعیت خاطره‌نگار در آن زمان است. به طور کلی خاطرات یا به صورت روزانه نوشته می‌شوند، یا در زمان حاضر درباره گذشته به رشته تحریر درمی‌آیند یا ترکیبی از این دو است به این معنا که خاطره‌نگار با رجوع به نوشته‌های روزانه خود، اینک به شرح و بسط و ایضاح آنها می‌پردازد. در هر صورت خواننده باید به این مسئله دقت داشته باشد که آنچه در پیش روی خود دارد، از کدام نوع بوده و خاطره‌نگار در زمان نگارش آن در چه اوضاع و شرایطی قرار داشته و به چه میزان از شرایط حاضر تأثیر گرفته است. همان گونه که اشاره شد، در نظر داشتن این نکات صرفاً به منزله کسب آمادگی برای ورود به متن است، اما پس از ورود به متن خاطرات، برای قضاوت دقیق‌تر درباره آن باید به ارزیابی‌های تخصصی‌تری دست زد. برخی از این ارزیابی‌ها به طرق زیر می‌توان انجام داد:

۱ - از جمله مسائلی که در تعیین میزان اعتبار خاطرات یک فرد، نقش بسیار مهمی دارد، سندیت اقوال و ادعاهای وی است. اگرچه خاطره‌نگار، خود را به عنوان بزرگترین سند گفته‌هایش محسوب می‌دارد اما این مسئله رافع مسئولیت وی برای ارائه اسناد و مدارک تاریخی برای اثبات آنچه گفته است، نیست. بنابراین خاطره‌نگار باید حداکثر تلاش خود را برای در اختیار گذاردن اسناد و شواهد تاریخی به خوانندگان بکار بندد.

۲ - گاهی خاطره‌نگار برخی مطالب بیان شده از سوی خود را مستند به روایات و اقوال دیگران می‌کند و در واقع جز «شنیده‌ها» سند و مدرک دیگری را برای اثبات مطلب در اختیار خواننده قرار نمی‌دهد. در این صورت خواننده باید به این نکته توجه کند که آیا خاطره‌نگار نام و مشخصات منبع «شنیده» خود را اعلام داشته است یا خیر؟ اگر از این کار امتناع شده باشد، صرف تأکید خاطره‌نگار بر این که مطلب مزبور از فرد دیگری شنیده شده است نمی‌تواند هیچگونه سندیتی فراتر از شخصیت خود خاطره‌نگار برای خواننده داشته باشد. به عبارت دیگر این دست مطالب درست بسان آن است که مستقیماً از سوی خود خاطره‌نگار مطرح شده‌اند و از آنجا که هیچگونه سند و مدرکی نیز برای اثبات آنها ارائه نشده، بنابراین چاره‌ای جز این نیست که میزان اعتبار آنها را بسته به میزان اعتبار شخص خاطره‌نگار ارزیابی کنیم. البته این قاعده استثنایی هم دارد و آن اینکه برخی افراد خود در بیان مشاهداتشان صادقند اما به دلیل عدم برخورداری از پیچیدگی‌های لازم، تحت تأثیر افراد ناصادق در نقل مسائل نیز قرار می‌گیرند. در این حالت نمی‌توان گفت که دقت چنین نقل قول‌هایی با میزان اعتبار فرد یکی است.

اما چنانچه خاطره‌نگار نام فردی را به عنوان گوینده یک مطلب یا فاعل یک عمل بیان کند، در این صورت دو حالت متصور است: یا فرد مزبور در قید حیات است و لذا براحتی می‌توان با مراجعه به وی از میزان صحت و سقم مدعای خاطره‌نگار مطلع شد و یا آن که دار فانی را وداع نموده که در این شرایط باید

ملاحظه کرد آیا چنین قولی از فرد مزبور توسط دیگران نیز نقل شده است یا خیر؟ بدیهی است اگر خاطره‌نگار مطلبی را که به نقل از یک شخص فوت‌شده بیان می‌دارد، منحصر به فرد باشد و در جای دیگر نتوان سراغی از آن گرفت، میزان اعتبار این قبیل نقل‌قولها نیز صرفاً وابسته به میزان اعتبار خاطره‌نگار است.

۳- ادعاهایی که خاطره‌نگار درباره افراد مختلف مطرح می‌کند نیز بر دو نوعند: یا اقدامات و فعالیتها و اقوالی را به آنها نسبت می‌دهد که طبعاً برای اثبات مدعیات خود در این زمینه باید به ارائه اسناد و مدارک قابل قبول بپردازد یا آن‌که خصائص و ویژگیهای فردی و اخلاقی را به افراد انتساب می‌دهد که از آنجا که این گونه انتسابها به مسائل شخصی و خلوت افراد برمی‌گردد، باید ملاحظه کرد که آیا از سوی دیگران - که قول آنها می‌تواند دارای اعتبار باشد - نیز وجود چنین خصائصی در شخص مزبور عنوان شده است یا خیر؟ بدیهی است در صورتی که عده‌ای از افراد معتبر نسبت به این فرد کمابیش دارای دیدگاه مشابهی باشند، می‌توان به قول خاطره‌نگار در این زمینه نیز اعتماد کرد. در غیر این صورت، دستکم آن است که نمی‌توان چنین اعتمادی را به آن داشت.

۴- بدیهی است هرچه میزان مطالبی که خاطره‌نگار - به هر دلیل - از ارائه سند یا شاهد معتبر درباره آنها خودداری می‌کند یا از ارائه سند در آن زمینه ناتوان است، بیشتر باشد، خطرات وی از حالت مستند به حالت شخصی سوق پیدا می‌کند و طبعاً میزان اعتبار آن بستگی مستقیمی با اعتبار شخص وی می‌یابد. در این حالت احراز میزان اعتبار شخص خاطره‌نگار به صورت یک ضرورت جدی در می‌آید. در این راستا به دو نحو می‌توان عمل کرد: نخست آن که مستقل از متن خطرات، به تحقیق و تفحص درباره شخصیت خاطره‌نگار بپردازیم و میزان اعتبار و وثوق وی را دریابیم. اما راه دیگر این است که از طریق ارزیابی اجزایی از خطرات که امکان تعیین صحت و سقم آنها با مراجعه به اسناد و شواهد و مسلمات تاریخی وجود دارد، به این مسئله پی ببریم. طبعاً در صورتی که در این عرصه هیچگونه خلاف واقعی را مشاهده نکنیم، آن‌گاه می‌توانیم تا حد زیادی برای دیگر گفته‌ها و ادعاهای خاطره‌نگار، اعتبار قائل شویم اما چنانچه در چند مورد به قطع و یقین به خلاف واقع بودن آنها رسیدیم، چاره‌ای جز این نیست که شخصیت خاطره‌نگار را فاقد اعتبار و وثاقت لازم بدانیم و لذا کلیه مطالبی که به دلایل ذکر شده، اعتبار آنها به اعتبار شخص خاطره‌نگار گره خورده است، به طور جدی زیر سؤال می‌روند.

۵- گذشته از بررسی خطرات یک فرد براساس اسناد و مدارک، این خطرات باید به لحاظ میزان برخورداری از انسجام و هماهنگی میان اجزاء آن نیز مورد ارزیابی قرار گیرد. در این ارزیابی چنانچه موارد ضد و نقیض در خطرات به چشم خورند یا نوعی ناهماهنگی میان بخشهای مختلف سخنان خاطره‌نگار مشاهده شود، قاعدتاً باید پذیرفت که حب و بغضها و همچنین تمایلات و گرایشها برای تحریف وقایع و جهت دادن به فکر و ذهن خوانندگان به منظور ایجاد دیدگاهی خاص در آنها، دخیل بوده‌اند. بنابراین به ویژه در خطراتی که از فقر اسنادی رنج می‌برد و بسیاری از مطالب به شخص خاطره‌نگار گره خورده است، برای بررسی میزان اعتبار آن می‌توان به ارزیابی «درون منطقی» خطرات پرداخت و با مشخص ساختن تناقضات و ناهماهنگیهای درونی آن، حدود اعتبار آن را تعیین کرد. حسن و برتری به کارگیری این روش نسبت به روش بررسی اعتبار شخص خاطره‌نگار آن است که از بروز مشاجرات ناشی از اختلاف دیدگاه درباره شخص خاطره‌نگار جلوگیری می‌کند و با قرار دادن موارد مشخص در محکمه عقل، امکان قضاوت بهتری را فراهم می‌آورد.

۶- «بخشی از حقیقت» اگرچه واجد حقیقت است اما اگر به عنوان «تمام حقیقت» جا زده شود، در این صورت دیگر بهره‌ای از حقیقت نخواهد داشت بلکه تحریف آن به شمار می‌آید.

در عرصه خاطره‌نگاری، یکی از نکاتی که باید مورد توجه گوینده باشد آن است که تمامی دانسته‌ها و محفوظات و همچنین اسناد در اختیار خویش را درباره یک مسئله بازگو نماید، در غیر این صورت اگر بخشی از واقعه بیان گردد و تعدادی از اسناد موجود انتشار یابند و بخشی از واقعیت و اسناد مکتوم نگه داشته شوند، باید گفت صداقت لازم در مواجهه با خوانندگان صورت نگرفته است. سخن ما در اینجا این نیست که یک خاطره‌نگار لزوماً باید تمامی نکات راجع به یک واقعه را بداند و کلیه اسناد آن را در اختیار داشته باشد تا مجاز به بازگویی آن باشد. خیر! آنچه بر آن تأکید داریم این است که خاطره‌نگار نباید از بیان کلیه اطلاعات و اسنادی که درباره یک واقعه در اختیار دارد - کم باشد یا زیاد - خودداری ورزد زیرا به محض آن که چنین رویه‌ای را برگزیند، منافع شخصی و گروهی و حب و بغضها پای در میان گذارده و در انتخاب آنچه باید گفته شود و آنچه باید مکتوم بماند مداخله می‌نمایند.

بنابراین از جمله نکاتی که خوانندگان خطرات یک فرد برای بررسی میزان اعتبار آن باید در نظر داشته باشند، حد اطلاعات فرد مزبور و میزان دسترسی وی به اسناد و مدارک است. به این ترتیب اگر ملاحظه شود خاطره‌نگار در بعضی مسائل و موارد، از بیان بخشهایی از واقعیت یا انتشار برخی اسناد خودداری به عمل آورده است، آن گاه باید به آنچه در پیش رو قرار دارد صرفاً به عنوان بخشی از حقیقت نگریست و نه تمام آن.

اینک با توجه و عنایت مطالب فوق قصد داریم تا به ارزیابی خطرات آیت‌الله منتظری بپردازیم. بی‌تردید اگر خواسته باشیم در این ارزیابی، یکایک اقوال و ادعاها و نقل قولهای مندرج در خطرات را به لحاظ سندیت مورد بررسی قرار دهیم، این کار مستلزم پیگیریهای فراوان خواهد بود چرا که به عنوان نمونه تنها در مورد نقل قولهای ذکر شده از دیگران باید به آنها که در قید حیاتند مراجعه و از صحت و سقم آنچه در خطرات آمده است، پرس و جو به عمل آورد. البته این کاری است که تا حدودی صورت گرفته و در مواردی نیز عدم صحت نقل قولهای مندرج در این خطرات مشخص گردیده است اما احراز صحت یا سقم تمامی موارد، زمان زیادی را می‌طلبد. اگرچه چنین کاری نهایتاً ضرورت دارد و برای کسانی که ارزشی برای حقیقت‌قائلند می‌تواند دستاورد خوبی داشته باشد اما در این مقال، روش نقد «درون منطقی» این خطرات را برگزیده‌ایم. البته اتخاذ این روش بدان معنا نیست که ارزیابی این خطرات به لحاظ سندیت آن، مورد بی‌اعتنایی کامل قرار گیرد اما هدف اصلی از گزینش روش مزبور، نقد محتوایی این خطرات با توجه به ساختار درونی آن و همچنین واقعیات موجود است. به این ترتیب حتی‌المقدور سعی شده است تا متن خطرات به عنوان محور و مبنای بحث قرار گیرد و تنها در مواردی که نیاز ضروری به استناد به مطالب خارج از

این متن وجود داشته - به ویژه هنگام نقد نظرات آیت‌الله منتظری درباره حضرت امام خمینی(ره) - چنین کاری صورت پذیرد. از جمله مزایای شیوه نقد در پیش گرفته شده از سوی «دفتر مطالعات و تدوین تاریخ ایران» در این مطلب، ایجاد نکردن زمینه‌ای برای مناقشه است زیرا در صورتی که برای دستیابی به صحت و سقم مطالب به شخصیتهای طرح شده مراجعه می‌کردیم (کما این که در مواردی صرفاً برای آگاهی خود اقدام شد و جوابهای دریافتی مغایر مطالب مطرح شده در خاطرات بود) و به حاصل تحقیق خود استناد می‌نمودیم ممکن بود آقای منتظری و تنظیم‌کنندگان خاطرات، شخصیتهای مورد نظر را به خلاف‌گویی متهم کنند و بر روایت خود اصرار ورزند اما با شیوه در پیش گرفته شده، یعنی مینا قرار دادن مطالب مطرح شده در خاطرات، هیچگونه زمینه‌ای برای مناقشه بوجود نخواهد آمد.

اما قبل از آغاز نقد، ذکر یکی دو نکته درباره این خاطرات از جنبه سندیت آن کاملاً ضروری است:

۱ - مسلماً کسانی که خاطرات آیت‌الله منتظری را خوانده‌اند، موارد متعددی را به خاطر می‌آورند که ایشان صرفاً آنها را بر مبنای «شنیده‌ها» بیان می‌کند بدون آن که نام و مشخصات گوینده یا زمان و مکان گفته شدن مطلب یا شهادتی که در زمان بیان مطلب حاضر بوده‌اند را بگوید. به عنوان نمونه ایشان در پاسخ به این سؤال که «آیا احکام آنها [دادگاه ویژه روحانیت] شرعی است؟» می‌گوید:

«احکام آنها هم شرعی نیست، شنیدم که یکی از قضات همین دادگاه ویژه به یک نفر - که روحانی نیست و به اتهام ارتباط با من بازداشت شده بود - گفته بود: «پرونده شما هیچ چیز که قابل تعقیب باشد ندارد فقط یک نامه به آیت‌الله خامنه‌ای بنویس و توبه بکن!» او گفته من کاری نکرده‌ام که توبه کنم، بعد همین قاضی آمده است چهار سال زندان به همین آقا داده است! خوب آقای قاضی تو که می‌گویی در پرونده چیزی نیست که زندان داشته باشد چرا این فرد را به چهار سال زندان محکوم کرده‌ای؟! چنین حکمی آیا شرعی است؟»

(خاطرات، صفحه ۷۳۸)

همان گونه که ملاحظه می‌شود در این نقل قول، نه نام قاضی معلوم است، نه نام متهم، نه زمان وقوع ماجرا و نه فردی که چنین مطلبی را به اطلاع ایشان رسانده است. از این دست «شنیده‌ها» به کرات از سوی آیت‌الله منتظری بیان شده و جالب این که ایشان این گونه اقوال را مبنای اظهارنظر و قضاوت خود در مورد یک فرد یا یک نهاد یا یک واقعه قرار داده‌اند.

۲ - در بند سوم از پیشگفتار این خاطرات آمده است:

«بی تردید اگر پرونده ساواک معظمه در اختیار ما می‌بود، نکات جدید و مهم دیگری بر این مجموعه افزوده می‌شد که در شناخت زوایای ناشناخته تاریخ انقلاب و شخصیت معظمه و نقش منحصر به فرد ایشان در مبارزات ملت مسلمان ایران و نیز درک میزان حساسیت ساواک شاه نسبت به ایشان افق جدیدی را روشن می‌نمود؛ بدین امید که در آینده مجموعه این اسناد در اختیار پژوهندگان تاریخ انقلاب اسلامی قرار گیرد.»

(خاطرات، صفحه ۴۷)

از فحوای این بند چنین برمی‌آید که تنظیم‌کنندگان این خاطرات به اسناد ساواک آیت‌الله منتظری دسترسی نداشته‌اند و دیگر این که اسناد مزبور حاوی مطالبی است که «نقش منحصر به فرد ایشان در مبارزات ملت مسلمان ایران» را روشن می‌سازد. اما سؤالی که بلافاصله به ذهن خطور می‌کند این است که اگر واقعاً پرونده ساواک در اختیار دفترشان و تنظیم‌کنندگان این خاطرات نبوده است، بر کدام مینا ادعا می‌شود که نکات و مسائلی در پرونده مزبور وجود دارد که «نقش منحصر به فرد» آیت‌الله منتظری را در مبارزات ملت مسلمان ایران مشخص می‌سازد؟! از طرفی آیا تنظیم‌کنندگان این خاطرات که بر مبنای محتویات نادیده پرونده ساواک آیت‌الله منتظری چنین ادعایی را مطرح می‌سازند، آیا محتویات پرونده ساواک دیگر شخصیتهای مبارز در طول شکل‌گیری نهضت انقلاب اسلامی مردم ایران را ملاحظه و تمامی آنها را با یکدیگر مقایسه کرده‌اند که دست به این نتیجه‌گیری می‌زنند؟ منظور ما از طرح این سؤال به هیچ‌وجه نفی تلاشها و مجاهدتهای آیت‌الله منتظری در سالهای پیش از انقلاب نیست بلکه منظور آن است که به لحاظ منطقی، چنین نتیجه‌ای را نمی‌توان از چنان مقدمه‌ای گرفت و به طور کلی محتویات این بند، متناقض یکدیگرند.

اما برای توجیه این مسئله و رفع مشکل، ممکن است گفته شود منظور از ذکر این که «اگر پرونده ساواک معظمه در اختیار ما می‌بود» این نیست که پرونده آیت‌الله منتظری از سوی دفتر و خود ایشان ملاحظه نشده بلکه پیش از این پرونده مزبور درخواست و رؤیت شده است و سپس بدون این که از روی آن کپی گرفته شود، عیناً عودت داده شده و هم‌اکنون محتویات آن در دسترس نیست. این ادعا با توجه به ساختار دفتر ایشان و روحیات افراد حاضر در آن، نه تنها بعید بلکه «آب‌د» به نظر می‌رسد. با این حال اگر همین احتمال آبعد را نیز بپذیریم، همچنان از این طریق نمی‌توان به «نقش منحصر به فرد» ایشان در دوران پیش از انقلاب رسید چرا که بیان چنین حکمی مستلزم آن است که محتویات پرونده ساواک کلیه شخصیتهای مبارز قبل از انقلاب بررسی و با یکدیگر مقایسه شود و سپس بدون آن که حب و بغضها در قضاوت ما نقش و دخلی داشته باشند، دست به استنتاج بزنیم. آیا چنین کاری از سوی مطرح‌کنندگان این ادعا صورت پذیرفته است؟ حتی اگر به «فرض محال» این گونه بینگاریم که چنین کاری صورت گرفته است، همچنان نمی‌توانیم به لحاظ اصولی به آن نتیجه برسیم چرا که پرونده‌های ساواک، تنها یک عامل در ارزیابی شخصیتهای مبارز پیش از انقلاب به شمار می‌آیند آن هم با توجه به مسائل و ریزه‌کاریهای متنوعی که درباره این پرونده‌ها باید در نظر گرفته شوند و جای بحث درباره آنها، اینجا نیست. بنابراین با توجه به این که برای تشخیص نقش «منحصر به فرد» یک شخصیت مبارز در

دوران پیش از انقلاب نیاز به بررسی و در نظر گرفتن دهها عامل است، باید گفت اساساً از طریق بررسی و مطالعه پرونده ساواک یک شخص یا حتی تمامی شخصیتها، نمی‌توان به این «حکم» رسید. به عبارت دیگر، این راه برای رسیدن به آن مقصد، بن بست است. اما گذشته از همه اینها، جالب آن که با مراجعه به متن خاطرات متوجه می‌شویم که برخلاف ادعای مطرح شده در این بند مبنی بر در اختیار نبودن اسناد ساواک آیت‌الله منتظری، بعضاً از این اسناد بهره‌برداری شده است. به عنوان نمونه در صفحات ۲۸۹ و ۳۱۹ خاطرات، نمونه‌هایی از این اسناد به چشم می‌خورند. همچنین در پاورقی صفحه ۳۱۹ آمده است: «مجموعه این اسناد در کتاب فقیه عالیقدر، جلد ۱، صفحات ۱۵۰ تا ۱۷۰ آمده است.» (۱) علاوه بر این باید گفت با توجه به موقعیت و جایگاه آیت‌الله منتظری در دهه نخست انقلاب، اسناد ساواک ایشان در بسیاری از کتابها و مقالات دیگر نیز مورد بهره‌برداری قرار گرفته‌اند و به طور کلی این اسناد چیزی نیستند که خارج از دسترس بوده باشند. ولی چرا چنین ادعایی صورت گرفته است؟ برای طرح و اثبات «نقش منحصر به فرد» آیت‌الله منتظری، از هر طریق و راه ممکن، هرچند غیرمنطقی و خلاف واقعیات تاریخی. این نکته فوق‌العاده مهمی است که علاوه بر تصریح به آن در مقدمه، در متن خاطرات نیز با جدیت تمام دنبال می‌شود. به طور کلی باید گفت اساس و مبنای این خاطره‌نگاری بر القای همین مطلب به ذهن خوانندگان گذارده شده و در این راستا نه تنها تنظیم‌کنندگان خاطرات بلکه خود آیت‌الله منتظری نیز سعی بلیغی می‌کنند تا نه تنها در دوران قبل از انقلاب بلکه به ویژه در مراحل پس از انقلاب، این برتری نسبت به دیگر شخصیتها، مطرح شود و بدین منظور با انتسابهای دروغین به حضرت امام(ره) بیشترین ظلم و جفاکاری در حق آن بزرگ مرد تاریخ ایران و اسلام، روا داشته شده است. در این باره، توضیحات بیشتر در متن ارائه خواهد شد.

۳- در بند چهارم از پیشگفتار آمده است:

«معظم‌له در پاسخ و پرسشها و همچنین در مورد بخش پیوسته‌ها اصرار داشتند که همه مطالب ثبت شود، هرچند بسا خود ایشان را زیر سؤال ببرد و یا مخالف نظر فعلی ایشان باشد...»

همان گونه که پیداست غرض از نگارش این بند، اطمینان خاطر بخشیدن به خوانندگان مبنی بر ارائه تمامی دانسته‌ها و اسناد موجود نزد آیت‌الله منتظری و تنظیم‌کنندگان خاطرات راجع به موضوعات مورد بحث، به مخاطبان است و این همان گونه که بیش از این نیز اشاره شد، مسئله مهمی در ثبت خاطرات به شمار می‌آید. اما آیا به این ادعا، عمل شده است؟

در صفحه ۴۴۷ خاطرات، از آیت‌الله منتظری درباره موضعگیری‌های تند شهید محمد منتظری علیه دولت موقت در اوایل پیروزی انقلاب و «اعلامیه نسبتاً تندی» که ایشان علیه وی صادر کرد، سؤال شده است. این نکته را به یاد داریم که اعلامیه مزبور «نسبتاً تند» نبود بلکه کاملاً تند و بلکه موهن بود. در واقع الفاظ و تعبیر به کار گرفته شده در این اعلامیه به گونه‌ای بود که شخصیت فردی و سیاسی شهید محمد منتظری را نزد افکار عمومی خرد کرد و از آن پس جامعه به چشم دیگری به وی نگریست. این که آیا واقعاً منظور آیت‌الله منتظری نیز همان بود یا این که اعلامیه‌ای با چنان الفاظ و تعبیری در آن شرایط، چنین تأثیراتی را از خود بر جای می‌گذارد، بحث دیگری است اما به هر حال، کسی نمی‌تواند منکر تأثیرات خردکننده آن اعلامیه بر شهید محمد منتظری شود. در پاسخ به سؤالی که از آیت‌الله منتظری در این باره شد، ایشان توضیحاتی ارائه می‌دهد که در جای خود قابل نقد و بررسی است ولی آنچه در اینجا مورد نظر ما قرار دارد این است که برخلاف بسیاری از موارد در این خاطرات که وقتی در مورد فردی یا ماجرای سخن گفته شده، در صورت موجود بودن، سند آن نیز در پیوسته‌ها به چاپ رسیده، در این مورد متن اعلامیه‌ای که ایشان در آن زمان صادر کردند، آورده نشده است. از طرفی با توجه به این که این اعلامیه از سوی خود ایشان صادر شده بود، قطعاً باید همانند بسیاری از نامه‌ها و اعلامیه‌های دیگر ایشان که در دسترس قرار داشته و به چاپ رسیده است، این نامه نیز موجود باشد. به این ترتیب ملاحظه می‌شود که برخلاف ادعای مطرح شده در بند ۴، از چاپ یک سند مهم - به هر دلیل - اجتناب شده است. نتیجه منطقی این «خلاف آمد» آن است که کلیت ادعای مطرح شده در بند ۴ نقض شده و نمی‌تواند قابل اعتماد باشد.

دفتر مطالعات و تدوین تاریخ ایران

آذر ۱۳۸۰

شکستن حرمتها؛ اولین گام

فصل اول

موضع واقعي اتخاذ شده در خاطرات آیت‌الله منتظري نسبت به حضرت امام چیست؟

آیت‌الله منتظري: من نمي خواستم شريك در ظلم باشم.

سیداحمد: آیا امام مي خواهند جهنم بروند!؟

آقای منتظري: این کارها که در زندانها به نام او انجام مي شود جهنم دارد.

صفحات ۱۳-۲۷

انتشار خاطرات شخصيتها، همواره براي آحاد جامعه جاذب بوده و با ميل و اشتياق فراوان به منظور آگاهی یافتن از «آنچه گذشت» به مطالعه آنها مبادرت مي‌ورزند و اینک خاطرات آیت‌الله منتظري نیز در معرض مطالعه و قضاوت قرار گرفته است.

از جمله مسائلي که براي درک و فهم هر چه بهتر این خاطرات کاملاً ضروري مي‌نماید، موضعي است که آیت‌الله منتظري در مقام بيان و ثبت خاطرات خویش اتخاذ کرده است. این نکته از مسلمات تاريخي است که اختلاف دیدگاه میان حضرت امام و آیت‌الله منتظري نهایتاً به برکناري ایشان از قائم مقامی رهبری انجامید و هسته اصلي این اختلاف‌نظر به نوع برداشتها و عملکردهاي آیت‌الله منتظري و همچنین بیت و دفتر ایشان بازمي‌گشت. اگرچه در همان زمان نیز ایشان به طرح دیدگاههاي خود در مقابل امام مي‌پرداخت و بر آنها پافشاري مي‌نمود اما به نظر مي‌رسد غرض از نگارش این خاطرات در وهله نخست پرداختن دوباره به این ماجرا به صورتی مفصل و اثبات حقانیت خود است.

ما این حق را براي آیت‌الله منتظري محفوظ مي‌دانیم تا در صورتی که همچنان چنین پنداري در ذهن دارد، به طرح آن بپردازد و دلایل خود را بر اثبات این مدعا عرضه بدارد اما این اقدام باید بر موازین اصولي قرار داشته باشد که از آن جمله ضرورت شفاف بودن موضع ایشان در قبال حضرت امام است. اما چنین کاری صورت نمي‌گیرد، نه سهواً و از روی غفلت بلکه به عمد و با دلایل خاص.

متأسفانه باید گفت خاطره‌نگاران در ثبت خاطرات از زبان آیت‌الله منتظري، از شیوه‌اي بهره مي‌گیرند که همراه با صداقت نیست. آنچه در ظاهر به چشم مي‌خورد آن است که آیت‌الله منتظري خود را همچنان شاگرد و پیرو حضرت امام به عنوان یک شخصیت متعالی، بی‌ظنیر و رهبر انقلاب اسلامي مي‌داند و بدین منظور آنجا که به صراحت نامی از ایشان به میان مي‌آید، با القاب و تعابيري حاکی از عزت و احترام مانند «استاد»، «رهبر معظم انقلاب»، «امام»، «مظهر اسلام»، «دارای تقوا و روحیه عارفانه» و امثالهم همراه است. اما هنگامی که به محتوای خاطرات دقت کنیم متوجه مي‌شویم که شخصیت حضرت امام به انحای گوناگون زیر سؤال رفته و در برخی مواقع نیز مورد اهانت شدید واقع شده است.

به طور کلی هنگامی که فردي خاطرات خود را راجع به مسائل و افراد دیگر بیان مي‌دارد، اطلاع خوانندگان از موضع وي درباره آنها، نقش بسیار مهمی را در بالا بردن دقتشان در قضاوت راجع به گفته‌هاي خاطره‌نگار ایفا مي‌کند. به عنوان نمونه اگر فردي خود را عضو یا هوادار یا یکی از گروه‌هاي ضدانقلاب و محارب معرفي کند و سپس به طرح خاطرات و دیدگاه‌هایش راجع به وقایع انقلاب و شخص حضرت امام بپردازد، خواننده قادر است با توجه به موضع وي و همچنین ملاحظه دقیق محتوای این خاطرات، به قضاوت بنشیند. اما اگر فردي با همین موضع بدون این که آن را به آگاهی خواننده برساند و بلکه با اتخاذ موضعي کاملاً متفاوت با آنچه در درون دارد، مطالبی را بیان کند، بی‌تردید قضایاتی که خواننده خواهد داشت، از همه جانبه‌نگری لازم برخوردار نخواهد بود.

در خاطرات آیت‌الله منتظري موضع واقعي ایشان نسبت به حضرت امام از طریق بکارگیری الفاظ و القاب محترمانه به هنگام نام بردن از امام پوشانده شده است که برای این کار دو دلیل مهم مي‌توان عنوان کرد: نخست آن که حضرت امام از چنان شخصیتی برخوردار بودند که اعلام موضع واقعي آیت‌الله منتظري نسبت به ایشان، نتیجه‌اي جز شکسته شدن خود وي در افکار عمومی نداشت و دوم آن که زیر سؤال بردن حضرت امام از موضع دوست، همراه و هوادار، قدرت تأثیر کلام بر اذهان مخاطبان را به نحو چشمگیری افزایش مي‌دهد، بویژه آن که در این خاطرات، هدف عمده آیت‌الله منتظري اثبات حقانیت خویش در برابر امام

است. بدین منظور از موضع کسی که همچنان ارادتمند و دوستدار حضرت امام است، پاره‌ای مطالب با بهره‌گیری از شیوه «القاء مطلب به ذهن» (۲) به گونه‌ای عنوان می‌شود که شخصیت امام را به طوری جدی زیر سؤال می‌برند و در مقابل تصویری از یک شخصیت ممتاز و برتر را از آیت‌الله منتظری ارائه می‌دهند. در اینجا تنها به ذکر نمونه‌هایی از این مطالب بسنده می‌شود و در مباحث بعد به طور مفصل‌تری به بررسی آنها خواهیم پرداخت:

«... یک روز من از راه دلسوزی به ایشان گفتم: متأسفانه ما برای مستضعفین خیلی شعار دادیم ولی کاری برای آنها نکردیم. ایشان از این صحبت من خیلی ناراحت شدند، گفتند: چطور برای مستضعفین کاری نشده است؟ لابد به ایشان گزارش شده بود نان مستضعفین در روغن است... ایشان روی انتقاد از کارها خیلی حساسیت داشتند، ظرفیت انتقادپذیری ایشان نسبت به مشکلات نظام کم بود و بیت‌ایشان عنایت داشتند به جهت حال ایشان خبرهای خوش و خوشحال کننده به ایشان داده شود تا ایشان همیشه دلگرم و خوشبین باشند، و قهراً خبرهای انتقادی تحت‌الشعاع قرار می‌گرفت.»

(خاطرات، صفحات ۴۴۶-۷)

«... آقایان به همان گفتن خصوصی قناعت می‌کردند و دیگر خدمت امام یا به صورت علنی مشکلات را نمی‌گفتند؛ اما من چون مسئولیت خیلی از مسائل را به عهده خود می‌دیدم در جاهای مختلف و به شکلهای مختلف مطرح می‌کردم بلکه اشکالات بر طرف شود. ما حکومت عدل علی را به مردم وعده داده بودیم و انتظار این بود که به حرفهایمان عمل کنیم... ولی گاهی من شبها برای موضوعی تا صبح خواب نمی‌برد، من نمی‌خواستم شریک در ظلم باشم و اگر می‌خواستم چیزی نگویم، خودم را شریک در ظلم می‌دانستم. در همان زمان هم بعضی‌ها به من می‌گفتند: تو قائم مقام رهبری هستی، مسئولیت آن الان متوجه شما نیست. چرا این قدر خودتان را ناراحت می‌کنید و...؟ ولی من چطور می‌توانستم خودم را قانع کنم و بگویم من کارهای نیستیم!» (خاطرات، صفحه ۵۳۳)

«من گفتم این بود آنچه را که درک می‌کردم و می‌دانستم که شعارهای دروغی است و کارهای غلطی است برای این که قداست جمهوری اسلامی و قداست امام و روحانیت باقی بماند اینها را می‌گفتم و به مرحوم امام می‌نوشتم بلکه از آن جلوگیری شود، ولی متأسفانه آقایان این حرفهای دلسوزانه را طور دیگری تفسیر می‌کردند، من بنا را بر این گذاشته بودم که جمهوری اسلامی و صداقت و رفاقت در کار است، نه این که اغراض و دستها و اهداف دیگری در کار است، حالا می‌خواهند اسمش را سادگی بگذارند، بگذارند!» (خاطرات، صفحه ۵۹۸)

«همان طور که گفتم ظاهرآ در ذهن آقایان این بود که پس از امام کارها به من محول می‌گردد و باید دفتر و جریان فکری من در اختیار آقایان باشد و تا سید هادی و سید مهدی هستند این موفقیت برای آنها حاصل نمی‌شود، می‌خواستند این دو نفر را به هر شکل شده کنار بزنند و بیت مرا هم مانند بیت امام در اختیار بگیرند، و وقتی از در اختیار گرفتن بیت من و تاثیرگذاری در شخص من مأیوس شدند به فکر برکناری من افتادند و شروع کردند به جوسازی علیه من نزد امام، و شایعه قرار گرفتن بیت من در اختیار منافقین و باوراندن این موضوع به حضرت امام نیز دروغ شایعاری بود که بر همین اساس جعل شده بود...»

(خاطرات، صفحه ۶۱۴)

«درباره حمایت از نهضت آزادی هم یک روز این آقایان از امثال آقای مهندس بازرگان تعریف و تمجید می‌کنند و آنها را تا عرش بالا می‌برند و امام می‌گوید هر کسی با آنها مخالفت کند از ولایت خدا دور است، یک روز هم به این شکل برخوردهای ظالمانه می‌کنند که در مجلات و روزنامه‌های خودشان علیه آنها مرتب چیز می‌نویسند، من با این افراط و تفریطها مخالف بودم.» (خاطرات، صفحات ۶۲۰-۲۱)

«پس از این که مجاهدین خلق با پشتیبانی عراق به کشور جمهوری اسلامی ایران حمله کردند، عملیات مرصاد انجام گرفت و تعدادی از آنها در درگیری کشته شدند، تعدادی هم اسیر شدند که لابد محاکمه شدند و صحبت ما در مورد آنها نیست اما آنچه باعث شد من آن نامه را بنویسم این بود که در همان زمان بعضی تصمیم گرفتند که یک باره کلک مجاهدین را بکنند و به اصطلاح از دست آنها راحت شوند، به همین خاطر نامه‌ای از امام گرفتند که افرادی از منافقین که از سابق در زندانها هستند طبق تشخیص دادستان و قاضی و نماینده اطلاعات هر منطقه، با رأی اکثریت آنان اگر تشخیص دادند که آنها سر موضع هستند، اعدام شوند.» (خاطرات، صفحه ۶۲۳)

«مرحوم امام هم در این اواخر به شدت بیمار بودند و کمتر با بیرون ارتباط داشتند، در این اواخر آن قدر که به من مراجعه می‌شد و مشکلات و نارساییها مطرح می‌شد، شاید یک دهم آن هم خدمت امام مطرح نمی‌شد. ایشان هم که خبر نداشتند که در کشور چه می‌گذرد. بالاخره یک کسی باید ایشان را در جریان می‌گذاشت. احمدآقا و دیگران هم از باب این که مراعات حال ایشان را می‌کردند و نمی‌خواستند که ایشان ناراحت بشوند خیلی از مسائل را به ایشان نمی‌گفتند... شاید تنها کسی که جرأت می‌کرد بعضی از مشکلات و نارساییها را به امام بگوید من بودم.» (خاطرات، صفحات ۶۳۴-۵)

«البته باید توجه کنیم که مرحوم امام هم یک انسان جایز‌الخطا بودند و این اواخر با آن کهولت سن و بیماریهای مختلف به طور کلی از مردم منزوی شده بودند و بعضی‌ها هم هر طور که می‌خواستند، به ایشان گزارش می‌دادند. اساساً این سیستم اداره کشور که همه قدرت در یک نفر خلاصه شود - هرچند آن فرد با تقواترین افراد باشد - روش صحیحی نیست و منجر به اشتباهات بزرگ می‌شود. من فکر می‌کنم اگر بر فرض این نامه را امام شخصاً نوشته باشند یقیناً گزارشهای غلط و خلاف واقع از ناحیه افراد خاص در صدور آن مؤثر بوده است.» (خاطرات، صفحه ۶۴۶)

«امثال بنده دل‌مان می‌خواست قداست و اهداف عالی‌ه حضرت‌تعالی حفظ شود، و من به سهم خود بر حسب احساس وظیفه در این راه کوشش می‌کردم، و با ضدانقلاب و تندروها و نادانان برخورد می‌کردم و جلو خیلی کارها را می‌گرفتم، ولی احساس شد که نه حضرت‌تعالی مایلید و نه مسئولین و وابستگان

حضرت‌تعالی» (خاطرات، صفحه ۶۵۰)

«البته اگر این نامه [۶۷/۶۸] منتشر می‌شد این طور نبود که فقط به ضرر من باشد، ضرر آن برای خود امام بیشتر بود؛ اشتباه بعضی افراد این است که نظرشان نسبت به اشخاص یا به نحو تفریط است یا به نحو افراط، آیت‌الله خمینی مجتهد بودند، فیلسوف بودند، عارف بودند، رهبر انقلاب بودند، شجاع بودند، با تقوا بودند اما ایشان هم مثل یک انسان بودند، مخصوصاً در آن شرایط که آخر کار ایشان پیدا کرده بودند، در این اواخر ایشان بیمار بودند، سرطان داشتند، اعصابشان ناراحت بود و تقریباً از مردم منزول شده بودند.» (خطرات، صفحه ۶۳۳)

«شنیدم حاج احمد آقا گفته بود: «آقای منتظری باید از آقای... یاد بگیرد که از قم می‌آید و دست امام را می‌بوسد و عقب عقب برمی‌گردد، ولی آقای منتظری می‌آید و با امام یک و دو می‌کند.» غافل از این که مردم برای اجرای اسلام و عدالت انقلاب کردند، و اگر بناست همان کارهای رژیم سابق انجام شود، آن هم به نام اسلام - انقلاب نمی‌کردیم بهتر بود... و بالاخره به شخص امام خدمت می‌کردم چون ایشان را مظهر اسلام و انقلاب اسلامی می‌دانستم، البته مانند برخی از افراد نسبت به ایشان غلو نمی‌کردم.»

(خطرات، صفحه ۶۶۷)

«مرحوم امام به اطرافیان خود و به مسئولین بالای نظام اعتماد داشتند و برخی از این اعتماد سوءاستفاده می‌کردند، افرادی از روی غرض سیاسی یا خطی و جناحی چیزهایی به ایشان می‌گفتند و برای ایشان ذهنیت درست می‌کردند... وزارت اطلاعات هم در این بین نقش مؤثری را ایفا می‌کرد، از ناحیه مسئولین وزارت اطلاعات گزارشهای مختلفی به ایشان داده می‌شد که برخی از آنها حدسیات و تحلیلهای غلط و برخی اکاذیب بود که به عنوان واقعیات به ایشان گزارش می‌شد، و ایشان گزارشهای آنان را وحی منزل می‌پنداشتند چون خدماتی از آنان دیده بودند احتمال خلاف در گفته‌های آنان را نمی‌دادند. از طرف دیگر مرحوم امام فردی بودند که در برابر کارهایی که خلاف می‌پنداشتند نمی‌توانستند خونسرد و بی‌تفاوت باشند، به انقلاب اسلامی اعتقاد و علاقه مفرط داشتند و آن را همچون فرزند خود به حساب می‌آوردند و کوچکترین مخالفت و حتی انتقاد نسبت به آن را تحمل نمی‌کردند، در این اواخر هم در اثر سرطان مزمن، کمتر بر اعصاب خویش مسلط بودند، آن مرحوم با این که با خدا و بی‌هوا بودند ولی معصوم نبودند، و غیر معصوم خصوصاً اگر نسبت به یک موضع بمباران تبلیغاتی شود بسا تحت تأثیر تبلیغات غلط قرار می‌گیرد؛ بالاخره مجموع این عوامل سبب شده بود که ایشان نسبت به من که از صحنه بیت ایشان دور بودم یک حالت استثنایی و غیرعادی پیدا کرده بودند.»

(خطرات، صفحات ۶۶۹-۷۰)

آنچه در بالا آمد تنها نمونه‌ای از انبوه مطالبی است که آیت‌الله منتظری با بیان آنها سعی دارد نسبتهایی را به حضرت امام بدهد و تصویری کاملاً منفي از ایشان به اذهان خوانندگان خود القاء کند و این در حالی است که از سوی دیگر همچنان خود را به عنوان یکی از ارادتمندان امام معرفی می‌کند. البته تناقضاتی که بدین ترتیب رخ می‌نمایند از نگاه خوانندگان تیزبین دور نمی‌مانند و با اندکی تأمل پرده‌ها فرو می‌افتند. به عنوان نمونه هنگامی که ایشان امام را به صورت فردی معرفی می‌کند که افراد به دست بوسی ایشان رفته و بعد عقب عقب برمی‌گشتند و عده‌ای نیز به غلو از امام زبان به سخن نزد آن حضرت می‌گشودند (۳) و خلاصه همان مناسبات و «کارهای رژیم سابق» اما این بار به نام اسلام انجام می‌گرفت - که طبعاً نوعی «این همانی» میان افراد طراز اول کشور در گذشته و حال را به ذهن مخاطب القاء می‌کند - چگونه در همان حال ادعا می‌شود که «ایشان را مظهر اسلام و انقلاب می‌دانستم؟ آیا با توجه به صفات و ویژگیهایی که آیت‌الله منتظری در فرازهای ذکر شده و دیگر فرازهای خطرات خود به حضرت امام نسبت می‌دهد، گفتن چنین جمله‌ای نسبت به امام حاکی از یک تناقض آشکار نیست؟

یا در فراز دیگری از خطرات آیت‌الله منتظری که مربوط به سخنانی ایشان به مناسبت پنجمین سالگرد ارتحال حضرت امام است چنین می‌خوانیم:

«اگر ایشان در انقلاب موفقیت پیدا کرد، پیروزی پیدا کرد، یکی از عمده دلایل هایش همان مقام علمی ایشان بود، ایشان هم فقیه بود، هم اصولی بود، هم فیلسوف بود، هم عارف بود، هم در عین حال شجاع بود، با تقوا بود، متعبد بود، متعهد بود و جامع کمالات مختلف بود، مرحوم امام برای همان مرجعیت عامه‌شان و برای این که جهت علمی ایشان را هیچ‌کس نمی‌توانست منکر شود و علوم مختلفی را که مورد نیاز بود ایشان واجد بودند و علم و مرجعیت و شجاعت ایشان رمز موفقیتشان بود» (پیوستهای خطرات، صفحه ۱۴۰۲)

حال چنین شخصیتی که «جامع کمالات مختلف بود» چگونه در فرازی دیگر، فردی متملق‌پرور، چاپلوس‌پرور، انتقاد ناپذیر و ناتوان از اداره امور حتی منزل خود نمایانده می‌شود؟ اینها تناقضاتی است که می‌تواند ما را به انگیزه‌های اصلی تدوین‌کنندگان خطرات رهنمون سازد.

به هر حال باید گفت تلاش برای القاء چنین تصویری از حضرت امام به ذهن مخاطبان از طریق بیان مطالبی مجعول و مخدوش - که راجع به آنها سخن خواهیم گفت - حکایت از انباشته شدن بغض و کینه‌های فراوان نسبت به حضرت امام در دل این خاطره‌نگاران دارد و در لابلای سطور شاهد تراوش تدریجی آن هستیم، اما گاهی نیز بسان آن که تاب تحمل از دست رفته باشد، این احساس کینه فوران می‌کند و باطن افراد را در معرض دید خوانندگان قرار می‌دهد. به عنوان نمونه در صفحات ۶۷۷ و ۶۷۸ هنگامی که آیت‌الله منتظری به بیان ماجرای روزهای ۶ الی ۸ فروردین ماه ۶۷ می‌پردازد، به این نکته اشاره دارد که:

«آقای نوری با حالت گریه متنی را از جیبشان درآوردند و گفتند: «من در ماشین این متن را نوشته‌ام که شما این مضمون را به امام بنویسید...» «آقای درکی هم یک متنی مشابه این را آماده کرده بود»
و هدف آنها را چنین بیان می‌دارد که:

«در حقیقت یک چیزی متضمن اعتراف به گناه و همکاری با منافقین و توبه‌نامه بود و می‌خواستند از من امضا بگیرند.»

سپس می‌گوید:

«من گفتم آخر این چه حرفهایی است که شما می‌زنید، من گناهکار نیستم که توبه کنم، اعتراف به امر دروغ گناه است؛ و بعد از دو سه ساعت مشاجره آقای نوری گفت: اگر شما بنویسید منافقین در بیت من نفوذ داشتند امام خوشش می‌آید. من گفتم: امام از دروغ خوشش می‌آید؟! ایشان گفتند لابد چیزی بوده است! آقای نوری که این جمله را گفت من خیلی عصبانی شدم و گفتم: ... خورده است هر که می‌گوید منافقین در خانه من نفوذ کرده‌اند و آنها به من خط می‌دهند، بلند شوید بروید!»

اگرچه بحث در این زمینه برای ما بسیار تلخ و ناگوار است اما برای فرو افتادن پرده‌ها و روشن شدن ضمیر و باطن خاطره‌نگاران، ناچار از بیان توضیحاتی هستیم. در فراز فوق، جملات به گونه‌ای تنظیم شده‌اند که در صورت ضرورت امکانی را برای توجیه در اختیار خاطره‌نگاران بگذارد اما گذشته از مطالبی که در همین فراز آمده و ذهن خوانندگان را متوجه حضرت امام می‌کند، به دو نکته دیگر نیز باید توجه کرد: نخست نامه ۶۷/۱۷ حضرت امام است که در بندهای ۳ و ۱ و ۴ آن چنین می‌خوانیم:

«۱ - سعی کنید افراد بیت خود را عوض کنید تا سهم مبارک امام بر حلقوم منافقین و گروه مهدی هاشمی و لیبرالها نریزد. ۲ - دیگر نه برای من نامه بنویسید و نه اجازه دهید منافقین هر چه اسرار مملکت است را به رادیوهای بیگانه دهند. ۴ - نامه‌ها و سخنرانیهای منافقین که به وسیله شما از رسانه‌های گروهی به مردم می‌رسد ضربات سنگینی بر اسلام و انقلاب زد...» (خاطرات، صفحات ۶۷۳-۴)

دوم آن که اگرچه امروز آیت‌الله منتظری و دفتر ایشان سعی دارند به انحای گوناگون اصالت نامه ۶۷/۱ را زیر سؤال ببرند اما به گفته خود ایشان در آن زمان هیچ‌گونه احتمال خدشه‌ای را در اصالت نامه نمی‌دادند (ر.ک. به خاطرات، صفحه ۶۷۳). به این ترتیب دیدگاه حضرت امام راجع به مسئله منافقین و بیت آیت‌الله منتظری به صورتی کاملاً شفاف بیان شده بود و ایشان نیز از آن اطلاع کامل داشت.

و اما نکته دیگر این که به فرض آیت‌الله منتظری در زمان وقوع حادثه مزبور، به دلیل عصبانیت و شرایط خاص روحی در آن هنگام، جسارتی را نیز به ساحت حضرت امام روا داشته باشد، اما برآستی چه لزومی داشته است که چنین توهینی مجدداً در خاطرات نیز به ثبت رسانده شود؟ با توجه به این که در پیشگفتار خاطرات بر بازمینی دقیق تمامی مطالب از سوی آیت‌الله منتظری تأکید شده، لذا اصرار و تعمد در ثبت این توهین کاملاً مشهود است.

بی‌تردید با روشن شدن موضع واقعی آیت‌الله منتظری نسبت به حضرت امام در زمان ثبت خاطرات خویش، بهتر می‌توان به ارزیابی این خاطرات پرداخت. در خاتمه این فصل ذکر چند نکته در مورد مواضعی که آیت‌الله منتظری علیه شخصیتها و در رأس آنها حضرت امام اتخاذ کرده است، ضروری به نظر می‌رسد. هر محققی در بررسی خاطرات آقای منتظری به این جمعبندی کلی دست می‌یابد که ایشان در چارچوب تلاش برای نفي مسائل مطروحه در مورد مهدی هاشمی و به تبع آن بیت خود، اتهامات سنگینی را متوجه دیگران می‌سازد. علیرغم برخورداری تنظیم‌کنندگان خاطرات از فرصت فراوان برای گردآوری ادله، متأسفانه باید اذعان داشت که در طرح این اتهامات کمتر به ضرورت ارائه اسناد و مدارک از خود پایبندی نشان داده‌اند، هرچند آقای منتظری مدعی است انگیزه‌شان در طرح مسائلی در نامه‌های خصوصی و محرمانه به امام جلوگیری از مخدوش شدن چهره ملکوتی رهبر انقلاب بوده است، اما به دلایلی که بر ما روشن نیست، در همان زمان شیوه‌ای در این نامه‌نگاریها به کار رفته است که دقیقاً عکس مراد ایشان حاصل می‌شود. به عبارت دیگر آیت‌الله منتظری طی نامه‌نگاریهای خود، به نوعی تمامی مسائل و مشکلات را متوجه حضرت امام می‌سازد و این در حالی است که ایشان می‌بایست حداقل در زمینه‌هایی که زیر نظر خودشان قرار داشت، رأساً اقدام به حل مشکل می‌کرد و چنانچه در این زمینه موفقیت کسب نمی‌کرد، پاسخگویی عدم موفقیت خود و ابقاء مشکلات بود. اما این که چرا ایشان چنین شیوه‌ای را در پیش گرفت و خرد و کلان مشکلات را طی نامه‌نگاریهای خود متوجه حضرت امام ساخت، مسئله‌ای است که باید در باره ریشه‌ها و شکل‌گیری این شیوه نزد ایشان، اندیشید.

نکته مهم دیگر این که آقای منتظری مدعی است این نامه‌ها محرمانه بوده و به اطلاع دیگران نمی‌رسید:

«آقای هاشمی رفسنجانی در تلفن با ناراحتی می‌گفت که آقا فرموده‌اند: یک وقت فلانی کلمه‌ای می‌گوید. آیا حضرتعالی احتمال داده‌اید که من فکر نکرده مطلبی را که محرمانه به حضرتعالی نوشته‌ام در ملاً عام هم بگویم و یا اشکال به اصل نوشتن اینجانب بوده است.» (پیوستهای خاطرات، صفحه ۱۰۷۱)

هرچند آیت‌الله منتظری در این فراز، امام را متهم به برداشتی غلط از شخصیت خود در مورد افشای مسائل سری نظام می‌کند اما متأسفانه این واقعیت تلخ - رعایت نشدن بدیهی‌ترین اصل در یک نظام یعنی حفظ اسرار آن - چه در زمان حیات حضرت امام و قائم مقامی آقای منتظری و چه در قالب انتشار خاطرات، حق بودن این نگرانی امام را به اثبات می‌رساند.

در مصاحبه منتشر نشده آیت‌الله منتظری با کیهان فرهنگی که بعد از فوت حضرت امام صورت گرفته در مورد انگیزه انعکاس مکتوب برخی ضعفهای

کارگزاران کشور خدمت امام این گونه توضیح داده شده است:

«عرض کردم آنچه هدف اصلی من از این نامه‌ها و تذکرات در ملاقاتهاست این است که آن چهره پاک و مقدس و ملکوتی حضرتعالی همچنان مثل روز اول که تشریف آوردید به ایران باشد و کسی نتواند به حضرتعالی ایراد و اشکالی درآینده وارد سازد و اگر خلاف و تندی در جاهایی می‌شود به حضرتعالی نسبت ندهند، شورای عالی قضایی و قوای اجرایی مسئول هستند، به حضرتعالی منتسب نکنند، همیشه در دنیا این خلفا بوده، در زمان پیامبر(ص) و حضرت امیر(ع)

نیز این کارها بوده ولی من می‌خواهم چهره حضرت‌تعالی که سبیل اسلام و ولایت فقیه می‌باشد برای همیشه مقدس و ملکوتی باقی بماند.» (پیوستهای خاطرات، صفحه ۱۳۲۳)

شاید بتوان پذیرفت که در زمان نگارش نامه‌ها، آقای منتظری شیوه اشتباهی را در طرح ضعفها دنبال کرده است بدین معنی که ایرادات نیروهای مادون خود را به مقام مافوق خویش منعکس می‌کرده و نه تنها از وی توضیح می‌خواسته بلکه ایشان را نیز شریک در تخلفات قلمداد می‌نموده است. این در حالی است که قاعدتاً یک مقام مسئول در صورت مشاهده تخلفی از سوی نیروی تحت امر خود، نامه توبیخ‌آمیزی به متخلف می‌نگارد و از وی توضیح می‌خواهد، سپس نتیجه پیگیریهای خود را به مقام مافوق منعکس می‌سازد. حال ببینیم شیوه‌ای که در آن زمان آقای منتظری در پیش گرفته بود چه چیزی را به ذهنها متبادر می‌ساخت. متأسفانه ایشان در جایگاه قائم مقام رهبری با مشاهده برخی ضعفها بلافاصله اقدام به نگارش نامه به امام می‌کرد و نسبت به اینگونه مسائل هشدار می‌داد. در حالی که جا داشت حضرت امام چنین نامه‌های هشدارگونه‌ای را به آیت‌الله منتظری بنویسند و برای نمونه با توجه به نظارت عالی و بر تشکیلات قضایی کشور از ایشان در مورد برخی تندروییهای قضات توضیح بخواهند تا آقای منتظری نیز مجبور شود از نیروهای تحت نظارت خود توضیح بخواهد. اما ظاهراً آقای منتظری روند امور را معکوس کرده بود. شاید اوایل با توجه به ارتباط شاگرد و استادی و ارادتی که امام به شاگرد خود داشتند این مسئله قابل اغماض بود اما با گذشت زمان پدیده دیگری در این رابطه رخ می‌نماید و آن درز کردن چنین نامه‌های محرمانه‌ای به محافل داخلی و بعضاً محافل خارجی است. در این زمینه آیت‌الله منتظری می‌گوید:

«یک نامه‌ای راجع به اعدامها از من خدمت امام نوشته شده بود که بعد این به خارج درز کرده است و این را مدرک گرفته‌اند. حالا من عین جریان را خدمت آقایان نقل می‌کنم. بعضی از قضات آمدند به من مراجعه کردند که بله این جور است و راجع به اعدامها که این جور است و... من روی نظری که خودم داشتم و همیشه عقیده‌ام بود که مسائل را خدمت ایشان تذکر می‌دادم... حالا علی‌ای حال یک نسخه برای شورای عالی قضایی فرستادم یک نسخه هم خدمت ایشان. حالا شورای عالی قضایی می‌داند آنجا ۵ نفر هستند حالا دست کدام می‌رسد توی دفترش چه جور است من این را نمی‌دانم من به عنوان شورا فرستادم بعداً هم بعضی از قضات که می‌آمدند اظهار ناراحتی می‌کردند من به بعضی‌ها یک نسخه‌اش را دادم. از جمله روز دوم محرم آقای نیری، آقای اشرفی، آقای رئیسی و یکی از مسئولین اطلاعات آمدند من باز نظریاتم را گفتم و به آنها هم یک نسخه‌اش را دادم و به بعضی از قضات هم دادم، حالا چه جور سرایت کرده به خارج نمی‌دانم، علی‌ای حال بیت مرا کسی متهم نکند اگر اشکالی وارد است به خود من اشکال وارد است هی می‌گویند نفوذ نفوذ!» (ضمائم خاطرات، صفحه ۱۲۹۱)

در مورد درز کردن نامه‌های محرمانه به خارج کشور ابتدا آقای منتظری تلاش می‌کند اینگونه القا کند که از دفتر اعضای شورای عالی قضایی نامه احتمالاً درز کرده در حالی که نامه‌های شورای عالی قضایی مستقیماً به آیت‌الله موسوی اردبیلی به عنوان ریاست شورای عالی می‌رسید خصوصاً چنین نامه محرمانه‌ای. اما توضیحات بعدی آیت‌الله منتظری روشن می‌سازد که اصولاً روال دفتر و شخص خودشان بر رعایت اصول حفاظتی در زمینه نامه‌های محرمانه نبوده است. بنابراین در این زمینه جای یک سؤال باقی است که آیا تذکرات اینگونه‌ای را می‌توان در جهت حفظ قداست حضرت امام به حساب آورد؟ چگونه می‌توان مدعی بود با سوق دادن مسئولیت کلیه ضعفها به سوی حضرت امام و انتشار عمومی نامه‌نگاریهایی محرمانه که اینچنین اذهان را در زمینه همه ضعفها متوجه حضرت امام می‌کند، می‌خواهیم قضاوت آیندگان را تصحیح کنیم؟!

اما نکته اصلی ما در مورد طرح اتهامات علیه امام متوجه این مسئله نیست. آنچه این شیوه را کاملاً در تعارض با انگیزه‌های قرار می‌دهد که آقای منتظری از آن سخن به میان می‌آورد موضعگیریهای دیگر ایشان در سایر بخشهای خاطرات است. آنجا که در توجیه نامه‌نگاریهای خود می‌گوید:

«اولاً من در قم بودم و امام در تهران، آن زمان که ایشان در قم بودند امکان دسترسی به ایشان بیشتر بود اما در تهران بخصوص این اواخر که وضع جسمی ایشان هم چندان مناسب نبود فوقش چند ماه یکبار می‌توانستم خدمت ایشان برسم و همه مسائل را هم نمی‌شد مطرح بکنم و اما با مسئولین خیلی صحبت می‌کردیم مثلاً آقای خامنه‌ای... اما من چون مسئولیت خیلی از مسائل را به عهده خودم می‌دیدم در جاهای مختلف و به شکل‌های مختلف مطرح می‌کردم... من نمی‌خواستم شریک در ظلم باشم و اگر می‌خواستم چیزی نگویم خود را شرک در ظلم می‌دانستم.» (خاطرات، صفحه ۵۳۳)

همچنین در گزارشی از دیدار با سید احمدآقا آمده است:

«باز می‌گفت (احمدآقا) شما به آقای خامنه‌ای گفته‌اید من حاضرم با امام تا لب جهنم بروم ولی حاضر نیستم به جهنم بروم... (سید احمد)؛ آیا امام می‌خواهند جهنم بروند؟ من گفتم ایشان نمی‌خواهند جهنم بروند ولی این کارها که در زندانها به نام امام انجام می‌شود به عقیده من جهنم دارد و من نمی‌خواهم روی آنها صحه بگذارم.» (خاطرات، صفحه ۵۳۵)

براستی در حالی که در خاطرات آقای منتظری حتی یک مورد برخورد توبیخ‌آمیز با مسئولین قضایی دیده نمی‌شود چگونه امام در جایگاه متهم نسبت به همه تخلفات قرار می‌گیرد و نام این اقدام را هم حفظ قداست ایشان گذارده می‌شود؟

توجه به این فراز از خاطرات ایشان مسئله را قابل تأمل‌تر می‌سازد:

«چند روز بعد ایشان (آقای موسوی اردبیلی) آمدند منزل ما و گفتند می‌خواهم با آقای کرمی دادستان قم راجع به بعضی پرونده‌ها صحبت کنم از دفتر ما زنگ زدند و آقای کرمی آمد در منزل من و ما برای استراحت رفتیم به معصومه کهک (امام‌زاده‌ای در چند فرسخی قم)، آقای موسوی اردبیلی و آقای کرمی در منزل

ماندند بعد از چند ساعتی آقای اردبیلی آمد معصومه کهک و با ناراحتی گفت: «ای وای، ای وای فاجعه است!» گفتم چطور؟ گفت: «آقای کرمی در ضمن گزارش کار پرونده‌ها پرونده پسر دکتر شریعت را خواند که او را اعدام کرده بودند. این بچه شانزده هفده ساله از افراد تند انقلابی بود که جزو مجاهدین خلق و این گروه‌ها هم نبود، او یک دفترچه خاطرات داشته که هر روز خاطرات خود را در آن نوشته، مثلاً نوشته امروز فلان جا فلان کار شد و این اشکال به آن وارد است، و روی فهم خودش انتقاد و اشکالهایی به کارهای حکومت داشته خلاصه این دفترچه به دست تشکیلات قضایی می‌افتد و به خاطر نوشتن همین خاطره‌ها او را اعدام کرده‌اند. آقای موسوی اردبیلی می‌گفت سر من سوت کشید. بالاخره ایشان گفت: «بله برای رای نهایی در مورد اعدامها لازم است یک دادگاه عالی تشکیل شود، ما با هماهنگی قوه قضائیه دادگاه عالی را تشکیل دادیم.» (خاطرات، صفحه ۵۲۱)

در صورت صحت این موضوع آیا آیت‌الله منتظری نامه شدیدالحنی به شورای عالی قضایی نوشتند و خواستار محاکمه قاضی مربوطه شده‌اند؟ خیر! حتی یک مورد چنین نامه‌هایی در خاطرات ایشان به چشم نمی‌خورد. بنابراین روالی که آقای منتظری در مورد ضعفها در پیش گرفته بود، مسئول دانستن امام در برابر وقوع هر ظلم احتمالی در کشور بود حتی اگر این ظلم در حیطه مسئولیت خود ایشان صورت گرفته باشد. شریک ظلم دانستن امام در خطاهای مجریان امور از جمله مسائلی است که در این خاطرات، مکرراً به صورت مستقیم و غیرمستقیم مطرح شده است. همچنین اتهاماتی نیز همراه با جعل آشکار واقعیت‌های تاریخی متوجه حضرت امام می‌شود، که از آن جمله است ماجرای آقای شریعتمداری:

«در آینده حضرت‌تعالی را محکوم می‌کنند، می‌گویند آقای خمینی نگذاشت به یک مرجعی که رقیبش بود نماز بخوانند. وقتی من این حرف را زدم امام ناراحت شدند و جمله تندی راجع به شریعتمداری گفتند که من خیلی تعجب کردم و حکایت از آن داشت که ذهن ایشان را نسبت به شریعتمداری خیلی مشوب کرده‌اند.» (خاطرات، صفحه ۴۸۳)

«روزی حاج احمدآقا در قم به منزل ما آمد و در حالی که آقای سیدهادی نیز حضور داشت به نحو تهدیدآمیزی گفت: «شب قطب‌زاده در تلویزیون مطالبی را راجع به آقای شریعتمداری می‌گوید شما مواظب باشید حرفی نزنید و چیزی نگوئید» بعد شب مصاحبه آقای قطب‌زاده پخش شد و در این راستا بود که به سراغ آقای شریعتمداری رفتند و من از صحت و سقم قضایای بی‌اطلاع بوده هستم. بعداً شنیدم که حاج احمدآقا در زندان سراغ قطب‌زاده رفته و به او گفته است شما مصلحتاً این مطالب را بگوئید و اقرار کنید و بعد امام شما را عفو می‌کنند، ولی بالاخره او را اعدام کردند و باز بعدها از طریق موثقی شنیدیم که جریان ریختن مواد منفجره در چاه نزدیک محل سکونت مرحوم امام بکلی جعلی است و واقعیت نداشته است و منظور فقط پرونده‌سازی برای مرحوم آقای شریعتمداری بوده است و العلم عندالله» (خاطرات، صفحه ۴۸۴)

در این بخش از خاطرات به نقل از «منابع موثق» و با استناد به «شنیده‌ها»؟! اتهامی متوجه حضرت امام می‌شود که به طور قطع در تقابل آشکار با ادعایی است که از سوی ایشان در کیهان فرهنگی مطرح می‌شود. براسستی آیت‌الله منتظری با به فراموشی سپردن اظهارات آقای شریعتمداری که طی آن رسماً از امام و ملت ایران به دلیل مشارکت در کودتا طلب بخشش کرد، سعی دارد چه چهره‌ای از «چهره ملکوتی» حضرت امام برای آیندگان ترسیم نماید؟ از طرفی آیا در آینده محققین با مطالعه روزنامه‌ها در مورد این ادعای آقای منتظری به این نکته پی نخواهند برد که دستکم چندین مرجع کنونی چون آیت‌الله لنگرانی، آیت‌الله صائمی، آیت‌الله مکارم شیرازی و بالاخره کلیه مجتهدین جامعه مدرسین قم در زمینه مشارکت آقای شریعتمداری در کودتای نافرجام اظهار نظر کرده و وی را فاقد صلاحیت برای مرجعیت خوانند؟ حال آیا اکنون صرفاً به اتکاء یک شنیده؟! (می‌توان اتهامی چنین بزرگ را بر امام روا داشت؟ آقای منتظری صرفاً با این اظهار که حاج سید احمدآقا با تهدید از من خواست در زمینه اعترافات قطب‌زاده حرفی نزنم قصد دارد تا این نکته را به خوانندگان خاطرات خویش القاء کند که اگر در آن زمان چنین موضعی را اتخاذ نکرده بدان‌خاطر است که با تهدید وادار به سکوت در برابر چنین جنایتی؟! شده بود.

اتهام‌زنی‌های آیت‌الله منتظری به حضرت امام فراتر از این نیز می‌رود:

«... وگرنه هیچ‌گاه بیت من در اختیار منافقین نبود، برعکس در بیت مرحوم امام مسائلی پیش آمده بود، افرادی را می‌گفتند در آنجا نفوذ کرده‌اند و روی دستگاهها و سالی را گذاشته بودند و گزارشهایی را به خارج فرستاده‌اند، منتها نگذاشتند صدایش بلند شود»

(خاطرات، صفحه ۶۱۸)

به این ترتیب آیت‌الله منتظری بدون ارائه هیچ‌گونه دلیلی، کلیه خصلتهای شخصی خود و تمامی جرائم مهدی هاشمی را بدل‌سازی کرده و آنها را متوجه حضرت امام و بیت ایشان می‌سازد. اگر مهدی هاشمی اقدام به قتل کرده بنوعی باید واقعیتها را جعل کرد و قطب‌زاده را فردی مبرا از جرم نشان داد که با ترسند حاج احمدآقا اعدام می‌شود. اگر از بیت آقای منتظری نامه‌های سری به خارج کشور درز می‌کند، در مقابل مسئله نفوذ در بیت امام مطرح می‌شود و... با این حال چگونه می‌توان مدعی شد که تلاش ایشان در جهت حفظ قداست و چهره ملکوتی امام بود؟ این سؤالی است که بطور قطع تاریخ از آیت‌الله منتظری خواهد پرسید؟

شخصیت‌پردازی

شخصیت پردازی

هزینه‌های شخصیت پردازی برای «رهبر آینده» چه بوده است؟

آیت الله منتظری: صاحب نظران می‌گویند اگر صحبتها و انتقادات من نبود، معلوم نبود چه می‌شد!

آقای منتظری: ما آیت الله خمینی را هم مطرح کردیم و روزنامه‌ها نام ایشان را جزو مراجع نوشتند.

آیا حضرت امام مرجعیت خود را مرهون اقدامات آیت الله منتظری است؟

صفحات ۲۹-۴۷

از آنجا که هدف اصلی در خاطرات آیت الله منتظری، اثبات حقانیت موضعگیریها، رفتارها و عملکردهای ایشان در مقابل حضرت امام است، لاجرم دو کار به طور موازی و همزمان صورت می‌گیرد. نخست تخریب شخصیت حضرت امام از طریق نسبت دادن ویژگیهای منفی به ایشان. به این ترتیب شخصیتی که از حضرت امام در ذهن خوانندگان نقش می‌بندد دارای صفات و مشخصاتی از این قبیل است: مبتلا به افراط و تفریط، بی‌توجه به مشکلات و مصائب مردم، فاقد بینش صحیح سیاسی، دارای دید و اطلاعات کاملاً محدود و کانالیزه شده، تحت تأثیر شدید چند نفر، فاقد قدرت ارائه راه حل برای مرتفع ساختن مشکلات، بی‌اعتنا به قانون، متمایل به بهره‌گیری از قدرت و اختیارات مطلقه، سنگدل و بی‌ترحم، کم تحمل و انتقادناپذیر، دارای رفتارهای طاغوتی، هراسناک از مرگ و خلاصه انواع خصائص ناهنجاری که به وفور در جای جای این خاطرات گنجانیده شده است.

به موازات این اقدام، کار دیگری نیز صورت می‌گیرد و آن «شخصیت پردازی» برای آیت الله منتظری است که در این خاطرات با جدیت تمام دنبال شده است. اما از آنجا که این شخصیت پردازی می‌بایست در مقابل حضرت امام صورت پذیرد، از روش خاصی بدین منظور بهره‌گیری شده است. واقعیت آن است که شخصیت حضرت امام به واسطه شأن و درجه علمی ایشان و همچنین مبارزات دلیرانه و مستمر سیاسی از چنان صلابت و عظمتی برخوردار است که آیت الله منتظری به عنوان شاگرد و پیرو آن بزرگوار قادر به هم‌وردی مستقیم و صریح با ایشان نیست. بنابراین لاجرم آیت الله منتظری همچنان خود را شاگرد و هوادار امام خمینی می‌خواند اما هنگامی که به فحوائی خاطرات ایشان دقت شود، ملاحظه می‌گردد که در این زمینه نیز مطالب به گونه‌ای پرداخت شده‌اند تا شخصیت حضرت امام تحت الشعاع شخصیت آیت الله منتظری قرار گیرد. البته با توجه به شرایط متفاوت قبل و بعد از انقلاب، برای هر یک از این دو دوره، طراحی جداگانه‌ای به منظور شخصیت پردازی برای آیت الله منتظری انجام گرفته است. در دوران قبل از انقلاب این گونه به اذهان خوانندگان القاء می‌شود که ایشان اگرچه به عنوان شاگرد و پیرو «آیت الله العظمی خمینی» در صحنه حاضر است اما شاگردی است که بر استاد خود حق و منت بسیاری بزرگی دارد، چرا که استاد، جایگاه و موقعیت خود را مرهون و مدیون این شاگرد است:

«پس از درگذشت آیت الله بروجردی، مرجعیت از حالت تمرکز خود خارج شد و میان چند نفر از علما پخش گردید. در آن زمان کسانی که در قم مطرح بودند، آیت الله گلپایگانی و آیت الله شریعتمداری و آیت الله مرعشی نجفی بودند ولی بسیاری از خواص به آیت الله خمینی نظر داشتند، ما نظرم‌ان به مرجعیت ایشان بود. رساله توضیح المسائل و حاشیه عروه ایشان هنوز چاپ نشده بود و ایشان ابا داشت از این که رساله‌شان چاپ شود. یادم هست من در همان وقت رفتم منزل آقای گلپایگانی - منزل ایشان در بازار بود - مردم زیادی آنجا اجتماع کرده بودند، و ایشان را با دسته‌جات زیادی آوردند برای فاتحه آیت الله بروجردی، کوچه‌ها پر از جمعیت بود و با تشریفات و اسکورت ایشان را آوردند در مجلس؛ ولی شب همان روز من رفته بودم منزل آیت الله خمینی نماز مغرب و عشا را با ایشان

خواندم و حدود یک ساعت و نیم نشستیم با ایشان درد دل کردیم و راجع به فوت آیت‌الله بروجردی و مسائل آن روز صحبت کردیم حتی یک نفر نیامد آنجا سر بزندا! (خاطرات، صفحه ۱۸۸، ضمناً همین مطلب مجدداً در صفحه ۲۰۱ تکرار شده است.)

تصویری که در این فراز از امام به ذهن خوانندگان القاء می‌شود، روحانی تنها و بی‌همراهی است که هیچگونه التفاتی نسبت به وی نه تنها از سوی جامعه بلکه از سوی روحانیت نیز وجود ندارد. در فراز بعدی برای حضرت امام، هوادارانی عنوان می‌شود اما ایشان همچنان در حاشیه قرار دارد:

«... منظور این است که بسیاری از خواص فضلا و طلبه‌ها به آیت‌الله خمینی نظر داشتند اما جو موجود با آیت‌الله گلپایگانی و آیت‌الله شریعتمداری بود و جمعی از مردم قم نیز به آیت‌الله مرعشی نظر داشتند...» (خاطرات، صفحات ۱۸۸-۹)

براستی اگر «بسیاری از خواص فضلا و طلبه‌ها به آیت‌الله خمینی نظر داشتند» و حتی به فرض این که بعد از ظهر روز مجلس ترحیم آیت‌الله بروجردی، به مدت یک ساعت و نیم هیچکس به دیدن امام خمینی نرفت و تنها آیت‌الله منتظری در آنجا حضور داشت، چه لزومی به ذکر این مسئله وجود دارد؟ آیا در ساعات و روزهای دیگر نیز هیچکس از همان «خواص فضلا و طلبه‌ها» به دیدار ایشان نمی‌رفت؟ سؤال اینجاست که آن «یک ساعت و نیم» از چه ویژگی و اهمیتی در برابر ساعات و روزهای دیگر برخوردار است که به صراحت مورد اشاره و تأکید قرار می‌گیرد و چه هدفی از طرح این مسئله دنبال می‌شود؟

به هر حال پس از بیان آن مطالب نوبت به این می‌رسد تا عوامل و زمینه‌های مطرح شدن «آیت‌الله خمینی» در جامعه از زبان آیت‌الله منتظری بیان شوند:

«پس از فوت آیت‌الله بروجردی از روزنامه‌ها آمده بودند با طلبه‌ها راجع به مراجع مصاحبه می‌کردند. ما آیت‌الله خمینی را هم مطرح کردیم و روزنامه‌ها نام ایشان را هم جزو مراجع نوشتند.» (خاطرات، صفحه ۱۸۹)

هرچند در فراز فوق از لفظ «ما» استفاده شده است اما به طور کلی به هنگام بیان این برهه از تاریخ و ذکر فعالیتهایی که به منظور مطرح شدن مرجعیت حضرت امام صورت می‌گرفت، نام کمتر کسی در کنار نام آیت‌الله منتظری در خاطرات ایشان به چشم می‌خورد و افراد معدودی هم که به نام از آنها یاد می‌شود، در واقع نقش مهمی برعهده ندارند. به این ترتیب ناخودآگاه ذهن خوانندگان بر روی آیت‌الله منتظری متمرکز می‌شود:

«رساله ایشان هم با اصرار و پیگیری ما به چاپ رسید.» (خاطرات، صفحه ۱۸۹)

نهایتاً نیز آیت‌الله منتظری، نقش اساسی و محوری را برای خود در «تعیین پیدا کردن مرجعیت آیت‌الله خمینی» قائل می‌شود:

«بعد از رحلت مرحوم آسید عبدالهادی، در نجف‌آباد تقریباً مرجعیت آیت‌الله خمینی تعیین پیدا کرد. ظاهراً در آن موقع در شهرهایی که مرجعیت ایشان به صورت گسترده مطرح بود، یکی در نجف‌آباد بود و دیگری در رفسنجان، اما در شهرهای دیگر از ایشان خیلی تقلید نمی‌کردند. پس از فوت مرحوم آسید عبدالهادی، در نجف‌آباد یک جلسه فاتحه گرفتیم و آقای حاج آقا باقر تدین در آن جلسه به منبر رفت و به طور رسمی اعلام کرد که نظر ما برای تقلید آیت‌الله‌العظمی حاج آقا روح‌الله خمینی است و بالاخره مرجعیت ایشان در میان مردم نجف‌آباد تثبیت شد.» (خاطرات، صفحه ۱۹۱)

البته در این که آیت‌الله منتظری از جمله افرادی بودند که پس از رحلت حضرت آیت‌الله‌العظمی بروجردی، حضرت امام را به عنوان مرجع تقلید مطرح کردند، شکی وجود ندارد. آنچه محل اشکال است، القاء نقش منحصر به فرد برای ایشان به گونه‌ای است که مرجعیت امام مدیون این فعالیتها تصور شود. این در حالی است که حضرت امام شخصاً هیچگونه رغبتی به مطرح شدن نداشتند و البته آیت‌الله منتظری نیز به این مسئله اشاره می‌کند و از سوی دیگر حضرت امام در همان زمان شاگردان و مریدان فاضل و سرشناس بسیاری داشتند که هر یک در شهرها و مناطق خود، دارای نفوذ کلام بودند و آنها نیز به نوبه خود، چه به هنگام حضور در قم و چه در زمان مسافرت به شهرها و مناطق خود، در این زمینه تلاش می‌کردند. با رجوع به تاریخ آن دوران می‌توان نام افراد بسیاری را که هر یک از آنها امروز از شأن و جایگاه علمی والایی در حوزه‌های علمیه سراسر کشور برخوردارند یافت که در زمره شاگردان امام بوده‌اند و نسبت به استاد خویش عشق و علاقه وافری نیز داشتند. بنابراین طرح «تعیین مرجعیت آیت‌الله خمینی در نجف‌آباد» به گونه‌ای که گویا از این نقطه جغرافیایی مرجعیت امام به سراسر کشور بسط پیدا کرده است، طبعاً با اهداف خاص صورت می‌گیرد.

در مورد شهریه امام در اوایل طرح مرجعیت ایشان، آیت‌الله منتظری اگرچه نام یکی دو نفر دیگر را نیز در خاطرات خویش ذکر می‌کند اما در مجموعه مطالبی که در این زمینه عنوان شده است، نقش اساسی و محوری به خود وی باز می‌گردد:

«ما عنایت داشتیم که آیت‌الله خمینی به طلبه‌ها شهریه بدهند اما ایشان می‌فرمود ما چه داعی داریم که پول قرض بگیریم و شهریه بدهیم، ولی ما عنایت داشتیم که شهریه ایشان همیشه پابرجا باشد، چه در همان اوایل مرجعیت ایشان و چه در زمان زندان و زمان تبعید ایشان که بعداً پیش آمد.» (خاطرات، صفحه ۱۹۱)

«در همان ابتدا من و آقای غیوری که الان در هلال احمر هستند به ایشان اصرار کردیم که شهریه بدهند، ایشان می‌گفتند من پول ندارم، می‌گفتیم ما می‌رسانیم چون آن وقت من دستم به نجف‌آباد بند بود و آقای غیوری هم تعهد کرد که از تهران قسمتی از آن را جور کند، ایشان گفتند ماههای بعد چي؟ گفتیم قرض می‌کنیم، گفتند نخیر من قرض نمی‌کنم، از هیچ کس قرض نمی‌کنم. گفتیم خوب قرض نکنید، بگذارید ما این ماه را بدهیم تا بعد... بالاخره به زور شهریه را گردن ایشان گذاشتیم، مقداری از آن را من تأمین می‌کردم مقداری را هم آقای غیوری، بعداً از کاشان داماد مرحوم آیت‌الله آقای حاج میرزا سیدعلی یرثی آمدند یک دستمال پول آوردند دادند به آقای خمینی و کم کم اوضاع خوب شد، شهریه ایشان تثبیت شد و ماههای دیگر هم رسید. وقتی ایشان را بازداشت کردند من مُصر بودم که هم فتوای ایشان گفته شود و هم شهریه ایشان ادامه پیدا کند...»

(خاطرات، صفحات ۲۰۱-۲)

اگرچه در این فرازها، تعریفهایی نیز از ویژگیهای اخلاقی حضرت امام به عمل آمده است، اما با توجه به کلیت محتوای خاطرات، تأثیر اصلی این مطالب بر ذهن خوانندگان، نقشی است که آیت‌الله منتظری در مطرح کردن حضرت امام داشته و لذا شخص و شخصیت امام مروهون و مدیون آیت‌الله منتظری قلمداد می‌شود.

گذشته از شأن و جایگاه فقهی و مرجعیت حضرت امام، آیت‌الله منتظری نقش خود را در مورد حفظ و ارتقاء موقعیت سیاسی و اجتماعی حضرت امام نیز به گونه‌ای تصویر می‌کند که گویا در زمان مبارزات سیاسی حضرت امام در سالهای ۴۰ الی ۴۳ در ایران، تلاشها و فعالیتهای ایشان نقش منحصر به فردی را در حمایت از امام و پیشبرد این مبارزات داشته و ضمناً پس از تبعید امام، ماندگاری نام و یاد «خمینی» در حوزه علمیه و همچنین جامعه مروهون نقش محوری و بی‌نظیر تلاشهای ایشان است. مجموعه‌ای از این دست مطالب که در فصل چهارم خاطرات آیت‌الله منتظری تحت عنوان «امام خمینی و نهضت روحانیت» آمده است، نوعی وابستگی و اتکاء شخصیت و جایگاه حضرت امام به آیت‌الله منتظری را به تدریج به ذهن خوانندگان القاء می‌کند.

«... بعد ما مدرسین را هماهنگ می‌کردیم که بروند منزل آیت‌الله خمینی، آیت‌الله گلپایگانی و آیت‌الله شریعتمداری و از آنها پیگیری مسائل را بخواهند، تقریباً هسته اولیه جامعه مدرسین همان وقت تشکیل شد.» (خاطرات، صفحه ۲۰۴)

«زمانی که مرحوم امام فقط چند شاگرد منظومه و اسفار داشتند من به همراه مرحوم شهید مطهری بودیم که ایشان را وارد صحنه فقه و اصول حوزه کردیم و به افراد معرفی می‌کردیم و در این رابطه با مخالفها و استهزاء بسیاری از افراد مواجه شدیم.»

(خاطرات، صفحه ۶۸۴)

«در نجف‌آباد شنیدم که ایشان در مدرسه فیضیه سخنرانی داغ و تند کرده و ایشان را بازداشت کرده‌اند، بلافاصله رفتم در مسجد بازار، ائمه جماعت را خبر کردم آمدند، گفتیم اینها به حریم مرجعیت اهانت کرده‌اند ما از این مسجد تکان نمی‌خوریم تا این که خبری از آقای خمینی و علمای دیگر که گرفته‌اند به دست بیاوریم... سر و صدای این تحصن در اصفهان و خمینی شهر (سده) و سایر شهرستانهای اطراف پیچید تا جایی که استاندار اصفهان به تعبیر خودشان گفته بود تحصن نجف‌آباد استان اصفهان را آلوده کرده است... این قضیه در همه جا صدا کرد، من نشنیدم جای دیگر این کار را کرده باشند... در همان زمان یک اعلامیه هم نوشتیم و آن را چاپ کرده و در میان مردم منتشر کردیم و اهداف خودمان از این تحصن را در آن نوشته بودیم که تأثیر بسیار خوبی داشت و بالاخره در آن تحصن از دین و روحانیت و علما و شخص امام خمینی ترویج شد.»

(خاطرات، صفحات ۲۲۶-۲۲۸)

«[پس از جریان پانزده خرداد و دستگیری حضرت امام و خوف از محاکمه ایشان] من از اولین کسانی بودم که با آقای امینی از نجف‌آباد رفتم به تهران و جزو کارگردانان بودیم.» (خاطرات، صفحات ۲۳۱-۲)

«... من متن تلگراف را خواندم که با این عنوان شروع شده بود: «محضر مبارک آیت‌الله العظمی آقای خمینی مرجع عالیقدر تقلید، رونوشت: حضرت آیت‌الله محلاتی و حضرت آیت‌الله قمی دامت برکاتهم»، یکی از آقایان گفت ایشان که مرجع تقلید نیست، چه کسی از ایشان تقلید می‌کند؟ گفتم من! من از ایشان تقلید می‌کنم! بعد گفتند: این تلگراف که به دست ایشان نمی‌رسد، گفتم: غرض رسیدن به دست ایشان نیست، غرض این است که انعکاس پیدا کند و دستگاه بفهمد که اینها بی‌صاحب نیستند، کمک و همراه دارند.»

(خاطرات، صفحه ۲۳۴)

«وقتی که امام را گرفتند [پس از ماجرای کاپیتولاسیون و مخالفت امام با آن] برای این که خانه امام خالی نباشد، شاگردان ایشان وظیفه خود می‌دانستند که اطراف حاج آقا مصطفی جمع شوند و خانه امام را خلوت نگذارند. بالاخره ایشان پسر امام بود و بعلاوه مرد فاضل و عاقل و متدینی بود و اهل هوی و طالب مقام نبود، حاج آقا مصطفی هم با اسکورت راه افتاد خانه آقای گلپایگانی و آقای شریعتمداری و آقای مرعشی به عنوان استمداد که آنها را به حرکت بیندازد، من او را بر این کار تشویق می‌کردم. دستگاه دید حاج آقا مصطفی دارد فعالیت می‌کند، ما خانه امام را پر می‌کردیم، خانه امام از آن وقت که خود امام بودند بیشتر شلوغ می‌شد، ما وظیفه‌مان می‌دانستیم برویم آنجا... آنها می‌خواستند خانه امام از هم بپاشد ولی ما نمی‌گذاشتیم، ما حتی المقدور سعی خودمان را می‌کردیم.»

(خاطرات، صفحه ۲۵۲)

«پس از این که مدتی از تبعید امام گذشت، کم کم نام و یاد ایشان هم داشت متروک می‌شد، ما برای زنده نگاه داشتن قضیه و نیز به عنوان اعتراض به دستگاه پیشنهاد کردیم یک جلسه‌ای در مدرسه فیضیه گرفته شود، در آن جلسه اول بنا بود بعضی از فضلا منبر بروند که گویا رأی آنها را زدند، در نتیجه آقای حسین نوری و آقای مشکینی و من منبر رفتیم، تا آن موقع من مدرس بودم و در حوزه کسی مرا به عنوان منبری نمی‌شناخت... ابتدا آقای نوری یک منبر کوتاه رفت؛ آقای مشکینی هم یک منبر عربی، فارسی و ترکی رفت... بعد من رفتم منبر و خطبه امام حسین(ع) در تحف العقول را خواندم، گفتم من منبری نیستم اما به عنوان وظیفه این خطبه را برای شما می‌خوانم، آن وقت به مناسبت مضامین خطبه راجع به امر به معروف و نهی از منکر صحبت کردم و گفتم: «حوزه علمیه قم که روح‌الله در آن نباشد روح ندارد، اکنون حوزه یک پیکر بی‌روح است، روح خدا باید در حوزه باشد، چرا ساکت نشسته‌اید، خمینی باید برگردد!» جمعیت هم صلوات می‌فرستادند، بعد گفتم: «وظیفه همه است که ساکت نمانند... و شما وظیفه خود را ترک کرده‌اید و برای همین است که شکست می‌خورید.» خلاصه

منبر را تمام کردم و آمدم پایین، جمعیت اطراف مرا گرفت و از طریق کتابخانه مدرسه فیضیه مرا فراری دادند، چند شب هم به منزل نرفتم تا بعداً آنها از آسیاب افتاد. (خاطرات، صفحات ۲۵۲-۳)

«به عنوان اعتراض به تبعید ایشان تصمیم گرفتیم چند روز حوزه را تعطیل کنیم، در همین رابطه جلسه گرفتیم که جلسه اول آن منزل من بود، جلسه بعد منزل آقای مشکینی بود.» (خاطرات، صفحه ۲۵۴)

«من یک مسافرت به نجف داشتم، آن وقت که آقای خمینی در ترکیه تبعید بود، می‌خواستم بروم خدمت آیت‌الله حکیم راجع به آیت‌الله خمینی با ایشان صحبت کنم چون می‌دانستم ذهن ایشان را نسبت به آیت‌الله خمینی خراب کرده‌اند... من گفتم: آقا من مسائلی راجع به انقلاب ایران و آقای خمینی دارم که وظیفه خود می‌دانم خدمت شما عرض کنم... بالاخره من سه ربع ساعت با آقای حکیم صحبت کردم و ایشان هم دقیقاً گوش می‌داد، بعد آقای حکیم بلند شد رفت، آقای عمید گفت خیلی خوب شد که شما صحبت کردید، بالاخره آقای خمینی را در ذهن آقای حکیم جا انداختیم و به او شناسانیدم.

(خاطرات، صفحات ۲۵۷-۸)

«س: مطرح است که یکی از علل زندانی نمودن حضرت‌تعالی تلاش شما برای تثبیت مرجعیت آیت‌الله خمینی و تنظیم اعلامیه دوازده امضایی بود، بفرمایید چه کسانی در گرفتن این امضاها جدیت به خرج می‌دادند و چه کسانی بانی این قضیه بودند؟
ج: آن کس که پایه‌گذار این برنامه بود من و آقای ربانی شیرازی بودیم.»

(خاطرات، صفحات ۲۶۲-۳)

«یک بار من و مرحوم آقای ربانی شیرازی تصمیم گرفتیم برای شب نیمه شعبان در مسجد اعظم به عنوان «حوزه علمیه قم» جشنی را اعلام کنیم و در آن جشن از آیت‌الله خمینی تجلیل بشود، یک اعلامیه هم به همین نام پخش کردیم... یک دفعه دیگر نیز به منظور تجلیل از ایشان و ذکر نام ایشان مجلس یادبود مرحوم آیت‌الله حکیم را به نام «حوزه علمیه قم» در مسجد اعظم اعلام کردیم... بالاخره ما با این کارها تلاش می‌کردیم اسم آیت‌الله خمینی در زمان تبعید ایشان در حوزه علمیه قم به فراموشی سپرده نشود.»

(خاطرات، صفحه ۲۶۴)

«س: در مورد اعلامیه‌ها و نامه‌هایی که در آن زمان توسط علما و فضایی حوزه امضا می‌شد علی‌رغم این که حضرت‌تعالی شخصاً بسیاری از آنها را تنظیم و افراد را به امضا کردن آن تشویق می‌کردید، اما در اکثر موارد مشاهده می‌شود نام حضرت‌تعالی بعد از نام دیگران ذکر شده و در ابتدا قرار ندارد...» (خاطرات، صفحه ۲۶۵)

بی‌تردید تلاشها و فعالیت‌های آیت‌الله منتظری در طول سالهای پس از ۱۳۴۱ تا زمان پیروزی انقلاب اسلامی، «بخشی از حقیقت» مربوط به مجموعه مبارزاتی که در این دوران توسط شاگردان و هواداران امام خمینی جریان داشت، به حساب می‌آید اما آنچه در خاطرات ایشان گرد هم آمده است، هرچند از برخی افراد دیگر نیز سخنی به میان می‌آید ولی هدف اصلی آن است تا «این بخش از حقیقت» به عنوان «تمام حقیقت» نمایانده و القاء شود. در نهایت نیز، طی یکی از همین فرازها، تلاش می‌شود تا شخصیتی هم‌طراز و هم‌سنگ با شخصیت امام خمینی برای آیت‌الله منتظری تصویر شود:

«این جریان را من هم شنیده بودم که نصیری گفته بود «ما نمی‌گذاریم یک خمینی دیگر پیدا بشود»؛ اما در بازجویی‌ها یکی این که مرا دست آقای خمینی می‌دانستند و می‌گفتند اگر آقای خمینی را تبعید کردند ولی کارهای ایشان نخوابیده است و مرا در این جهت مؤثر می‌دانستند، واقعاً هم این جور بود.» (خاطرات، صفحه ۳۴۲)

هدف از این همه تأکید بر نقش منحصر به فرد آیت‌الله منتظری در ترویج و تبلیغ امام خمینی در دوران قبل از پیروزی انقلاب تا جایی که حتی چنین به نظر برسد حضرت امام، شأن و جایگاه فقهی و سیاسی خود را نیز به نوعی مرهون این تلاشها و فعالیتها است، چیست؟ طبعاً در وهله نخست، هدف، ایجاد وارونگی در حقایق تاریخی است بدین معنا که شخصیت آیت‌الله منتظری نه تنها در «تحلیل نهایی»، وابسته و تحت‌الشعاع شخصیت حضرت امام قرار نگیرد بلکه بالعکس شخصیت و جایگاه امام وابسته به آیت‌الله منتظری تلقی گردد و دستکم آن که از آیت‌الله منتظری تصویر یک «خمینی دیگر» به اذهان متبادر شود. آقای منتظری در چند فراز از خاطرات خود از این که شخصیت تبعی داشته است ابراز ناخشنودی می‌نماید بنابراین بخشی از تلاش ایشان در ایجاد وارونگی در حقایق، در این رابطه قابل درک است:

«مایلم نیستم وجود تبعی ظلی کسی باشم و شخصیت من وابسته به غیر باشد» (خاطرات، صفحه ۶۸۵)

اما هدف بعد، بهره‌برداریهایی است که از این مقدمات و ذهنیت‌سازیه‌ها، به هنگام بیان مسائل مربوط به پس از انقلاب و به ویژه اختلافات میان حضرت امام و آیت‌الله منتظری، می‌تواند صورت گیرد. در این راستا حداقل بهره‌برداري از فضای ذهنی ساخته شده برای خوانندگان، آن است که حضرت امام فردی ناسپاس و قدرناشناس نسبت به خدمات آیت‌الله منتظری قلمداد شود. این نکته‌ای است که آیت‌الله منتظری نیز به مناسبت‌های مختلف به حضرت امام گوشزد می‌کند، از جمله در نامه مورخ ۱۳۶۵/۱۷، در آستانه دستگیری مهدی هاشمی:

«من از وقتی که با حضرت‌تعالی آشنا شدم در هر شرایطی روحاً تسلیم و پیرو حضرت‌تعالی بوده‌ام، و به اندازه قدرتم در لحظات حساس، در آزادی و گرفتاری و تبعید حضرت‌تعالی از شما حمایت می‌کردم، و اصلاً برای خودم در برابر حضرت‌تعالی خودیتی قائل نبودم و از شما و علم شما و فضائل شما و رساله و کتب شما

ترویج می‌کردم، کوشش می‌کردم شهریه حضرت‌عالی مرتب شود، رساله حضرت‌عالی پخش شود، نام حضرت‌عالی در منبرها برده شود، هر کس از حضرت‌عالی توقع و انتظاری داشت و گله می‌کرد سعی می‌کردم او را راضی کنم هرچند با سخت‌گیری بر خود و عائله‌ام بود، و این امر را وظیفه خود می‌دانستم و طمعی هم نداشتم چنانچه الان هم ندارم، و در این راه دوستان زیادی را هم رنجاندم و یا از دست دادم، و تأسف هم نمی‌خورم.» (پیوستهای خاطرات، صفحه ۱۱۵۶)

پس از این مقدمه که آیت‌الله منتظری ابتدا خود را به عنوان مروج و سپس در شکل و شمایل «رفع و رجوع کننده» اشکالات و مشکلات مربوط به امام در دوران قبل از انقلاب مطرح می‌کند، سپس به مسائل پس از انقلاب پرداخته می‌شود و در این برهه، نقش خود را در «رفع و رجوع» مشکلات ناشی از رفتارها و عملکردهای امام برجسته‌تر می‌سازد:

«پس از پیروزی انقلاب نیز به همین نحو عمل کردم، به خاطر حضرت‌عالی اوقات گرانبهایی را صرف می‌کردم، جوابگویی اعتراضات می‌شدم و مشکلات مردم و متوقعین از حضرت‌عالی را به اندازه قدرت حل و رفع می‌کردم... ساعاتی از وقت من هم صرف توجه مردم در برابر اشکالاتی است که نسبت به حضرت‌عالی یا بیت حضرت‌عالی یا مسئولین و ارگانها دارند می‌کنم، از افراد خوب طرد شده دلجویی می‌کنم، به مسئولین اداری و قضائی برای جذب نیروهای خوب کمک می‌کنم.» (پیوستهای خاطرات، صفحه ۱۱۵۶)

و خلاصه پس از آن که حضرت امام را به عنوان منشأ بسیاری از مشکلات و خود را مرجع رسیدگی به حرفها و درد دل‌های مردم می‌خواند، آن گاه به صراحت برای خود شأنیت و جایگاه بالاتر و والاتری را نسبت به حضرت امام در زمینه استمرار و تداوم حمایت مردم از انقلاب و حیات نظام جمهوری اسلامی قائل می‌شود:

«ضمناً بدانید که افراد شناخته شده وارد در مسائل سیاسی و علاقه‌مند به بقاء انقلاب، همه معتقدند که صحبت‌های من که أحياناً به عنوان تذکرات و گاهی انتقادات سازنده و بازگو نمودن دردها و خواسته‌های مردم و ارائه بعضی پیشنهادها یا اصلاحی پخش می‌شود، عامل ماندن مردم در صحنه و امیدوار شدن آنان است و می‌گویند اگر این صحبت‌ها نبود معلوم نبود چه می‌شد و عکس‌العمل مردم در برابر کجیها و بی‌عدالتی‌ها که می‌بینند چه بود.» (پیوستهای خاطرات، صفحه ۱۱۵۷)

به این ترتیب ملاحظه می‌شود اگرچه در صدر نامه، آیت‌الله منتظری مدعی می‌شود که «خودیتی» در برابر حضرت امام برای خود قائل نیست اما در انتهای نامه، مافی‌الضمیر خویش را بروشنی بروز می‌دهد و اعلام می‌دارد که اگر وی نبود «معلوم نبود چه می‌شد!» بی‌تردید نقش حضرت امام در استمرار حضور مردم در صحنه‌های مختلف پس از انقلاب و جایگاه بی‌نظیری که آن بزرگوار در قلب و جان مردم داشت، روشتر از آن است که نیازی به بازگویی آن باشد.

همچنین این ادعای آیت‌الله منتظری مبنی بر این که اگر او و صحبت‌هایش نبود «معلوم نبود چه می‌شد»، هنگامی که شأن و جایگاه حضرت امام را در نظر بیاوریم، اساساً چیزی جز «مشبه شدن امر» بر ایشان به واسطه القانات افرادی با مقاصد خاص - که از آنها تحت عنوان «افراد شناخته شده وارد در مسائل سیاسی و علاقه‌مند به بقاء انقلاب» نام برده می‌شود - به نظر نمی‌رسد.

در مورد مسائل قبل از انقلاب، هرچند منکر تلاشها و فعالیت‌های ایشان در راستای پیشبرد نهضت اسلامی مردم ایران به رهبری امام خمینی نیستیم اما سهم و نقش این تلاشها، هنگامی که صورت واقعی مشخص می‌شود که مجموعه عظیم فعالیت‌هایی که بدین منظور از سوی جمع کثیری از علما و روحانیون مبارز و خستگی‌ناپذیر صورت می‌گرفت را در نظر داشته باشیم. بدیهی است برای آگاهی از این فعالیتها و افراد حاضر در عرصه مبارزات می‌توان به انبوه کتابها و مقالاتی که در این زمینه نگاشته شده مراجعه کرد و لذا امکان بازگویی تمامی آنها در این مقال نیست. آنچه در اینجا مورد نظر است، نقیبه گذشته با بهره‌گیری از مطالب عنوان شده در همین خاطرات به منظور روشن شدن این نکته است که اگرچه آیت‌الله منتظری سعی در القاء وابستگی شأن و جایگاه حضرت امام به تلاشهای خود دارد، اما این دقیقاً قلب واقعیت است چرا که موقعیتی که نهایتاً آیت‌الله منتظری نائل به کسب آن می‌شود مرهون وابستگی و نزدیکی ایشان به امام است.

به عبارت دیگر اگر بخواهیم مقایسه‌ای میان شأن و جایگاه حضرت امام با آیت‌الله منتظری به عمل آوریم، در اولین گام و نگاه یک تفاوت اساسی میان آنها به چشم می‌خورد. این تفاوت عبارت از آن است که، شخصیت و جایگاه حضرت امام بالاستقلال و متکی به خود، در طول زمان شکل گرفت و شخصیت و جایگاه آیت‌الله منتظری بالعرض و متکی به حضرت امام. هنگامی که سخن از شخصیت متکی به خود حضرت امام به میان می‌آید، این به معنای نادیده انگاشتن نقش تلاشها و مرادتهای شاگردان و همراهانشان در زمینه معرفی و تبلیغ ایشان نیست و از سوی دیگر وقتی گفته می‌شود شخصیت و جایگاه آیت‌الله منتظری در ارتباط با حضرت امام شکل گرفت و قوام یافت، این نیز به معنای خط بطلان کشیدن بر استعدادها و تواناییها و علم و دانش ایشان نیست بلکه منظور آن است که اگرچه در مورد حضرت امام، تلاش مقلدان و شاگردان و دوستداران ایشان را باید قدر دانست و ارج نهاد اما آنچه در نهایت به عنوان عامل اصلی شکل‌گیری شخصیت ایشان شد، آن تلاشها و کوششها نبود بلکه حضرت امام ذاتاً و شخصاً دارای قابلیت‌هایی بودند و در عرصه دینی، سیاسی و اجتماعی فعالیت‌های گسترده و عمیقی را دنبال می‌کردند که موجب شکل‌گیری شخصیت و جایگاه یگانه و ممتاز ایشان به عنوان رهبر انقلاب اسلامی در سراسر دنیا گشت. همچنین در مورد آیت‌الله منتظری باید گفت هرچند ایشان شخصاً از استعداد و قابلیت‌هایی در فراگیری علوم حوزوی و طی مدارج عالیّه فقاقت برخوردار بود و همچنین در عرصه‌های سیاسی نیز تلاش و فعالیت چشمگیری می‌کرد اما در نهایت آنچه موجب شد تا ایشان به عنوان یک شخصیت عالیّه مذهبی و سیاسی درآید، پیوند

خوردن آیت‌الله منتظری در عرصه‌های علمی، اجتهادی و سیاسی با حضرت امام بود. این ارتباط و پیوند، نکته‌ای است که آیت‌الله منتظری نیز بارها در خاطرات خود آن را مورد تأکید قرار می‌دهد.

واقعیت این است که آنچه باعث شد حضرت امام به صورت یک شخصیت ممتاز در میان دیگر علما و روحانیون مطرح شود، تیزبینی، حساسیت و شجاعت ایشان در طرح مسائل دینی و احساس مسئولیت در جهت مبارزه با رژیم وابسته و وطن‌فروشی پهلوی و نفي سلطه بیگانگان کشور بود. اگر حضرت امام نیز صرفاً به فعالیتهای علمی و حوزوی متعارف بسنده می‌کردند و به اصطلاح کاری به کار رژیم پهلوی و عملکردها و سیاستهای آن نداشتند، ایشان نیز حداکثر به صورت یکی از مراجع تقلید درمی‌آمدند که تعدادی مقلد در سراسر کشور یا برخی مناطق داشتند و زندگی را بدینسان طی می‌کردند. بدیهی است در این صورت حاصل تمامی تلاشهای شاگردان و ارادتمندان ایشان برای تبلیغ و معرفی «آیت‌الله العظمی خمینی» به مردم، آن بود که مثلاً بر تعداد مقلدین ایشان تا حدی افزوده می‌گشت و در نهایت نیز جایگاهی همانند حضرت آیت‌الله العظمی بروجردی برای ایشان فراهم می‌آمد. اما همانگونه که می‌دانیم، شخصیت و جایگاه حضرت امام در طول تاریخ مرجعیت شیعه، ممتاز و یگانه است و این ویژگی صرفاً به شأن فقهی و مذهبی ایشان باز نمی‌گردد بلکه حاصل گامهای بلندی است که امام در راه پیروزی انقلاب اسلامی و برقراری نظام جمهوری اسلامی و همچنین احیای تفکر و اندیشه اسلامی در جهان امروز برداشتند. با مراجعه به متن خاطرات آیت‌الله منتظری نیز می‌توان این نکته را به خوبی دریافت. ایشان در پاسخ به این سؤال که:

«در ارتباط با ضدیت با لایحه انجمنهای ایالتی و ولایتی، مراجع تقلید قم خطاب به شاه و نخست وزیر وقت تلگرافهایی فرستادند، شاه نیز در تاریخ ۲۴ مهرماه همان سال برای همه آنان به جز امام پاسخ فرستاد، به نظر حضرت تعالی که در متن جریانات آن زمان بودید، دلیل این عمل چه می‌توانست باشد، آیا این به معنای ضدیت و ناراحتی شاه از امام خمینی نبود؟».

می‌گوید:

«بله، تلگراف آیت‌الله خمینی خیلی تند بود ولی تلگراف سایرین تقریباً محترمانه و در بعضی از آنها تعبیر «خلدالله ملکه» و «مقام رفیع» نیز وجود داشت در حالی که تلگراف ایشان به نخست وزیر با جمله «جناب آقای علم نخست وزیر» شروع می‌شد و حتی دعا هم به او نکرده بود، به همین جهت به آنها برخوردی بود، تازه آنها هم به سایر مراجع که پاسخ داده بودند تعبیر «حجة الاسلام والمسلمین» نوشته بودند، «آیت‌الله» نوشته بودند. شاه با این کار گویا می‌خواست آیت‌الله خمینی را از سایرین جدا کند و بقیه را برای خود نگه دارد ولی همین کار دقیقاً آیت‌الله خمینی را به مردم معرفی کرد. من در ملاقاتی که با آیت‌الله حکیم داشتم همین معنا را به ایشان گفتم که به طور کلی ایشان در وادی مرجعیت نبود ولی همین که ایشان در جریان انجمنهای ایالتی و ولایتی علیه رژیم با تندی برخورد کرد، مردم ایشان را شناختند و به سراغ ایشان آمدند، ایشان انصافاً این جور بود، از ناحیه ایشان فعالیتی برای مرجعیتشان صورت نمی‌گرفت.»

(خاطرات، صفحه ۲۰۴)

پس از این نیز حضرت امام به طور مستمر و با شهامت و شجاعتی بی‌نظیر مبارزه با رژیم پهلوی را دنبال کردند که در سال ۴۲ منجر به دستگیری در آبان سال ۴۳ منجر به تبعید ایشان گردید. در این فاصله، با توجه به وقایع و التهاباتی که در کشور به وجود آمده بود، مانند فاجعه پانزدهم خرداد ۴۲، مهاجرت علما به تهران در حمایت از حضرت امام و تظاهرات و تحصنهای متعدد در نقاط مختلف کشور - که شروع این وقایع در کتب تاریخی ثبت است - «آیت‌الله العظمی خمینی» به عنوان یکی از مراجع مسلم تقلید و مبارزی خستگی‌ناپذیر در میان قاطبه علما و روحانیون و مردم شناخته شد. در تمامی این جریانات حضرت امام، خود نقش پیشرو و رهبری را بر عهده داشت و دیگران در پرتو نور ایشان، به چشمها می‌آمدند.

حال ببینیم آیت‌الله منتظری در عرصه فعالیتهای سیاسی چه روش و رویه‌ای را اتخاذ کرده و از چه شأن و جایگاهی برخوردار بود. ایشان در خاطرات خود، آشنایی با حضرت امام را قبل از آشنایی با حضرت آیت‌الله العظمی بروجردی عنوان می‌کند اما پس از ورود آیت‌الله بروجردی، ایشان به لحاظ فعالیتهای سیاسی و اجتماعی و فرهنگی، بیشتر تحت تأثیر آیت‌الله بروجردی قرار دارد. نخستین نشانه‌های این مسئله را در توجه زیاد ایشان به مبارزه با بهائیت می‌توان یافت.

«مرحوم آیت‌الله بروجردی خیلی ضدبهایی بود... خلاصه آیت‌الله بروجردی با بهاییها خیلی بد بود... در همان ایام من برای نماز و تبلیغ دینی می‌رفتم به نجف‌آباد چون نجف‌آباد بهایی زیاد داشت، من راجع به معاشرت و خرید و فروش و معامله با بهاییها سؤالی کردم... بعد این قضیه را به اصفهان هم کشاندیم و خطاب به مردم اصفهان در جهت مبارزه با بهائیت اعلامیه دادیم و حکم آیت‌الله بروجردی را پخش کردیم، تعدادی از علمای اصفهان هم با ما همراهی کردند، در آنجا هم سر و صدای گسترده‌ای علیه بهائیت برپا شد.» (خاطرات، صفحات ۱۷۹-۸۰)

حتی از این پس علائق مطالعاتی آیت‌الله منتظری نیز به همین موضوع سوق پیدا می‌کند:

«من کتابهای بهاییها را به خاطر این که با آنها درگیر بودم زیاد می‌دیدم.»

(خاطرات، صفحه ۱۹۵)

هرچند باید گفت تبلیغ و ترویج فرقه ضاله بهائیت در دوران گذشته یکی از معضلات فرهنگی و اجتماعی به شمار می‌آمد اما متمرکز شدن بر روی بهائیت و نادیده انگاشتن اصل و ریشه این فساد در کشور که همانا رژیم و دربار پهلوی بود، امکان پیروزی و موفقیت در اصلاح جامعه را به وجود نمی‌آورد. در حقیقت بهائیت، حاشیه‌ای بود که رژیم ضمن بهره‌گیریهای متفاوت از آن، با ترویج آن سعی می‌کرد نوک حمله مخالفان خود را از هسته مرکزی فساد به سوی حواشی منحرف سازد و بدین ترتیب با مشغول شدن نیروهای فعال جامعه به فرعیات، اصل و ریشه فساد مصون از تعرض باقی بماند. اما حضرت امام این تیزبینی را

داشت که از همان ابتدا، حرکت خود را متوجه ریشه فساد کند و لذا از اولین اطلاعاتیه‌ای که ایشان در سال ۳۲ تحت عنوان «قیام‌الله» منتشر ساختند تا مراحل بعدی و نهایی، هیچگاه از مسیر صحیح مبارزه، خارج نشدند.

به هر حال آیت‌الله منتظری تحت تأثیر آیت‌الله بروجردی و به واسطه ارتباط نزدیکی که با بیت ایشان داشت، در ابتدای فعالیتهای خود حتی از این که همراه با نیروهای انقلابی مانند آیت‌الله کاشانی شناخته شود نیز پرهیز داشت:

«آن شب اصلاً مجلس روضه شده بود مجلس تجلیل از آقای کاشانی، مداحها و روضه‌خوانها همه شعر در مدح آیت‌الله کاشانی می‌خواندند، همان موقع که پهلوی ایشان نشستیم بودم دیدم دکتر مظفر بقایی هم آمد و آن طرف آقای کاشانی نشست، من این طرف ایشان نشستیم بودم، آقای دکتر بقایی هم آن طرف ایشان، بعد یکدفعه دیدم عکاسها آمدند عکس و فیلم بگیرند، من پیش خودم گفتم اگر این عکس را بگیرند لابد فردا در همه روزنامه‌ها منعکس می‌شود، و در بیت آیت‌الله بروجردی مسئله درست می‌شود که تو اینجا پیش آقای بروجردی هستی، آنجا هم هستی! تا دیدم دارند مقدمات فیلم و عکس را فراهم می‌کنند گفتم آقا من باید بروم... خلاصه من جلسه را ترک کردم.»

(خاطرات، صفحه ۱۵۱)

این نمونه‌ای از روحیه ایشان در سالهای پر تلاطم ابتدای دهه ۳۰ است و این در حالی بود که آیت‌الله بروجردی شخصاً گاهی به آیت‌الله کاشانی کمک مالی می‌کردند از جمله کمک دوازده هزار و پانصد تومانی به ایشان برای خارج ساختن خانه خود از گروه طرفداران مصدق. (خاطرات، صفحه ۱۵۰)

در همین حال امام خمینی از صلابت و استواری چشمگیری در مواضع و عملکردهای خود برخوردار بودند و با آیت‌الله کاشانی روابط دوستانه‌ای داشتند:

«من و آقای مطهری با آیت‌الله خمینی خیلی مربوط بودیم، جریان چشم درد را با آیت‌الله خمینی در میان گذاشتیم ایشان فرمودند بروید پیش آقای کاشانی یک توصیه بکنند، سلام من را هم به ایشان برسانید، در ضمن توصیه کردند که از اخلاق آقای کاشانی هم استفاده کنید. تعبیر آقای خمینی این بود: «شما بروید پیش آقای کاشانی، هم توصیه می‌کند و هم از اخلاق ایشان استفاده کنید.» معلوم شد که آقای کاشانی و آقای خمینی با هم روابط دارند.» (خاطرات، صفحه ۱۵۲)

و پایمردی امام بر دیدگاهها و موضعگیریهای خود، سرانجام باعث ایجاد فاصله میان ایشان و آیت‌الله بروجردی شد. (خاطرات، صفحه ۱۶۹)

گذشته از این تفاوت، رفتارهای دیگری نیز از آیت‌الله منتظری در خاطرات ایشان بیان شده که هیچگاه مانند آن را از حضرت امام سراغ نداریم. به عنوان نمونه ملاقات با مقامات بلندپایه دولتی و درباری و خیرمقدم گویی به آنها:

«... در یک سالی هیئت دولت وقت به نخست‌وزیری آقای دکتر اقبال تصمیم گرفته بودند جمعاً به نقاط مختلف کشور سفر کنند و از نزدیک با مشکلات مناطق مختلف آشنا شوند. در تابستان که من در نجف‌آباد بودم اتفاقاً به استان اصفهان آمده و یک روز هم به نجف‌آباد آمدند، در آن زمان استاندار اصفهان آقای سرلشکر گرزن بود و می‌گفتند مرد خوبی است، او هم همراه مقامات به نجف‌آباد آمده بود. بنا شد علمای نجف‌آباد در ساختمان شهرداری با هیئت دولت ملاقات کنند، حدود ده پانزده نفر از آقایان علما بودند و من و مرحوم حاج آقا عطاء مرتضوی در دو طرف دکتر اقبال قرار گرفتیم. آقای حاج شیخ نعمت‌الله صالحی نیز بنا شد سخنگو باشد و خیرمقدم بگوید.» (خاطرات، صفحه ۱۷۲)

این در حالی است که آیت‌الله منتظری به فاصله کوتاهی از بیان این مطلب در پاسخ به انتقادی در مورد هزینه‌های صورت گرفته در مسجد اعظم، نمایندگان مجلس آن زمان را «خائن» و «وطن‌فروش» می‌خواند:

«... همین مستراحهای مسجد اعظم از آن مجلس سناي شما در تهران که این همه پول خرجش کرده‌اید که شصت آدم خائن بروند آنجا بنشینند و کشور را بفروشند و خارجها را بر کشور مسلط کنند بسیار باارزشتراست...» (خاطرات، صفحه ۱۷۸)

براستی اگر سناتورها، خائن و وطن‌فروش و نوکر اجانب بودند، دکتر اقبال در مقام نخست‌وزیری آیا به مراتب خائن‌تر و وطن‌فروش‌تر از آنها نبود و آیا شرکت در مراسم خیرمقدم‌گویی به هیئتی که چنین شخصیتی در رأس آن است، کار شایسته‌ای بود؟ به هر حال منظور از بیان این نکات، روشن ساختن تفاوت‌های بنیادین و اساسی میان شخصیت حضرت امام و آیت‌الله منتظری و بیان این مسئله است که ایشان اگر هم پای در مسیر مبارزه با رژیم شاه و فعالیتهای سیاسی نهاد، این اقدامات تحت تأثیر شخصیت امام صورت پذیرفته و همواره نیز مسائل بر همین منوال ادامه داشت و نه بالعکس. در وقایع سال ۴۱ و ۴۲ نیز اگرچه ایشان سعی دارد شأن و جایگاه بسیار رفیعی را در میان روحانیون مبارز برای خود ترسیم کند و نقش اساسی و محوری در حمایت از حضرت امام را نیز به خود اختصاص دهد اما از آنچه در همین خاطرات بیان می‌شود، می‌توان به واقعیات پی برد:

«... در همان وقتی که اینها تصمیم گرفتند آقای خمینی را بازداشت کنند احتمال می‌دادند که جاهای دیگر هم سر و صدا شود، به همین جهت در دو شب تعداد زیادی را بازداشت کرده بودند، حدود شصت نفر از علما را از سراسر ایران بازداشت کرده بودند، منحصر به آقای محلاتی و آقای قمی نبود، در همان شیراز حاج آقا مجدالدین پسر آقای محلاتی را هم بازداشت کرده بودند و آقای قاضی طباطبایی را در تبریز گرفته بودند، افرادی مثل آقای مطهری و آقای مکارم و آقای خلخال و آقای فلسفی و کسانی دیگر را هم از تهران و شهرستانها گرفته بودند، به نظر خودشان افرادی را گلچین کرده بودند، من را هم بنا بود بازداشت کنند اما همان گونه که عرض کردم چون من در نجف‌آباد بودم و در مسجد تحصن کردیم و جمعیت زیادی هم آنجا بود، برای آنها گران تمام می‌شد و چنان که گفتم کمیسیون امنیت تشکیل داده بودند و گفته بودند اگر فلانی را بخواهیم در این وضعیت بازداشت کنیم حداقل صد نفر کشته خواهند شد و رئیس شهربانی

نجف‌آباد تهدید به استعفا کرده بود و گفته بود اگر فلانی آزاد باشد خودش مسائل را کنترل می‌کند و خون از دماغ کسی بیرون نمی‌آید، و بالاخره بازداشت من در کمیسیون امنیت استان تصویب نشده بود.» (خاطرات، صفحه ۲۳۰)

ولی هنگامی که ماجرای «تحصن» در مسجد بازار نجف‌آباد در اعتراض به بازداشت امام، را که چند صفحه قبل یعنی در صفحه ۲۲۶ درج شده است، به خاطر می‌آوریم متوجه می‌شویم که اساساً ماجرای تحصن، به بعد از دستگیری حضرت امام و شصت نفر از روحانیون مبارز بازمی‌گردد و اگر بنا به دستگیری آیت‌الله منتظری به عنوان یکی از افراد «گلچین شده» بود، دیگر کار به تحصن ایشان نمی‌رسید:

«آیت‌الله خمینی در عاشورای همان سال [سیزدهم خرداد ۴۲] در مدرسه فیضیه سخنرانی کوبنده‌ای علیه دستگاه انجام دادند. آن زمان در ایام محرم و صفر و ماه رمضان من می‌رفتم نجف‌آباد، در نجف‌آباد شنیدم که ایشان در مدرسه فیضیه سخنرانی داغ و تنیدی کرده و ایشان را بازداشت کرده‌اند، بلافاصله رفتم در مسجد بازار، انمه جماعت را خبر کردم آمدند، گفتیم اینجا به حریم مرجعیت اهانت کرده‌اند، ما از این مسجد تکان نمی‌خوریم تا این که خبری از آقای خمینی و علمای دیگر که گرفته‌اند به دست بیاوریم، آقای قمی را هم از مشهد گرفته بودند، آقای محلاتی را هم از شیراز گرفته بودند، بعضی از علما و فضایی دیگر را هم گرفته بودند...» (خاطرات، صفحه ۲۲۶)

بنابراین در آن هنگام از نظر ساواک آیت‌الله منتظری در موقعیت و جایگاهی نبوده است که نیازی به دستگیری ایشان جزو علما و روحانیون مبارز طراز اول باشد. این که چرا ساواک به چنین ارزیابی و شناختی از ایشان رسیده بود، شاید به همان دلیلی باشد که از قول ریاست شهرستانی نجف‌آباد آورده شده است:

«اگر فلانی آزاد باشد خودش مسائل را کنترل می‌کند و خون از دماغ کسی بیرون نمی‌آید.»

(خاطرات، صفحه ۲۳۰)

با توجه به این واقعیات که خود را از لابلای خاطرات آیت‌الله منتظری بیرون می‌افکنند بهتر می‌توان مقایسه‌ای میان جایگاه ایشان آنگونه که در واقع بوده با جایگاهی که در طول خاطرات سعی در القاء آن شده و تمامی مبارزات و مبارزان دیگر را تحت‌الشعاع خود قرار داده است به عمل آورد. نام و یاد «خمینی» نیز در طول سالهای ۴۳ الی ۵۷ در قلب و جان مردم متدین ایران نفوذ و رسوخ یافته بود و جمع کثیری از جامعه را مقلدین ایشان تشکیل می‌دادند و با هر زحمت و مشقتی بود رساله عملیه «آیت‌الله العظمی خمینی» را تهیه و آن را نزد خود حفظ می‌کردند. بنابراین، اگرچه نباید تلاش شاگردان و پیروان حضرت امام را در ترویج افکار و فتاوا و یاد ایشان از نظر دور داشت اما اگر واقعاً قصد آن باشد تا با بازگویی خاطراتی در مورد برگزاری یکی دو مجلس آن هم در محیطهای بسته، زنده ماندن یاد «خمینی» را منوط به آنها قلمداد کرد، باید گفت این یکی از بزرگترین تحریفها در طول تاریخ ایران به شمار می‌آید.

با اوجگیری نهضت اسلامی مردم ایران به دنبال شهادت حاج آقا مصطفی خمینی و مقاله اهانت‌آمیزی که از سوی رژیم دربار حضرت امام خمینی نوشته شد، ایشان به عنوان «رهبر انقلاب» و «امام» در میان جامعه مطرح شد و از چنان جایگاهی برخوردار گردید که هیچ یک از دیگر شخصیت‌های حاضر در عرصه انقلاب اعم از روحانی و غیرروحانی اساساً قابل مقایسه با «امام خمینی» نبودند، هرچند در همان زمان به عنوان نمونه شاهد تلاش‌های هدایت شده‌ای برای مطرح ساختن آیت‌الله شریعتمداری در مقابل حضرت امام بودیم، ولی این تلاشها به هیچ نتیجه‌ای نرسید.

جایگاه آیت‌الله منتظری و دیگر روحانیون و شخصیت‌های انقلابی نیز، متناسب با دوری و نزدیکی آنها به حضرت امام، در افکار عمومی شکل می‌گرفت. این روال در دوران پس از پیروزی انقلاب نیز ادامه داشت و همواره جایگاه آیت‌الله منتظری در افکار عمومی به صورت تابعی از شخصیت و جایگاه حضرت امام بود. در این حال ارجاعات فقهی و همچنین اعطای مسئولیتهای مختلف از سوی حضرت امام به ایشان که مشروح آنها در خاطرات نیز بیان شده است موجب می‌شد تا شأن و منزلت ایشان به واسطه اعتماد و عنایتی که حضرت امام به وی داشت در افکار عمومی ارتقاء یابد. بی‌تردید اگر این ارجاعات فقهی و سیاسی از سوی حضرت امام متوجه فرد دیگری شده بود، او از این موقعیت برخوردار می‌گردید که به عنوان «امید امت و امام» مطرح شود.

با توجه به جمیع این جهات است که وقتی آیت‌الله منتظری با طرح این ادعا که اگر صحبت‌های او نبود «معلوم نبود چه می‌شد» اقدام به عرض اندام در مقابل حضرت امام و بلکه اختصاص دادن جایگاهی رفیع‌تر از ایشان به خود، می‌کند، عرق شرم بر پیشانی تمامی کسانی می‌نشیند که خود حاضر بوده و «آنچه گذشت» را با چشم خویش دیده‌اند.

کُرسی انتقاد

فصل سوم

آیت‌الله منتظری: ظرفیت انتقادپذیری امام نسبت به مشکلات نظام کم بود.

آیا حضرت امام نسبت به وجود ضعفها و اشکالات در امور کشوری بی تفاوت بود؟

مسئولیت نقصها و تخلفات موجود در قوه قضائیه، متوجه حضرت امام بود یا آقای منتظری؟

شیوه نامه‌نگاری آیت‌الله منتظری در یک سیستم از چه بار سیاسی‌ای برخوردار بود؟

صفحات ۴۹-۶۳

پیروزی انقلاب در هر کشوری و از جمله در ایران، همراه بوده است با در هم ریخته شدن نظم موجود و تلاش برای استقرار نظم نوین. بدیهی است شرایطی که به واسطه این تغییر و تحول اساسی در یک کشور به وجود می‌آید، وضعیت بسیار سخت و پیچیده‌ای را برای اداره کنندگان نظام نوپا و تازه استقرار یافته پدید می‌آورد.

شاید با توجه به آن که ما خود یک انقلاب بزرگ را تجربه و اوضاع و احوال پس از آن را از نزدیک درک کرده‌ایم - هر چند احتمالاً بسیاری از جوانان و نوجوانان که بخش قابل توجهی از جمعیت کشور را تشکیل می‌دهند بخوبی قادر به یادآوری آن شرایط نباشند - نیازی به تشریح و توضیح وضعیت کلی حاکم بر کشور در آن هنگام نباشد.

به هر حال در شرایطی که نظامات اداری، سیاسی، اقتصادی، امنیتی و نظامی کشور دچار تلاطم شدید و بی‌ثباتی گردیده بود و تحرکات و توطئه‌های داخلی و خارجی نیز جریان داشت، حضرت امام به عنوان بینانگذار نظام جمهوری اسلامی مسئولیت اصلی اداره کشور را بر عهده گرفت و چشم ملت ایران نیز به ایشان دوخته شد.

بدیهی است که در چنین شرایطی با توجه به اوضاع و احوال کلی، وجود پاره‌ای ناکارآمدیها، نابسامانیها و همچنین تک‌رویها، خودمحموریه‌ها و تخلفات و امثالهم، امری طبیعی به شمار می‌آید. البته این بدان معنا نیست که اداره کنندگان امور بر کاستیها و کژیها چشم فرو بستند بلکه منظور آن است که با تمام تلاشها و دقت نظرهایی که صورت می‌گرفت، همچنان چنین مواردی مشاهده می‌شد. از طرفی، گذشته از شرایط خاص بروز انقلاب در کشور، ایران با توطئه‌های گوناگون داخلی و خارجی نیز مواجه بود که عمدتاً ناشی از تحریکات و تحرکات آمریکا بودند و وقت و انرژی فراوانی را از مسئولان کشور به خود اختصاص می‌دادند. تنها کافی است غائله احزاب کومله، دموکرات و دهها دارودسته چون قارچ روئیده در کردستان را به یاد آوریم تا اندکی بهتر بتوانیم خود را در فضا و شرایط آن زمان قرار دهیم، البته برنامه‌های مشابهی توسط گروه فدائیان خلق در گنبد و ترکمن صحرا، حزب خلق مسلمان در آذربایجان، حزب خلق بلوچ در سیستان و بلوچستان و حزب خلق عرب در خوزستان دنبال می‌شد که موجب ائتلاف نیروهای فراوانی گشت، و سپس: تحمیل جنگی همه جانبه و بسیار سنگین بر کشوری که هنوز عرق انقلاب از روی پیشانی آن خشک نشده بود.

غرض از ذکر این مقدمه صرفاً یادآوری اوضاع و احوال کشور در سالهای اولیه پیروزی انقلاب و همچنین سیر تحول وقایع در سالهای بعدی است. یکی از نکات قابل توجه در خاطرات آیت‌الله منتظری، جایگاهی است که ایشان با طرح انتقادات خود نسبت به کاستیها، نابسامانیها و تخلفات سعی دارد برای خویش مهیا سازد و همزمان نیز به تخریب شخصیت حضرت امام پرداخته می‌شود:

«یک روز من از راه دلسوزی به ایشان گفتم: «متأسفانه ما برای مستضعفین خیلی شعار دادیم ولی کاری برای آنها نکردیم!» ایشان از این صحبت من خیلی ناراحت شدند، گفتند: «چطور برای مستضعفین کاری نشده است؟! لابد به ایشان گزارش شده بود که نان مستضعفین در روغن است... ایشان روی انتقاد از کارها خیلی حساسیت داشتند، ظرفیت انتقادپذیری ایشان نسبت به مشکلات نظام کم بود و بیت ایشان عنایت داشتند به جهت حال ایشان خبرهای خوش و خوشحال کننده به ایشان داده شود تا ایشان همیشه دلگرم و خوشبین باشند و قهرماً خبرهای انتقادی تحت‌الشعاع قرار می‌گرفت.»

(خاطرات، صفحات ۴۴۶-۷)

«از همان ابتدا که انقلاب پیروز شد مراجعات به منزل من خیلی زیاد بود، طبقات مختلف مردم می آمدند، من برای آنها صحبت می کردم و صحبت های من هم در مطبوعات منعکس می شد، گاهی مثلاً در یک روزنامه در سه قسمت از من مطلب آمده بود، منتهای وقتی که خبرنگاران مسئله قائم مقامی را به صورت رسمی مطرح کرد توقعات از من زیادتر شد؛ مرحوم امام هم وقتی انقلاب پیروز شد در همین قم گروهی را مشخص کرده بودند که به کارهای مردم رسیدگی کنند، ولی بعد حاج احمدآقا و دیگران این برنامه را جمع کردند و گفتند هر کس کاری دارد به ادارات و نهادها مراجعه کند؛ اما خانه من به شکلی بود که همه می آمدند، افرادی که مشکل داشتند کار می خواستند یا ظلم به آنها شده بود، چند نفر را گذاشته بودم که مسئول این کار بودند، به حرف های آنها گوش می کردند و به کار آنها رسیدگی می کردند و خیلی گرفتاریها هم از این طریق حل می شد. من وقتی می دیدم توقعات هست، اشکالات هم به گوش من می رسید حتی خود مسئولین می آمدند و اشکالاتی را مطرح می کردند، احساس وظیفه و تکلیف می کردم و به عنوان عمل به وظیفه تذکرات و راهنمایی هایی را که به نظرم می رسید می گفتم، خیلی از آنها هم منعکس می شد، بعضی از آنها را هم طی نامه ای سری به مرحوم امام می نوشتم، هدفم این بود که مشکلات برطرف شود و آنها که خلاف کرده اند تنبیه شوند، بالاخره من خودم را از مردم منقطع نکردم. گاهی خلافاکاریهای بزرگی از کسانی که به خارج می رفتند به من گزارش می کردند که در جریان آن قرار می گرفتم.» (خاطرات، صفحات ۴۸۵-۶)

«من در ملاقات های خود با امام خیلی صریح صحبت می کردم برخلاف دیگران که خیلی ملاحظه کاری می کردند، من خودمانی با ایشان حرف می زدم، گاهی می گفتم آقا من حرف هایی را می زنم که ممکن است شما را ناراحت کند، بعد مشکلات و اشکالات را مطرح می کردم، احمد آقا هم گاهی نشسته بود، بعضی ها می آمدند دست امام را می بوسیدند و عقب عقب می رفتند ولی من با امام بحث می کردم به خاطر این که احساس وظیفه می کردم، می گفتم این نانی است که ما برای ملت پخته ایم ما باید اشکالها را بگویم بلکه برطرف شود، من خودم را مسئول می دانستم برای این که جزو افرادی بودم که در انقلاب دخالت داشتم و اگر چنانچه حقی از کسی تضییع می شد، من خودم را مسئول می دانستم.» (خاطرات، صفحه ۴۸۷)

«شاید روزی دو ساعت و بعضی اوقات بیشتر وقت را صرف خواندن نامه ها می کردم. یک وقت به مرحوم امام گفتم: «آقا من این نامه های مردم را می خوانم»، ایشان گفتند: «ما هم اطلاع داریم»، گفتم: «یعنی شما نامه ها را می خوانید؟» امام گفتند: «خیر، گزارش می دهند به ما و می گویند که مثلاً امروز دو دست نامه داشتید، پنجاه مورد آن استفتاء بوده، بیست مورد آن فحش بوده، سی مورد آن کمک می خواسته و...» به این شکل به امام گزارش می دادند اما من متن نامه ها را می خواندم و به مشکلات واقف می شدم، خود مسئولین رده بالا می آمدند گزارش هایی می دادند...» (خاطرات، صفحه ۵۳۰)

«... گاهی من شبها برای موضوعی تا صبح خواب نمی برد، من نمی خواستم شریک در ظلم باشم و اگر می خواستم چیزی نگویم خودم را در ظلم شریک می دانستم؛ در همان زمان هم بعضی ها به من می گفتند: «تو قائم مقام رهبری هستی، مسئولیت که الان متوجه شما نیست چرا این قدر خودتان را ناراحت می کنید و...؟» ولی من چطور می توانستم خودم را قانع کنم و بگویم من کاره ای نیستیم! ما به مردم وعده حکومت اسلامی داده بودیم، حالا به مردم بگویم به من کاری ندارد شما به هر کسی می خواهید مراجعه کنید؟!» (خاطرات، صفحه ۵۳۳)

به این ترتیب در یک تحریف تاریخی وحشتناک و ظالمانه، حضرت امام به عنوان فردی تصویر می شود که به مردم وعده حکومت حضرت علی را داده بود و اینک پس از آن که مردم با تحمل مشقات و مرارت های فراوان و تقدیم صدها هزار شهید و معلول، انقلاب را به ثمر رسانده بودند، ایشان در گوشه ای نشسته بود و شخصیت های مختلف و مسئولان صرفاً برای دست بوسی به حضورشان می رسیدند و کسی جرئت اظهار نظر و انتقاد از وضعیت را نزد ایشان نداشت و از طرفی حضرت امام نیز به واسطه گزارش های غلط و مجعول تصورشان بر این بود که «نان مستضعفین در روغن است» و قس علی هذا، و در این میان کسی که مسائل و مشکلات را بدرستی می دید و می فهمید و برای چاره جویی و رفع ظلم از سر مردم بیچاره بشدت تقلا می کرد تا شریک در ظلم نباشد و خلاصه بر خلاف «افراد دیگر» گاهی بر سر موضوعی شبها تا صبح خواب به چشمانش نمی آمد، آیت الله منتظری بود.

براستی حتی اگر تمامی سخنرانیها و موضع گیریها و فرمان های حضرت امام را در دوران پس از انقلاب به فراموشی سپرده باشیم، آیا می توان پذیرفت فردی پس از هشتاد سال زندگی عابدانه و زاهدانه و سراسر مبارزه و با آن درجه از تیزبینی و دقت و درایت که زبانزد عام و خاص بود و در خاطرات آیت الله منتظری نیز بعضاً به آن اشاره می شود، پس از پیروزی انقلاب ناگهان در یک چرخش ۱۸۰ درجه ای به فردی تبدیل شود که دیگران را صرفاً برای دست بوسی به حضور می پذیرد و همچنین به حدی تحت تأثیر دیگران قرار می گیرد که ذره ای از آن تیزبینیها و هوشیاریها را در وی نمی توان سراغ گرفت!؟

اما اگر به سخنان و مواضع حضرت امام در مراحل بعد از پیروزی انقلاب - که در مجموعه صحیفه نور گردآوری شده است - نگاهی بیافکنیم، بزرگی و وسعت ظلم و جفایی که در این خاطرات بر حضرت امام روا داشته می شود را بهتر می توان فهمید. در سراسر یک دهه حیات پر برکت حضرت امام در دوران بعد از انقلاب، ایشان عنایت ویژه ای به لزوم رسیدگی هر چه بیشتر به وضعیت مردم و بویژه اقشار پایین دستی - پابرهنه ها و کوخ نشینان - داشتند و توصیه ها و دستورات اکیدی را نیز به مسئولان مربوطه در این جهت صادر می کردند. جای دریغ و تأسف است که این مقال، گنجایش ذکر پاره ای از این توصیه ها را ندارد تا هم تذکری مجدد به تمامی مسئولان و دست اندرکاران باشد و هم مطالب خلاف واقعی که بر حضرت امام بسته شده است را برملا سازد. اما صرفاً از باب نمونه به یکی دو مورد اشاره می شود:

«... عوض این که فکر حل مشکلات کردستان را بکنید، ننشینید و با هم دعوا کنید، عوض این که برای این پابره‌ها و برای این ضعفا و اینهایی که زحمت کشیدند و شما را به این جا رساندند و حالا هم از شما توقع خیلی ندارند، برای این که یک آب و نانی، یک برقی، یک چیزهای اولیه را به اینها برسانید، از این غفلت کنید که بروید سراغ جنگ اعصاب و بحثها. خوب این همان است که آن وقت آمریکا می‌کرد و حالا شما می‌کنید. آن وقت طاغوت می‌کرد حالا شما می‌کنید! شما هم طاغوتید، آنها هم طاغوتند! فرق نمی‌کند، یکی شیطان بزرگ است و یکی شیطان کوچکتر!»
(از سخنرانی حضرت امام در جمع وزرای کابینه شهید رجایی در تاریخ ۲۲/۶/۱۳۵۹)

حضرت امام نه تنها مرتباً و بلاانقطاع به مسئولان در جهت بهبود وضعیت داخلی کشور توصیه‌هایی می‌کردند بلکه در مورد رسیدگی به اموال دولت ایران در خارج از کشور نیز حساس بودند:

«... هر روز تقریباً از خارج به ما اطلاع می‌دهند که سفارتخانه کجا چه بوده است و سفارتخانه کجا چه بوده است. اموال ایران در سفارتخانه‌ها دارد از بین می‌رود. میلیاردها اموال ایران در آنجا هست، میلیاردها از خانه‌هایی که ساخته شده‌اند قیمت دارند، دارند از بین می‌روند و کسی نیست که به اینها رسیدگی بکند. الفاظ زیاد است، می‌آیند و می‌گویند که همه جا درست شده است لکن واقعیت ندارد. باید یک هیأتی، از طرف مجلس یک هیأتی تعیین بشود از اشخاص قاطع و راه بیفتند دور ممالکی که سفارتخانه داریم، سفارتخانه‌ها را اصلاح کنند.»
(از سخنرانی حضرت امام در جمع اعضای شورای عالی قضائی ۳۰/۴/۵۹)

بی‌تردید بیان بیشتر در این زمینه که حضرت امام تا چه حد به فکر مردم بود و تا چه اندازه در این راستا به مسئولان توصیه می‌کرد - کاری که آیت‌الله منتظری آن را منحصر در خود می‌خواند - توضیح و احضات است و بسان آن است که بخواهیم روشنائی را برای خورشید به اثبات برسانیم.
اما در اینجا ذکر این نکته لازم است که اگرچه حضرت امام توجه کامل به رفع اشکالات و کاستیها و همچنین برخورد با متخلفان و تخلفات داشت، در عین حال به این نکته نیز دقت می‌کرد که حل تمامی این مسائل، نه تنها بسرعت امکان‌پذیر نیست بلکه حل برخی از آنها نیاز به سالها تلاش و جدیت دارد. از طرفی نظام نوپای جمهوری اسلامی و مسئولان و دست‌اندرکاران آن نیاز به حمایت دارند چرا که انواع و اقسام توطئه‌ها و ترفندهای دشمنان انقلاب در جریان است و در صورت تضعیف پایگاه مسئولان در میان مردم، اصل نظام مورد تهدید قرار خواهد گرفت. به عنوان نمونه حضرت امام در پیام خود به مناسبت نیمه شعبان در تاریخ ۱۸/۴/۱۳۵۸ خطاب به مردم می‌فرمایند:

«از جمله چیزهایی که محتمل است توطئه باشد برای تضعیف دولت اسلامی، مطالبی است که در بین ملت پخش می‌شود و در رسانه‌ها تعقیب می‌شود و از دولت انتقادهای غیرصحیح می‌شود و کوشش می‌شود دولت را در نظر مردم بد جلوه بدهند. دوستان از این توطئه‌ها غافل و دشمنان در کمین هستند. من نمی‌گویم دولت صد در صد موفق است لکن می‌گویم خدمتگزار است و کوشش دارد انجام خدمت بدهد. لکن خرابی‌ها به قدری است که با فوریت قابل ترمیم نیست. انتقادهای بیجا، سوءاستفاده از آزادی است و کسانی که به کشور و اسلام علاقه دارند در موارد صحیح دولت را هدایت کنند و از او پشتیبانی نمایند و تحت تأثیر تبلیغات دشمنان نروند و دولت اسلامی خدمتگزار را تضعیف نکنند.»

این در واقع موضع اصولی و همیشگی حضرت امام در قبال مسئولان از یکسو و وجود نارساییها و مشکلات از سوی دیگر بوده است و در وصیتنامه سیاسی - الهی خویش نیز بر آن تأکید می‌ورزند:

«اینجانب هیچگاه نگفته و نمی‌گویم که امروز در این جمهوری به اسلام بزرگ با همه ابعادش عمل می‌شود و اشخاصی از روی جهالت و عقده و بی‌انضباطی برخلاف مقررات اسلام عمل نمی‌کنند، لکن عرض می‌کنم که قوه مقننه و قضائیه و اجرائیه با زحمات جانفرسا کوشش در اسلامی کردن این کشور می‌کنند و ملت دهها میلیونی نیز طرفدار و مددکار آنان هستند و اگر این اقلیت اشکال‌تراش و کارشکن به کمک بشتابند، تحقق این آمال آسانتر و سریعتر خواهد بود.»
بنابراین حضرت امام به هیچ وجه چنین تصویری نداشتند که «نان مستضعفین در روغن است» بلکه ضمن مشاهده اشکالات و طرح انتقاد از مسئولان و توصیه به آنان در جهت مرتفع ساختن هر چه سریعتر آنها، بر بیان نقاط مثبت و کارهای مفید و سازنده‌ای هم که صورت می‌گرفت تأکید داشتند تا بدین وسیله مردم نیز به نظام دلگرم شوند و توطئه‌ها و تبلیغات دشمنان نیز خنثی گردد. در واقع همین همه‌جانبه‌نگری مسائل و دقت در تمامی جوانب قضایا، از جمله تفاوت‌های اساسی است که میان حضرت امام با آیت‌الله منتظری مشاهده می‌شود.

از طرفی حضرت امام از همان ابتدای پیروزی انقلاب و بلکه پیش از آن، این رویه را برگزیدند که کلیه امور کشور از مجاری قانونی و توسط نهادها و ادارات مسئول، جریان پیدا کند. به همین دلیل نیز بسیاری از هرج و مرج‌های گسترده‌ای که معمولاً در انقلابات به وقوع می‌پیوندد و در تاریخ ثبت است، در کشور ما به طور جدی تحت کنترل قرار گرفت.

به عنوان نمونه حضرت امام با تشکیل شورای انقلاب به آن مأموریت داد تا «شرایط تأسیس دولت انتقالی را مورد بررسی و مطالعه قرار داده و مقدمات اولیه آن را فراهم سازد.» (پیام حضرت امام درباره شورای انقلاب - ۲۲/۱۰/۱۳۵۷) و در عین حال به منظور اداره کردن امور جاری کشور و جلوگیری از بهم‌ریختگی و هرج و مرج، فرمان تأسیس دولت موقت را نیز صادر کرد و در متن حکم نخست‌وزیری مهندس مهدی بازرگان چنین فرمودند:

«جنابعالی را بدون در نظر گرفتن روابط حزبی و بستگی به گروهی خاص، مأمور تشکیل دولت موقت می‌نمایم تا ترتیب اداره امور مملکت و خصوصاً انجام فرآیندوم و رجوع به آراء عمومی ملت درباره تغییر نظام سیاسی کشور به جمهوری اسلامی و تشکیل مجلس مؤسسان از متخین مردم جهت تصویب قانون اساسی نظام جدید و انتخاب مجلس نمایندگان ملت بر طبق قانون اساسی جدید را بدهید.» (۱۵/۱۱/۱۳۵۷)

تنها در همین فرمان کوتاه و مختصر، می‌توان توجه حضرت امام را به مسائل و نکات بسیار مهم ملاحظه کرد و دریافت که ایشان تا چه حد بر قرار گرفتن هر چه سریعتر امور بر مجاری قانونی و رسمی خود ضمن رعایت حقوق سیاسی مردم، تأکید داشتند. پس از پیروزی انقلاب و اداره رسمی کشور توسط دولت موقت، در حالی که برخی شخصیتها، افراد و نهادها، تمایل به عملکردهای خارج از قانون و ضوابط و قواعد رسمی داشتند، حضرت امام طی پیامی به مردم ایران در تاریخ ۲۵/۱۱/۱۳۵۷ مبنی بر ضرورت انجام امور از طرق قانونی، در مورد این نحوه عملکردها هشدار دادند:

«دخالتهای خودسرانه و کارشکنی در دستورات و نظامات دولت موقت انقلاب اسلامی باعث هرج و مرج می‌باشد.»

بدیهی است هنگامی که حضرت امام در اوج تلاطم‌های ناشی از امواج انقلاب، این گونه همگان را به رعایت قانون و انجام امور از طرق رسمی و قانونی فرا می‌خواند و تلاش دارد تا هر چه زودتر قانون اساسی جدید تدوین و به تصویب برسد و حتی مجلس نمایندگان ملت کار خود را آغاز کند، در مراحل بعدی که این امواج و تلاطم‌ها فرو نشسته‌اند، به مراتب تأکید بیشتری بر قانونگرایی داشته باشد و شواهد مسلم تاریخی نیز بیانگر همین واقعیت است.

در خاطرات آیت‌الله منتظری - همان گونه که نمونه‌های متعددی از آن مورد اشاره قرار گرفته است - مطالب به گونه‌ای بیان شده‌اند که در اذهان خوانندگان مسئولیت نارساییها و اشکالات و تخلفات، مستقیماً متوجه حضرت امام شود و همچنین ایشان فردی بی‌اطلاع و غیرحساس نسبت به امور کشور و مردم در نظر آید. البته در مورد این بهتان و افترای بزرگ به حضرت امام، در سطور پیشین توضیحاتی ارائه شد.

اما حضرت امام گذشته از توجه خاص و دقت نظر ویژه‌ای که شخصاً برای رفع مشکلات داشتند، در مواردی که آیت‌الله منتظری مسائل و مشکلات را به ایشان منتقل می‌کردند، در صورتی که آن مسئله در حوزه مستقیم کاری دولت قرار نداشت، مسئولیت انجام همان کار و رفع مشکلات موجود را بر عهده خود وی می‌گذارند. اتخاذ این رویه از سوی حضرت امام به نظر می‌رسد بدان خاطر بوده است که اولاً تمامی امور متمرکز و منتهی به شخص ایشان نگردد و حتی‌المقدور افراد مختلف در حوزه مسائل حکومتی دخیل گردند و ثانیاً با توجه به اقدامات و فعالیت‌هایی که از همان اوایل انقلاب از سوی شخص آیت‌الله منتظری و اطرافیان ایشان برای گسترش حوزه نفوذ و اقتدار صورت می‌گرفت - که به آنها اشاره خواهد شد - حضرت امام ضروری می‌دیدند تا ایشان به طور تنگاتنگ در رابطه با مسائل و مشکلات جاری قرار گیرند و با کسب تجربیات در این زمینه‌ها، از ساده انگاشتن اداره امور یک کشور پهناور و اظهارات ناپخته و سطحی، پرهیز نمایند.

«... در یک مورد هم که من با امام صحبتی داشتم ایشان می‌فرمود: «شما خودتان یک رهبر هستید، شما برج بلند اسلام هستید، در صحبت‌هایتان دقت بیشتری بکنید، من خبر دارم رئیس جمهور آمریکا وقتی که می‌خواهد صحبت بکند، ششصد نفر صحبت او را بررسی می‌کنند، بعد صحبت می‌کند.» من گفتم: «آیا شما خودتان هم همین کار را می‌کنید؟» گفتند: «نه، من هم بد می‌کنم.» (خاطرات، صفحه ۴۷۶)

بی‌شک اگر آیت‌الله منتظری نکته‌ای را که حضرت امام قصد داشتند با ذکر این مسئله به ایشان تفهیم کنند، بدرستی درمی‌یافت و بر مبنای روحیه خاصی که در ایشان شکل گرفته بود، بلافاصله دست به مقایسه خود و حضرت امام نمی‌زد، می‌توانست بهره زیادی را از همین یک نصیحت استاد خویش ببرد. به هر حال، بر مبنای روحیات و اقدامات آیت‌الله منتظری و اطرافیان ایشان و همچنین به لحاظ ارجاع پاره‌ای مسئولیتها از سوی حضرت امام، ایشان عهده‌دار وظایفی چند گردید که از جمله می‌توان به موارد زیر اشاره کرد:

۱ - تعیین و نصب ائمه جمعه سراسر کشور (خاطرات، صفحه ۴۴۳)

۲ - مسئولیت هیئت‌های هفت نفره (خاطرات، صفحه ۵۳۹)

۳ - احراز مقام اجتهاد قضائی داوطلبان شرکت در شورای عالی قضائی (خاطرات، صفحه ۴۶۳)

۴ - صدور حکم قضاوت (خاطرات، صفحه ۴۶۳)

۵ - تأسیس دادگاه عالی در قم (خاطرات، صفحات ۱۹-۵۱۸)

۶ - تشکیل هیئت عفو و اعزام نماینده به زندانها برای بررسی وضعیت زندانیان (خاطرات، صفحه ۵۲۲)

۷ - تعیین نماینده در دانشگاهها و تشکلهای دانشجویی خارج (خاطرات، صفحه ۵۴۳)

۸ - تأسیس مدارس تحت برنامه در حوزه علمیه قم (خاطرات، صفحه ۵۰۶)

۹ - تأسیس مرکز تربیت مدرس برای دانشگاهها (خاطرات، صفحه ۵۰۹)

ضمن این که مسائل مختلف دیگری نیز به ایشان ارجاع می‌گردید تا بر اساس فتوا یا نظر ایشان به حل و اجرای آنها پرداخته شود از جمله حل مشکل تعزیرات (خاطرات، صفحه ۴۹۳)، نحوه عملکرد دادگاهها در مورد مفسد فی‌الارض (خاطرات، صفحه ۴۹۵)، پاسخگویی به مسائل قضائی در زمان جنگ (خاطرات، صفحه ۴۹۶)، تصمیم‌گیری درباره برخی از مسائل قضائی - اجرایی (خاطرات، صفحه ۴۹۸).

به این ترتیب ملاحظه می‌شود که آیت‌الله منتظری به ویژه در حوزه قوه قضائیه حضور و دخالت مؤثر داشت به نوعی که در ابتدا حکم قضاوت برای تصدی ریاست دادگاهها زیر نظر ایشان انجام می‌گرفت و سپس با عهده‌دار شدن مسئولیت احراز اجتهاد داوطلبان شرکت در شورای عالی قضائی و سپس تشکیل دادگاه عالی و هیأت غفو زندانیان و امثالهم، حوزه نفوذ و اقتدار ایشان در قوه قضائیه اوج گرفت تا جایی که شورای عالی قضائی و در رأس آن رئیس دیوان عالی کشور جلسات متعددی را به منظور بررسی مسائل قضائی کشور نزد ایشان تشکیل می‌دادند.

حال نکته مهم و جالب اینجاست که علی‌رغم آن که تقریباً ایشان ریاست عالی قوه قضائیه را بر عهده داشت و طبعاً می‌بایست قادر به حل مسائل و مشکلات موجود در آن باشد، در خاطرات خود به گونه‌ای سخن می‌گوید که زیرکانه شانه از زیر بار معضلات خالی کرده و تصویر یک منتقد اصلاحگر را از خود ارائه می‌دهد.

ابتدا این فراز از سخنان آیت‌الله منتظری را به خاطر می‌سپاریم که در پاسخ به این سؤال:

«در اوایل انقلاب گویا انتخاب قضات نیز از سوی رهبر انقلاب به حضرت‌تعالی واگذار شد، در این رابطه نیز توضیحاتی بفرمایید» می‌گوید:

«در مرحله اول تعیین قضات به عهده رهبر انقلاب بود و آقای خلخالی را خود ایشان نصب کردند، ولی ایشان با توجه به گرفتاریهای زیاد، به من و آقای مشکینی فرمودند از طرف من، شما دو نفر این کار را انجام بدهید، آن وقت مراجعات و گرفتاریهای ما هم زیاد بود... به همین جهت به آقای مؤمن و آقای شرعی گفتیم شما شناخت بیشتری نسبت به طلاب و فضایی حوزه دارید، افراد خوب را برای این کار گزینش کنید، آقایان افرادی را گزینش می‌کردند و برای ما می‌نوشتند که فلانی برای این مسئولیت صلاحیت دارد و ما هم حکم قضاوت برای آنها صادر می‌کردیم، آن وقت هنوز تشکیلات مرتب نبود حتی مخارج آنها را هم من می‌دادم.» (خاطرات، صفحه ۴۶۳)

به این ترتیب مشخص است که حضرت امام تقریباً در همان ابتدای پیروزی انقلاب، مسئولیت تعیین قضات را به آیت‌الله منتظری و آیت‌الله مشکینی سپردند و از آنجا که خرج و مخارج قضات نیز توسط آیت‌الله منتظری پرداخت می‌شد، می‌توان حدس زد که نقش و مداخله ایشان در این امر به مراتب بیشتر بوده است. سپس در فراز دیگر آیت‌الله منتظری در نقش فردی ظاهر می‌شود که با مشاهده عملکردهای نادرست برخی قضات و دادگاهها، بسیار شگفت زده و ناراحت می‌شود و برای جلوگیری از ادامه این وضعیت به حضرت امام مراجعه می‌کند و پیشنهادات خود را ارائه می‌دهد:

«... وقتی انقلاب ما به پیروزی رسید ما حداقل هزار نفر قاضی مجتهد عادل و مهمتر از آن عاقل لازم داشتیم که تشکیلات قضائی آن زمان را اداره کند و متأسفانه با این خصوصیات ده نفر هم آماده نداشتیم، کسانی که از روی شرع و عقل و منطق، مشکلات را حل کنند و دچار عوام‌زدگی هم نباشند. تنها در آن اوایل انقلاب مرحوم امام به آقای خلخالی یک حکم قضاوت داده بودند ولی تنها آقای خلخالی که نمی‌توانست به همه آن پرونده‌ها رسیدگی کند، نحوه کار ایشان هم بی‌اشکال نبود. بعد از مدتی مرحوم آقای قدوسی را به عنوان دادستان کل انقلاب معین فرمودند، ایشان هم رفته بود بعضی از مسائل را به صورت کلی از امام پرسیده بود، یک نمونه از آن را که من دیدم یازده مسئله بود در ارتباط با بعضی از جرمهای قضائی که حکم فلان جرم و فلان جرم چیست و امام به طور کلی به آن جواب داده بودند و بعد آقای قدوسی همان صفحه کاغذ را کپی گرفته بود و به دست قضات داده بودند که طبق آن عمل کنند، این پرسش و پاسخها خیلی کلی و متشابه بود، هر قاضی طبق برداشت و نظر خود به یک شکل حکم می‌کرد، قضات بسیار بی‌تجربه بودند، مثلاً یک پرونده را پیش من آوردند که قاضی زیر آن نوشته بود: «بسم‌الله‌الرحمن الرحیم، اعدام» حالا برای چی اعدام! چه کسی اعدام؟! این که علت و دلیل حکم را بنویسد به جای خود، حتی اسم متهم را نوشته بود، فقط خودش زیر آن را امضا کرده بود، خوب با این حکم می‌شود هر کس را گرفت اعدام کرد! خلاصه وضع قضائی به این شکل بود. افراد را تند تند می‌گرفتند و هر کسی را که می‌گرفتند بعضی افراد و جریانها تظاهرات و سر و صدا می‌کردند که اعدام باید گردد... من یک وقت در همان زمانها در اطراف نجف‌آباد بودم به من گفتند دو نفر حکم اعدام آنها صادر شده است... و بالاخره از من انتظار داشتند که برای پیشگیری از اعدام آن دو نفر اقدامی انجام دهم... در ذهن من بود که فرصت هست و ما بعداً مسئله را پیگیری می‌کنیم؛ فردای همان روز آمدند گفتند: آن دو نفر را دیشب اعدام کرده‌اند!» من خیلی تعجب کردم، خدا شاهد است همان طور خشکم زد! جاهای دیگر هم مانند این موارد بود و ما کم و بیش از آن اطلاع پیدا کردیم. من احساس تکلیف کردم و بلافاصله بلند شدم رفتم تهران خدمت امام عرض کردم: «آقا این وضع خیلی بد است، تند تند دارند اعدام می‌کنند، هر کس به عنوان قاضی در یک گوشه‌ای دارد حکم اعدام صادر می‌کند، اجازه بدهید ما در قم یک دادگاه عالی تشکیل بدهیم و پرونده‌هایی را که در آن حکم اعدام است به این دادگاه ارجاع داده شود و تصمیم نهایی در این دادگاه گرفته شود»، امام فرمودند: «خوب شما این کار را بکنید.» آن موقع دادستان کل کشور مرحوم آیت‌الله ربانی املشی بود، من با ایشان صحبت کردم، ایشان قبول کرد؛ بعد با آیت‌الله موسوی اردبیلی که آن موقع رئیس شورای عالی قضائی بود صحبت کردم - شورای عالی قضائی مرکب از پنج نفر بود: رئیس دیوان عالی کشور و دادستان کل کشور که از سوی امام منصوب می‌شدند و سه نفر دیگر هم با انتخاب قضات زیر نظر من معین می‌شدند - آقای موسوی اردبیلی گفت: «آخر چطور یک پرونده‌ای را که یک قاضی در مورد آن حکم کرده، بدهیم به دست یک قاضی دیگر درباره آن حکم کند؟» چون در بین فقها این مسئله مطرح است که اگر یک قاضی راجع به مسئله‌ای حکم کرد، قاضی دیگر نمی‌تواند آن را نقض کند یا حکم دیگری درباره آن بدهد. من گفتم: «این حکم در مورد قاضی مجتهد عادل عاقل کار کشته است، نه این قاضیهای ما که از روی ناچاری برای رتق و فتق کارهای قضائی به این

طرف و آن طرف فرستاده‌ایم... ما با هماهنگی قوه قضائیه دادگاه عالی را تشکیل دادیم که اعضای آن از علمای سطح بالایی بودند و به همه جا اعلام شد که از این به بعد پرونده‌هایی را که اعدامی دارد به این دادگاه ارجاع بدهند.» (خاطرات، صفحات ۵۱۹-۲۲)

البته درباره تصویری که آیت‌الله منتظری از اوضاع و شرایط آن زمان ارائه می‌دهد و هدف و انگیزه‌ای که بدین صورت دنبال می‌شود، جای بحث وجود دارد، اما به فرض که صحت تمامی این ادعاها را بپذیریم، آیا جز این است که نه تنها مسئولیت انتخاب قضات بلکه انتخاب سه تن از اعضای شورای عالی قضائی با خود ایشان بوده و در آن هنگام تقریباً تمامی اجزای قوه قضائیه اعم از دادگاههای انقلاب و عادی و عالی‌ترین مرجع تصمیم‌گیری در آن یعنی شورای عالی قضائی زیر نظر آیت‌الله منتظری بوده است؟ کما این که دستورالعمل یازده ماده‌ای ایشان - به اتفاق آیت‌الله مشکینی که به گفته آیت‌الله منتظری صرفاً پس از تنظیم، آن را امضا کرده است - به قضات دادگاههای انقلاب سراسر کشور (۴/۱۲/۱۳۵۸) در صفحه ۴۶۴ خاطرات مندرج است و حکایت از آن دارد که هیچ بخشی از قوه قضائیه و امور قضائی از زیر نظر ایشان خارج نبوده است. با این همه، مطلب به گونه‌ای عنوان و تنظیم شده است که مسئولیت خطاها و اشتباهات در این مجموعه یکسره بر عهده حضرت امام گذارده شود و نه تنها هیچ مسئولیتی متوجه آیت‌الله منتظری نباشد بلکه ایشان در شکل و شمایل یک اصلاح‌گر و منجی در اذهان نقش ببندد:

«من احساس تکلیف کردم و بلافاصله بلند شدم رفتم تهران خدمت امام عرض کردم: آقا این وضع خیلی بد است، تند تند دارند اعدام می‌کنند، هر کس به عنوان قاضی در یک گوشه‌ای دارد حکم اعدام صادر می‌کند...»

یا به عنوان نمونه در جای دیگر گفته می‌شود:

«من به واسطه نمایندگان خود در زندانها از کارهای خلاف و شکنجه‌های قرون وسطایی که متأسفانه به نام اسلام و امام انجام می‌شد اطلاع داشتم و برای حفظ اسلام و حرمت امام به ایشان خبر می‌دادم» (خاطرات، صفحه ۶۶۷)

اما مگر نه این که حضرت امام تمامی این مسئولیتها را به خود آیت‌الله منتظری سپرده بود و این مسئله چندین بار نیز مورد تأیید ایشان قرار می‌گیرد. بنابراین آیا بهتر نبود به جای رفتن نزد امام و «انتقاد از وضعیت موجود در حوزه زیر نظر خود»، به چاره‌اندیشی پرداخته می‌شد؟

به هر حال اگرچه آیت‌الله منتظری با بیان مطالب فوق قصد دارد تا ضمن تخریب شخصیت حضرت امام، به شخصیت‌پردازی برای خود بپردازد، اما از خلال همین مطالب، افراد تیزبین می‌توانند میزان توانایی و درایت ایشان را در زمانی که مسئولیتی مستقیماً بر عهده خود وی گذارده شده است را دریابند. در واقع یکی از مقاصد حضرت امام نیز از واگذاری این گونه مسئولیتها به ایشان آن بود تا هم از یکسو آیت‌الله منتظری صرفاً و مطلقاً بر «کرسی انتقاد» تکیه نزند و از سوی دیگر از نزدیک مسائل و مشکلات سامان بخشیدن به امور مملکت را لمس کند. البته بدیهی است اکنون مردم با مشاهده عملکردها، می‌توانند قضاوت دقیق‌تر و واقعی‌تری را نسبت به افراد مختلف داشته باشند.

مورد دیگری که مستقیماً تحت نظر و مسئولیت آیت‌الله منتظری قرار داشت، هیئتهای هفت نفره واگذاری اراضی بودند که «بند ج» قانون واگذاری اراضی مصوب شورای انقلاب نیز توسط آنها اجرا می‌شد و در نهایت نحوه اجرای این بند به گونه‌ای باعث برانگیخته شدن اعتراضات در سراسر کشور شد که حضرت امام چاره‌ای جز صدور دستور توقف اجرای آن ندید. آیت‌الله منتظری در پاسخ به این سؤال که علت توقف اجرای بند «ج» چه بود، می‌گوید:

«در مورد بند ج - که یک بند از یک ماده قانون مصوب شورای انقلاب بود - نظر ما این نبود که اگر کسی زمین بایر دارد برونند از او بگیرند، این شرعاً هم وجهی ندارد. آنچه در مورد بند «ج» در نظر ما بود و در فقه هم مطرح است این بود که اگر کسی زمینهایی را تصرف کرده است و یکی دو سال روی آن کار کرده و بعد آن را رها کرده است و زمین را معطل گذاشته و قدرت بر احیای آن ندارد یا عملاً احیا نمی‌کند... به او ابلاغ شود که یا خودش احیا کند و یا از او سلب مالکیت شده و به دیگری برای احیا واگذار شود، هدف اصلی این بود که زمینهای حاصلخیز معطل نباشد ولی خوب این هدف ما خوب اجرا نشد... نظر من بر این اساس بود منتها خوب اجرا نمی‌شد... بالاخره هدف ما به این شکل بود ولی در مقام اجرا خوب عمل نشد، ضابطه و برنامه مدون و مشخصی برای آن طرح‌ریزی نشده بود، به همین جهت مرحوم امام هم گفتند در ارتباط با قانون اراضی، اجرای این بند (بند ج) را متوقف کنید.» (خاطرات، صفحات ۵۳۹-۴۰)

فاصله زیادی که میان «نظر» و «عمل» وجود دارد و عوامل بسیاری که باید هر یک در جای خود به نحو احسن قرار گیرند تا در «عمل» نیز شاهد پیاده شدن دقیق نظرات باشیم، در این بخش از سخنان آیت‌الله منتظری، متبلور است و مشکل اداره یک کشور با تمامی ارکان و اجزا و افرادی که دارد، دقیقاً در همین زمینه بروز می‌کند. حضرت امام کاملاً به این مشکلات واقف بودند و علی‌رغم رنج فراوانی که از وجود نابسامانیها و تخلفات می‌بردند، اما این «واقعیات» را نیز در نظر داشتند و همه سعی‌شان این بود که آیت‌الله منتظری نیز به درک آنها نائل آیند.

البته آیت‌الله منتظری در این مورد خاص - بند ج - که هیچگونه راه‌گریزی از مسئولیت خویش ندارد، بلافاصله با ذکر این که «هدف ما خوب اجرا نشد» بسادگی از آن عبور می‌کند اما در تمامی مسائل دیگر به هیچ وجه این گونه برخورد نمی‌کند و تا آنجا که ممکن است «شخص حضرت امام» را به عنوان مسئول مستقیم مشکلات و نابسامانیها به ذهن خوانندگان خاطرات خویش القاء می‌کند. جالب اینجاست که علی‌رغم تمامی اشکالات حاکم بر روند اجرای بند «ج» و اعتراضات گسترده‌ای که در مناطق مختلف به این مسئله صورت می‌گرفت، حداکثر اقدام آیت‌الله منتظری چنین بود:

«خدا رحمتش کند مرحوم آقای کرمی که شهید شد یکی از نمایندگان ما در مسئله زمین بود، رفته بود اطراف کرمانشاه و آنجا بعضی از زمینهای مردم را گرفته بود و به دیگران داده بود، سر و صدای مردم را درآورده بود، من هم به او اعتراض کردم که چرا این گونه عمل کرده‌ای؟!» (خاطرات، صفحه ۴۵۰)

زمانی که دولت مهندس میرحسین موسوی در اوج جنگ و فشارهای اقتصادی ناشی از آن، عهده‌دار اداره امور کشور بود، یکی از گروه‌های سیاسی بر مبنای دیدگاهها و اختلافات جناحی خود با دولت، از هر فرصت و زمینه‌ای برای وارد ساختن انتقادهای تند به دولت و اشکال‌گیری از آن بهره می‌جست و فضای سنگینی را برای دولت به وجود آورده بود. حضرت امام با مشاهده استمرار این وضعیت، پس از چندین سکوت در برابر این رویه تداوم آن را به صلاح ندانستند و ضمن سرزنش منتقدین غیرمسئول که صرفاً برای تخریب به حربه انتقاد متوسل می‌شوند فرمودند: (قریب به مضمون) «کسانی که توانایی اداره یک نانوائی را ندارند، دولت را با تمام سختیها و مشکلاتی که برای اداره کشور پیش رو دارد، زیر انتقاد می‌گیرند و...» بی‌تردید باید گفت مصادیق کلام امام، در کشور کم نبوده و نیستند.

جایگاه مهدی هاشمی

فصل چهارم

جایگاه مهدی هاشمی

مهدی هاشمی از نگاه آیت‌الله منتظری چگونه انسانی بود؛ انقلابی یا فاسق؟

آقای منتظری: او مردی است مخلص اسلام و انقلاب، فقط بز اخفش نیست.

آقای منتظری: ان جائکم فاسق به نباء فتبینوا

سعید منتظری: جنایات و خیانت‌های این مفسد پس از دستگیری‌اش روشن و آشکار گشت.

صفحات ۶۵-۱۰۰

«سیدمهدی هاشمی» و مسائل مربوط به وی، مهمترین موضوعی به شمار می‌آید که موجب فاصله گرفتن آیت‌الله منتظری از حضرت امام و در نهایت قرار گرفتن روی روی ایشان شد. از طرفی با تأمل در متن این خاطرات، بخوبی می‌توان دریافت که هدف اصلی از نگارش آن نیز چیزی جز اثبات حقانیت آیت‌الله منتظری در ماجرای دفاع از سیدمهدی در همه مراحل نیست. البته هرچند مهدی هاشمی در سال ۶۶ به مجازات اعمال و کردار خویش رسید اما دامنه ماجرای او همچنان ادامه داشت و آیت‌الله منتظری در واکنش به قاطعیت حضرت امام در برخورد با انحرافات سید مهدی، دست به موضع‌گیریها و رفتارها و عملکردهایی لجاج‌گونه زد که برای حضرت امام راهی جز کنار گذاشتن ایشان باقی نماند.

بنابراین مسئله مهدی هاشمی در مجموعه مسائلی که در این نوشتار مورد بحث قرار گرفته، دارای جایگاه خاصی است. با این همه، همان گونه که در مقدمه نیز بیان شد، روشی که ما در این مقال برای ارزیابی خاطرات آیت‌الله منتظری برگزیده‌ایم، بر مبنای نقد درون منطقی آن است و لذا حتی‌المقدور سعی ما بر آن است تا از استناد به موارد و مطالب خارج از این خاطرات پرهیز نماییم. در مورد مسائل مربوط به مهدی هاشمی نیز اگرچه با استناد به مطالب و اسنادی که وجود دارند می‌توان به تفصیل سخن گفت و حتی چندین جلد کتاب به رشته تحریر درآورد اما قاعدتاً گام نهادن در آن وادی، موجب عدم تناسب مطالب فصل‌هایی مختلف به لحاظ روش ارزیابی و همچنین کمیت خواهد شد. لذا در اینجا نیز سعی می‌کنیم بر رویه‌ای که از ابتدا در پیش گرفته‌ایم ثابت قدم بمانیم، هرچند بناچار و در حد ضرورت به مستندات خارج متن خاطرات اشاراتی خواهد شد.

برای درک بهتر ماجرای مهدی هاشمی باید قبل از هر مسئله‌ای، رویکرد آیت‌الله منتظری در تشکیل دفتر برای خود در ابتدای انقلاب و همچنین برنامه‌ریزی گسترده دفتر برای بسط و گسترش نفوذ ایشان در حوزه علمیه قم و به طور کلی در سطح کشور و حتی خارج کشور را مورد توجه قرار داد. این اقدامات بر مبنای برداشتی بود که آیت‌الله منتظری در آن زمان از خود داشت و نسبت به دیگر شخصیتها، احساس برتری و فضیلت می‌کرد:

«شما برادران و خواهران می‌دانید که با این همه سوابقی که من در انقلاب داشتم و تا حالا این را نگفتم ولی حالا می‌گویم، من دوم شخص انقلاب بودم، اول شخص انقلاب حضرت امام(قدس سره) بودند و دوم شخص انقلاب من بودم.» (پیوستهای خاطرات، صفحه ۱۴۳۵)

«... من که از پایه‌گذاران انقلاب بودم، در وقتی که حضرت امام تبعید بودند به ترکیه، به نجف بودند، همه می‌دانند. که اینجا بالاخره محور انقلاب ما بودیم...» (پیوستهای خاطرات، صفحه ۱۴۴۴)

البته در آن هنگام از آنجا که آیت‌الله منتظری به عنوان یکی از شاگردان و یاران نزدیک و مورد اعتماد حضرت امام به شمار می‌آمد و از طرفی ضمن ارجاع برخی مسائل فقهی، مسئولیتهایی نیز از طرف حضرت امام به ایشان واگذار می‌شد، مورد توجه و عنایت مردم قرار داشت. اما این مسئله به گونه‌ای نبود که مردم صرفاً نسبت به ایشان از طریق سر دادن شعارهایی اظهار لطف و ارادات کنند بلکه در جو و فضای ابتدای انقلاب، سر داده شدن این گونه شعارها در مورد شخصیت‌های انقلابی و روحانیون بلندپایه امری تقریباً مرسوم و عادی بود و در این میان تنها حضرت امام بودند که مردم شعارهای خاصی را در مورد ایشان سر می‌دادند و بویژه پس از تکبیر، بر رهبری و ولایت آن بزرگوار، تأکید می‌ورزیدند.

در این حال، اقداماتی که از سوی اطرافیان و دفتر آیت‌الله منتظری در جهت طرح هر چه بیشتر نام ایشان در محافل صورت می‌گرفت تا جایی که به نظر می‌رسید قصد ایجاد نوعی هم‌ترازی میان ایشان و حضرت امام وجود دارد، توجهاتی را به خود معطوف داشت. به موازات این اقدام که رویکرد آن به تثبیت جایگاه و موقعیت سیاسی آیت‌الله منتظری بود، حرکت دیگری نیز در جهت تثبیت موقعیت علمی و فقهی ایشان در حوزه علمیه قم شروع شد که همانا تأسیس مدارس علمیه و مراکز آموزشی مختلف در شهر قم و تهران بود و ریاست عالی‌ه تمامی این مراکز نیز در اختیار ایشان قرار می‌گرفت. اگرچه در خاطرات آیت‌الله منتظری از این اقدامات به عنوان گام برداشتن در مسیر تربیت نیروهای حوزوی و دانشگاهی یاد شده است - و ما نیز منکر این مسئله نیستیم - اما تأسیس این مدارس به ویژه در قم و تجمع کثیری از طلاب در آنها، طبعاً پیامدهای خاص خود را در زمینه مطرح ساختن آیت‌الله منتظری در حوزه علمیه به همراه داشت. این درست است که حضرت امام در مواردی احتیاطات خود را به آیت‌الله منتظری ارجاع می‌داد اما در عین حال نقشی که مدارس علمیه و تربیت طلاب در آنها می‌توانست در بر داشته باشد را نیز نباید از نظر دور داشت. در واقع هنگامی که در سال ۱۳۶۴، آیت‌الله مشکینی رئیس مجلس خبرگان، طی نامه‌ای به آیت‌الله منتظری در مورد علت انتخاب ایشان به قائم مقامی رهبری از سوی مجلس خبرگان، از «اعلام آمادگی عملی» ایشان برای «مرجعیت و رهبری» سخن به میان می‌آورد، اشاره به همین مسائل دارد:

«... مقدمه آن را قبلاً عده‌ای از بزرگان در مصاحبه‌ها و روزنامه‌ها به جا آورده‌اند و خود جنابعالی نیز با اعلام آمادگی عملی برای مرجعیت و رهبری و انجام برخی از مقدمات هر دو، اقدام فرموده‌اید...» (پیوستهای خاطرات، صفحه ۹۲۳)

اینک با توجه به چنین رویکردها و اقدامات و اعلام آمادگی‌ها، بهتر می‌توان به نقش و کارکرد مهدی هاشمی پی برد. ابتدا به سابقه آشنایی آیت‌الله منتظری و سید مهدی و دیدگاه ایشان نسبت به وی توجه کنیم:

«آقای سید مهدی هاشمی برادر آقای سید هادی هاشمی است که داماد من می‌باشد و اینها فرزندان مرحوم حجت‌الاسلام آسید محمد هاشمی قه‌دریجانی بودند... حق استادی به گردن من دارند، من خیلی از ایشان استفاده علمی می‌کردم، من آن زمان با ایشان آشنایی و رفت و آمد داشتم، بعدها برای فرزند ایشان آقای سید هادی از دختر من خواستگاری کردند و فرزند ایشان داماد من شد. سید مهدی هم برادر کوچکتر آقا هادی بود، او بسیار جوان زرنگ و خوش استعدادی بود، خوب سخنرانی می‌کرد، خوب مقاله می‌نوشت. این دو برادر از مقلدین مرحوم امام بودند و پس از سال ۴۲ و شروع نهضت روحانیت بسیار فعال وارد قضایای انقلاب شدند. گاهی اعلامیه‌هایی که در آن روزها به امضای «حوزه علمیه» یا «روحانیون مبارز» پخش می‌شد به قلم سید مهدی بود... انصافاً برای پیشبرد انقلاب خیلی فعالیت می‌کرد، کتابهای انقلابیون دنیا را می‌خواند، در محل خودشان قه‌دریجان فعالیت می‌کرد و روی مردم منطقه تأثیر داشت.» (خاطرات، صفحات ۶۰۱-۲)

بنابراین با تعریفی که در این فراز، آیت‌الله منتظری از مهدی هاشمی به دست می‌دهد، حداقل آن است که وی تا قبل از آغاز پیگیریهای وزارت اطلاعات یکی از نزدیکان و همراهان قابل اتکاء و اعتماد ایشان بوده است. به عبارت دیگر، هیچ دلیلی وجود ندارد که چنین فردی با تواناییها و لیاقتی که آیت‌الله منتظری در وی سراغ دارد و ضمناً فرزند «استاد» و برادر «داماد» ایشان نیز است، در حالی که ایشان روزها و دوران بسیار پرکاری را پشت سر می‌گذارد، در کنار او نباشد و از تواناییها و استعدادها و بهره گرفته نشود. البته این که «سیدمهدی» عضو رسمی دفتر ایشان بوده یا خیر، یک بحث انحرافی و بی‌فایده است. مهم نقش و تأثیر و کارکردهای او در دفتر آیت‌الله منتظری است که موضوع بحث در اینجاست.

به عبارت دیگر باید گفت سید مهدی با توجه به سوابقی که داشته است، خود را بالاتر و برتر از آن می‌دانست که به عنوان یک عضو ثابت و رسمی دفتر آیت‌الله منتظری، مسئولیتی جزئی را برعهده گیرد. سید مهدی ریاست واحد نهضت‌های آزادیبخش در سپاه را برعهده داشت و پس از انحلال آن در سپاه، طی حکمی از سوی آیت‌الله منتظری، مسئولیت اداره این واحد در خارج از سپاه را عهده‌دار شد. به طور کلی این واحد با بودجه و امکاناتی که در اختیار داشت، و

مهمتر از همه به لحاظ برخورداری از پشتیبانی و حمایت بی‌دریغ آیت‌الله منتظری، زمینه بسیار مناسبی را برای فعالیت‌های سید مهدی فراهم می‌آورد و او می‌توانست فارغ از نظارت‌های متعارف، گام در مسیر تحقق اهداف خویش بردارد. در همین حال، سید مهدی به عنوان یک نیروی «خوش استعداد»، «انقلابی»، «باسواد» و دیگر ویژگی‌های مثبت، بشدت مورد توجه و عنایت آیت‌الله منتظری قرار داشت و طبعاً چنین نیرویی نه تنها از جایگاهی ویژه در بیت، دفتر و مدارس ایشان برخوردار بود بلکه جزء خواص آقای منتظری به حساب می‌آمد. سید مهدی در اعترافات خود به تشریح این نقش و جایگاه می‌پردازد به گونه‌ای که کاملاً مشخص می‌شود وی نه یک عضو ساده و نه یک فرد عادی که حداکثر رفت و آمدهایی به دفتر و مدارس آیت‌الله منتظری دارد بلکه نقش کلیدی و محوری را در دفتر ایشان بر عهده داشته است. البته پس از پخش اعترافات سید مهدی و همچنین مشخص شدن جرائم بی‌شمار وی، آیت‌الله منتظری و همچنین فرزند ایشان «احمد» با طرح این مسئله که این اعترافات تحت شکنجه و با حیل و فریبکاری از سید مهدی گرفته شده است، صحت و اعتبار آنها را زیر سؤال بردند: «هر کس پایش به زندان و شکنجه کشیده شده باشد، می‌داند که در بازجویی‌ها چه خبر است و بازجوها با چه شیوه‌ها و فشارهای روحی و روانی تلاش می‌کنند متهم را به اقرار و اعتراف بکشانند.» (خاطرات، صفحه ۶۱۱)

«... سید مهدی با تعجب از من [کی‌میایی] سؤال کرد: «مگر این قسمت از مصاحبه من پخش شد؟» به او گفتم آری؛ گفت: «عجب! قرار نبود این قسمت از مصاحبه پخش شود. برداران اطلاعات به من گفتند اینها را بگو، ما پخش نمی‌کنیم!» (خاطرات، صفحات ۶۱۱-۶۱۲)

«آنهايي که با سید مهدی آشنایی داشتند می‌دانند که او علاقه شدیدی به مرحوم امام داشت و ظاهراً آقای ری‌شهری با سوءاستفاده از این رابطه عاطفی و با فشارهای روحی و روانی او را فریب داده است.» (خاطرات، صفحه ۶۱۲)

البته درباره اعترافات سید مهدی - اعم از تلویزیونی و مکتوب - و همچنین ادعاهای آیت‌الله منتظری درباره این اعترافات، سخن بسیار است. اما در اینجا اجازه می‌خواهیم بدون این که خود را درگیر صحت و سقم اعترافات سید مهدی و ادعاهای آیت‌الله منتظری و اعضای دفتر ایشان کنیم، از مسیر دیگری به بررسی و نقش و جایگاه سید مهدی در تشکیلات سیاسی و علمی آیت‌الله منتظری بپردازیم و رسیدگی به آن مسائل را به بعد موکول نماییم.

در این راستا، موضوعی که ابتدا باید مورد توجه قرار گیرد، دیدگاه و نظر آیت‌الله منتظری و اعضای دفتر ایشان نسبت به سید مهدی است. آیا سید مهدی فردی انقلابی، درستکار، مدافع نظام، دوستدار امام، با تقوا و امثالهم بوده است یا آن که فردی دروغگو، مجرم، فرصت‌طلب، دشمن نظام، خودخواه و بدخواه حضرت امام و آیت‌الله منتظری؟ هنگامی که برای یافتن پاسخ به متن خاطرات مراجعه می‌کنیم، متوجه می‌شویم که دیدگاه ثابت و روشنی در این زمینه وجود ندارد. در بعضی اظهارنظرها، سید مهدی دارای ویژگی‌های مثبت و در برخی دیگر دارای ویژگی‌های منفی دانسته شده است. آیت‌الله منتظری در نامه مورخه ۱۷/۷/۱۳۶۵ خود به حضرت امام، سید مهدی را این گونه توصیف می‌کند:

«او مردی است مخلص اسلام و انقلاب و حتی شخص حضرت‌عالی، هم خوش استعداد و خوش درک است و هم خوب صحبت می‌کند و خوب می‌نویسد و در عقل و تدبیر و مدیریت به مراتب از رئیس سپاه و وزیر اطلاعات با همه کمالاتشان بهتر است و در تعهد و تقوا هم از آنان کمتر نیست، فقط بز اخفش نیست و حاضر نیست کورکورانه مهره کسی بشود.»

(پیوستهای خاطرات، صفحه ۱۱۶۱)

این نامه و آنچه در آن درباره سید مهدی گفته شده، در پاسخ به نامه مورخه ۱۲/۷/۶۵ حضرت امام به آیت‌الله منتظری است که چند روز پیش از دستگیری سید مهدی نگاشته شده است. در این نامه، حضرت امام نسبت به تبعات سوء اقدامات و برنامه‌های سید مهدی بر شخصیت آیت‌الله منتظری به ایشان هشدار داده بودند:

«... این خطر بسیار مهم از ناحیه انتساب آقای سید مهدی هاشمی است به شما. من نمی‌خواهم بگویم که ایشان حقیقتاً مرتکب چیزهایی شده‌اند بلکه می‌خواهم عرض کنم ایشان متهم به جنایات بسیار از قبیل قتل مباشرة یا تسبیحاً و امثال آن می‌باشند و چنین شخصی ولو میرا باشد ارتباطش موجب شکستن قداست مقام جنابعالی است که بر همه، حفظش واجب مؤکد است... من تأکید می‌کنم که شما دامن خود را از ارتباط با سید مهدی پاک کنید که این راه بهتر است و الا هیچ عکس‌العملی در رسیدگی به امر او از خود نشان ندهید که رسیدگی به امر جنایات مورد اتهام حتمی است.» (پیوستهای خاطرات، صفحات ۱۱۵۲-۳)

بنابراین ملاحظه می‌شود که علی‌رغم تأکیدات حضرت امام، آیت‌الله منتظری نه تنها نظر کاملاً مساعد و مثبتی نسبت به سید مهدی دارد، بلکه تمامی اتهامات وارده به وی را واهی می‌شمارد:

«او در خانه نشسته مشغول مطالعه و نوشتن است و فعلاً در کشور مد شده است هر کار خلافی را از قتل و اعلامیه و امثال اینها را رجماً بالغیب به او نسبت می‌دهند و خط بازیهای کشور هم سبب تقویت این قبیل شایعه‌ها است.» (پیوستهای خاطرات، صفحه ۱۱۶۱)

این در حالی است که آیت‌الله منتظری شخصاً دستکم از قتل مرحوم شمس‌آبادی توسط گروه سید مهدی مطلع بوده و این مطلب را در خاطرات خود بیان می‌کند:

«... تا این که قضیه مرحوم آقای شمس‌آبادی پیش آمد، من در زندان بودم که شنیدم مرحوم شمس‌آبادی به قتل رسیده است... هنگام قتل مرحوم آقای شمس‌آبادی من در زندان اوین بودم و آنچه را من در زندان شنیدم این بود که آقای شمس‌آبادی تبلیغات زیادی علیه مرحوم امام و شهید جاوید و... انجام می‌دهد و ایادی ساواک هم به آن دامن می‌زنند و این کار در نجف‌آباد و قهدریجان زیاد انجام می‌شد؛ قهدریجان از نظر جمعیت مانند یک شهر است و دارای

دو محله می‌باشد و بین دو محله از قدیم رقابت‌هایی وجود داشته، محله آسیدهادی و آسیدمهدی نوعاً طرفدار انقلاب و مرحوم امام بودند و محله دیگر نوعاً مقلدین آیت‌الله خویی بودند، در آن محله معمولاً مرحوم شمس‌آبادی را دعوت می‌کردند و ایشان راجع به کتاب شهید جاوید و مؤلف آن و تقریظ نویسندگان که یاران مرحوم امام بودند تبلیغات سوء می‌کرد و مبلغینی را نیز در این زمینه به آنجا می‌فرستاد و طبعاً یک جوّ متشنج ایجاد شده بود و بجه‌های انقلابی تند خواسته بودند او را گوشمال دهند و بترسانند ولی برخلاف میلشان به قتل رسیده بود. (خاطرات، صفحات ۶۰۱-۴)

اگرچه آیت‌الله منتظری در این فراز سعی می‌کند تا از وارد آمدن مستقیم اتهام قتل به سید مهدی اجتناب ورزد اما کلیت مطلب فوق حاکی از آن است که ایشان در عین حال با توجه به روشن بودن مسئله، قادر به کتمان نقش سید مهدی در این ماجرا نیست. بویژه هنگامی که ایشان می‌گوید: «بچه‌های انقلابی تند خواسته بودند او را گوشمال دهند و بترسانند ولی برخلاف میلشان به قتل رسیده بود» ناخودآگاه، اطلاع دقیق خود از عوامل قتل را بروز می‌دهد چرا که ایشان از نیت درونی عاملان قتل صحبت به میان می‌آورد و اگر واقعاً از این ماجرا بی‌اطلاع یا کم‌اطلاع بود، چگونه می‌توانست از زوایای درونی فکر و نیت افراد خبر دهد؟ ایشان از کجا می‌داند که عاملان قتل «قصد گوشمال» داشته‌اند و نه قتل؟ بنابراین حتی به فرض صحت کامل آنچه گفته شده، جز این نمی‌توان نتیجه گرفت که عاملان قتل با واسطه یا بی‌واسطه، نیت و مقاصد درونی و همچنین نحوه انجام قتل را به آیت‌الله منتظری اطلاع داده‌اند و بنابراین ایشان بخوبی قاتلان را می‌شناسد. البته آیت‌الله منتظری در میان این مسئله نیز سعی می‌کند که مسئولیت نهایی انجام این قتل را متوجه «طرفداران امام» سازد چرا که یکی از سخنرانیهای حضرت امام (خاطرات، صفحه ۶۰۳) محرک آنها در این اقدام بوده است.

آیت‌الله منتظری در ادامه صحبت خود از سید مهدی به عنوان فردی که قبل از انقلاب در رابطه با این قتل دستگیر شد، نام به میان می‌آورد:

«البته این کار، کار درستی نبود، ولی بالاخره این اتفاق افتاده بود، بعد سید مهدی را با بعضی از افراد دیگر بازداشت کرده بودند. حالا بعضی افراد می‌گویند که آن مدتی که در زندان بوده به ساواک قول همکاری داده بود ولی من بعید می‌دانم که ساواکی شده باشد.» (خاطرات، صفحه ۶۰۵)

در این فراز ایشان دو نکته را رد نمی‌کند: نخست دست داشتن سید مهدی در قتل شمس‌آبادی و دیگری «قول همکاری» وی به ساواک. حال این فراز نامه مورخه ۱۷/۷/۶۵ آیت‌الله منتظری به حضرت امام را مورد توجه قرار می‌دهیم:

«سید مهدی در زمان شاه در دادگاه اصفهان به زور ساواک به سه مرتبه اعدام محکوم شد ولی دیوان عالی کشور زمان شاه این استقلال و عرضه را داشت که حکم دادگاه اصفهان را لغو کند ولی همین سید مهدی در زمان جمهوری اسلامی اصرار کرد که اگر بنا است محاکمه شوم مرا محاکمه کنید تا گره باز شود و در اصفهان مقدمات محاکمه فراهم شد ولی شورای عالی قضایی نظر نداد و جلو آن را گرفت، حالا آقای وزیر اطلاعات می‌فرمایند او متهم به بیست و چند فقره قتل است و حضرت‌تعالی هم می‌فرماید: «متهم به جنایات بسیار از قبیل قتل مباشرة یا تسبیحاً و امثال آن می‌باشد» اگر کشور هرج و مرج است عرضی ندارم و اگر قانون دارد اتهام قتل احتیاج به شاکي دارد و مرجع رسیدگی هم دادگستری است و اطلاعات حق ندارد، باید شاکيها شکایت کنند و دادگستری هم اقدام کند، او که خود مصرّ به این امر است.» (پیوستهای خاطرات، صفحه ۱۱۶۰)

سه بار محکومیت سید مهدی در رژیم سابق به خاطر تشکیل گروه ترور از سوی وی و مبادرت به چند فقره قتل و لغو حکم مزبور، دقیقاً به لحاظ «قول همکاری» وی به ساواک بود که بر طبق اسناد بر جای مانده از ساواک، سید مهدی به این قول خود نیز وفادار ماند و اسامی برخی از روحانیون مبارز را به ساواک اطلاع می‌داد. اما حتی اگر از تمامی این موارد نیز بگذریم، حداقل آن است که آیت‌الله منتظری بر وجود پرونده‌ای در مورد قتل شمس‌آبادی صحه می‌گذارد و سید مهدی را به عنوان یکی از متهمان در این پرونده معرفی می‌کند. اما در همین حال چند نکته دیگر از سوی ایشان مطرح می‌شود که قابل توجه است:

نکته اول این که در سالهای اولیه پس از انقلاب مقدمات محاکمه سید مهدی به اصرار خودش در اصفهان فراهم شد ولی شورای عالی قضایی نظر نداد و جلو آن را گرفت. پیش از این در فصلهای قبلی توضیح داده شد که امور قوه قضاییه تقریباً به صورت مستقیم زیر نظر آیت‌الله منتظری قرار داشت اعم از انتخاب قضات، احراز صلاحیت اجتهاد داوطلبان عضویت در شورای عالی قضایی، صدور بخشنامه و دستورالعمل به دادگاههای انقلاب و در نهایت این که جلسات شورای عالی قضایی نیز بعضاً نزد ایشان تشکیل و دستورات و رهنمودهای لازم ارائه می‌شد. در اینجا، آیت‌الله منتظری به گونه‌ای مطلب را در نامه خود خطاب به حضرت امام بیان می‌دارد که گویا مسئولیت برگزار نشدن جلسه محاکمه سید مهدی نیز به نوعی متوجه تمامی افراد و ارگانهای دیگر، بجز شخص خودشان است، در حالی که مسئله دقیقاً برعکس است. اگر کسی باید در این باره پاسخگو باشد که چرا شورای عالی قضایی درباره محاکمه سید مهدی نظر نداد و جلو آن را گرفت، شخص آیت‌الله منتظری است. مگر نه آن که سید مهدی از نزدیکان آیت‌الله منتظری بوده و مورد احترام و علاقه ایشان قرار داشته است، و مگر نه آن که با توجه به آنچه در خاطرات ایشان آمده، آیت‌الله منتظری توجه و عنایت به مسائل دادگاهها و پرونده‌ها و امثالهم داشته، پس چگونه است که پرونده مربوط به چنین فردی از نگاه ایشان دور مانده است؟ چنین احتمالی بسیار بعید است. بنابراین منطقیاً به نظر می‌رسد آیت‌الله منتظری خود باید شخصاً به طور دقیق در جریان چگونگی طرح و مسکوت ماندن این پرونده باشد اما این که چرا در اینجا هیچ سخنی از آن به میان نمی‌آورد علت‌های مختلفی می‌تواند داشته باشد که از جمله آنها القاء بی‌گناهی سیدمهدی است.

نکته دومی که باید به آن توجه کرد اعتراض آیت‌الله منتظری به طرح اتهام بیست و چند فقره قتل به سید مهدی از سوی وزارت اطلاعات و «هرج و مرج» خواندن این اقدام است. چرا چنین اقدامی از سوی وزارت اطلاعات «هرج و مرج» خوانده شده است؟ آیا اگر وزارت اطلاعات بر مبنای تحقیقات و بررسی‌های خود به این نتیجه برسد که فردی با تشکیل گروه ترور، اقدام به قتل بیست و چند نفر کرده، این کار هرج و مرج و بی‌قانونی است؟ آیا این گونه اقدامات در مورد دیگران مطابق قانون و قاعده است ولی چنانچه در مورد سید مهدی صورت گیرد بی‌قانونی و هرج و مرج است؟

نکته سوم سلب حق از وزارت اطلاعات برای پیگیری پرونده قتل‌های سید مهدی و ارجاع دادن مسئله به شاکیان خصوصی است. بر مبنای چه منطقی وزارت اطلاعات حق پیگیری اتهامات وارد بر یک «گروه تروریستی» را ندارد؟ به فرض که آیت‌الله منتظری، سید مهدی و اعضای گروه او را نه تنها یک «گروه تروریستی» به شمار نیاورد بلکه حتی آنها را عامل یک قتل نیز نداند، آیا وزارت اطلاعات باید بر مبنای نظر ایشان به انجام وظیفه بپردازد یا براساس اسناد و مدارکی که طی بررسی‌ها و تحقیقات مختلف به دست آورده است؟

از طرفی بر مبنای چه منطقی، پیگیری پرونده قتل افراد، لزوماً نیاز به شاکی خصوصی دارد؟ به فرض که افراد مقتول، اصلاً خویشاوندی نداشته و شاکی خصوصی در میان نباشد، آیا وظیفه دولت اسلامی این نیست تا در زمینه یافتن قاتل و محاکمه وی اقدام کند؟ حال اگر مسئله قتل‌های متعدد و برنامه‌ریزی شده مطرح باشد، به طریق اولی دولت اسلامی موظف به پیگیری این مسئله است حتی اگر یک شاکی خصوصی نیز وجود نداشته باشد. ضمن آن که با توجه به سوابق عملکرد سید مهدی بویژه در منطقه قهدریجان و قدرت و نفوذی که پس از انقلاب با تشکیل سپاه لجنان سفلی در این منطقه به دست آورد، کسی جرئت طرح شکایت از وی را به خود نمی‌داد به ویژه آن که سید مهدی از اقوام و نزدیکان آیت‌الله منتظری نیز به شمار می‌آمد. از سوی دیگر هنگامی که پای چنین قتل‌هایی به میان می‌آید، طبعاً وزارت اطلاعات این حق را دارد که در جهت تأمین امنیت داخلی کشور اقدامات خود را تا رسیدن به نتیجه ادامه دهد. البته پس از دستگیری و تشکیل پرونده، قاعدتاً مجرمین باید تحویل مقامات قضایی شوند تا طبق موازین قانونی محاکمه و مجازات شوند. حال با این که مسئله روشنتر از آن است که نیازی به این توضیحات باشد، چرا آیت‌الله منتظری به هر طریق ممکن و حتی به قیمت دور افتادن از موازین منطقی و عقلایی، قصد داشت تا جلو اقداماتی را که به منظور دستگیری و محاکمه سید مهدی آغاز شده بود، در همان ابتدای راه و علی‌رغم توصیه اکید حضرت امام به ایشان، سد کند؟

این در حالی است که آیت‌الله منتظری در خاطرات خویش پس از بیان این که «بچه‌های انقلابی تند خواسته بودند او را گوشمال دهند و بترسانند ولی برخلاف میلشان به قتل رسیده بود»، خاطر نشان می‌سازد: «ترور و خشونت و تندروری در هر حال و از هر کس باشد محکوم است و در همه‌جا قانون باید رعایت شود». ولی هنگامی که نوبت به اجرای قانون برای سید مهدی می‌رسد، که نه تنها متهم به قتل‌های متعدد بلکه جمع‌آوری اسلحه و مهمات برخلاف قانون و ضوابط است، به مقابله با ترتیبات قانونی برمی‌خیزد و حتی در نامه خود به حضرت امام، چنین اتهامات سنگینی را فاقد اهمیت قلمداد می‌کند:

«حالا که همه مشکلات کشور از جنگ و اقتصاد و گرانی و تورم و نارضایتیها حل شده و فقط مشکل سید مهدی باقی مانده...» (پیوستهای خاطرات، صفحه ۱۱۶۰)

بنابراین ملاحظه می‌شود علی‌رغم اطلاع و آگاهی از اقدامات و اتهامات قبل از انقلاب و اتهامات پس از انقلاب که علاوه بر چندین فقره قتل، شامل جمع‌آوری غیرقانونی اسلحه و تجهیزات نظامی نیز می‌شد و بالاتر از همه تأکید و بلکه «حکم» حضرت امام به عنوان «ولی فقیه» مبنی بر ضرورت محاکمه سید مهدی برای روشن شدن قضایا، آیت‌الله منتظری در نخستین برخورد خود با این مسئله، بشدت از خود واکنش منفی نشان می‌دهد و حتی حاضر به پذیرش «بررسی اتهامات» سید مهدی نیز نیست. این در حالی بود که آیت‌الله منتظری در بند هفتم از همان نامه (۱۷/۷/۶۵) چنین می‌گوید:

«بالاخره با وضع فعلی ناچارم از کارهای سیاسی کنار بمانم و به درس و بحث طلبگی و کارهای حوزوی بپردازم به همان نحو که حضرت تعالی در او اواخر با مرحوم آیت‌الله بروجردی عمل کردید، زیرا مخالفت با حضرت تعالی و نظام را صحیح نمی‌دانم بلکه حرام می‌دانم.» (پیوستهای خاطرات صفحه ۱۱۶۶)

به هر حال، علی‌رغم تلاش آیت‌الله منتظری برای جلوگیری از دستگیری سید مهدی و رسیدگی به اتهامات او، سید مهدی در تاریخ ۲۰/۷/۱۳۶۵ احضار و بازداشت می‌شود:

«مرحوم امام نامه‌ای در رابطه با سید مهدی به من نوشتند و من هم یک نامه نه صفحه‌ای در جواب ایشان نوشتم، پس از چند روز آقای احمد حسینی نماینده سید مهدی را در تهران در خانه‌ای به قول آقایان خانه تیمی بازداشت کردند و بعد سید مهدی را احضار کردند، او به عنوان مشورت آمد نزد من و من گفتم برو و حقایق را بگو که او هم رفت.»

(خاطرات، صفحه ۶۰۸)

البته آیت‌الله منتظری در خاطرات خود هیچگونه اشاره‌ای به جلسه‌ای که ۶ روز بعد یعنی در تاریخ ۲۶/۷/۱۳۶۵ با حضور رؤسای وقت قوای سه گانه و همچنین حاج سید احمد، نزد حضرت امام درباره همین موضوع تشکیل شد و حدود چهار ساعت به طول انجامید، نمی‌کند و معلوم نیست به چه دلیل ترجیح داده می‌شود این جلسه مهم نادیده گرفته شود ولی این مسئله در صفحه ۳۰۱ کتاب «واقعیتها و قضاوتها» که از سوی هواداران و اعضای بیت آیت‌الله منتظری، در حمایت از ایشان نگاشته شده، بیان گردیده است:

«در تاریخ ۲۶ مهر ۱۳۶۵ آقای منتظری به تهران دعوت می‌شود و با حضور رؤسای سه قوه، آقایان خامنه‌ای، هاشمی و موسوی اردبیلی (و سید احمد خمینی، جلسه‌ای نزد امام خمینی تشکیل می‌شود که حدود چهار ساعت به طول می‌انجامد.»

بدیهی است در این جلسه، آیت‌الله منتظری فرصت کافی در اختیار داشته است با توجه به صراحت لهجه‌ای که مرتباً خاطر نشان می‌سازد، هر آنچه را که به نظرش واقعیت داشته، خدمت حضرت امام عرضه دارد و به اصطلاح ذهن ایشان را روشن سازد. بی‌تردید آیت‌الله منتظری خود نیز در وجدان خویش به این مسئله اعتراف دارد که حضرت امام بیش از همه بر روی پیگیری مسئله سید مهدی تأکید داشته و حتی در شرایطی که دیگران نیز گاهی به لحاظ مخالفت‌های جدی آیت‌الله منتظری با پیگیری مسئله، دچار نوعی تردید یا حتی سکون می‌شدند، این حضرت امام بوده که با دستورات اکید و پیگیری‌های جدی خود نسبت به این موضوع باعث حرکت مجدد آنها می‌شده است. (۴) دقیقاً به همین خاطر هم است که آیت‌الله منتظری در خاطرات خود - همان گونه که شرح آن در فصل اول و دوم گذشت - دست به انتقام‌گیری از حضرت امام می‌زند.

اعترافات سید مهدی در تاریخ ۱۸/۹/۱۳۶۵ در قالب یک مصاحبه تلویزیونی پخش و آیت‌الله منتظری در واکنش به این مصاحبه طی نامه مورخ ۲۴/۹/۱۳۶۵ خطاب به حضرت امام، خواستار بررسی ماجرا «ولو بلغ مابلغ» می‌شود. از آنجا که نکات مطروحه در این نامه بسیار مهم است، متن کامل آن در اینجا می‌آید: «بسم الله الرحمن الرحيم. محضر مبارک رهبر بزرگ انقلاب آیت‌الله العظمی امام خمینی مد ظله العالی. ضمن سلام و تشکر از موضع‌گیری‌های مدبرانه و برخورد قاطع حضرت‌عالی نسبت به جریان‌های انحرافی، خواهشمندم دستور فرمایید که جرائم و اتهامات سید مهدی هاشمی و افراد مربوط به وی بدون اغماض و با کمال دقت مطابق موازین عدل اسلامی ولو بلغ ما بلغ رسیدگی شود و مبادا ارتباط سببی ایشان و یا دیگران با اینجانب و یا هر کس و یا رعایت حرمت این و آن مانع تحقیق و رسیدگی گردد، زیرا حفظ حرمت اسلام و جلوگیری از انحرافات از دامن اسلام عزیز و انقلاب مقدس و روحانیت بر همه جهات مقدم است. سلامت و طول عمر حضرت‌عالی و پیروزی رزمندگان مسلمان را در همه جبهه‌ها از خداوند متعال مسألت می‌نمایم. والسلام علیکم ورحمة الله و بركاته - حسینعلی منتظری» (پیوسته‌های خاطرات، صفحه ۱۲۱۰)

در این نامه چند نکته بسیار اساسی وجود دارد:

نخست آن که برخلاف اظهارات و نامه‌های قبلی نه تنها از سید مهدی دفاعی به عمل نیامده بلکه با ذکر عباراتی مانند «جریان‌های انحرافی»، «جرائم و اتهامات سید مهدی» و «جلوگیری از انحرافات» حداقل به لفظ، سید مهدی منحرف و مجرم قلمداد شده است.

دوم آن که آیت‌الله منتظری نه تنها خواستار رسیدگی به «جرائم و اتهامات» سید مهدی می‌شود بلکه بر این نکته تأکید می‌ورزد که باید جرائم و اتهامات کلیه «افراد مربوط به وی» نیز مورد بررسی قرار گیرند.

سوم آن که ارتباط سببی سید مهدی و «دیگران» با ایشان و همچنین «رعایت حرمت این و آن» به هیچ وجه نباید مانع تحقیق و رسیدگی شود. چهارم آن که هیچ سخنی از صلاحیت داشتن یا نداشتن وزارت اطلاعات به میان نمی‌آید و با توجه به این که در آن زمان وزارت اطلاعات مسئولیت کلیه امور مربوط به سید مهدی را در دست داشت لذا تأکید آیت‌الله منتظری بر ادامه این روند، دلیلی بر تأیید نقش این وزارتخانه در پیگیری پرونده مزبور است، البته با رعایت «کمال دقت مطابق موازین عدل اسلام».

پنجم آن که ایشان هیچگونه اشاره‌ای به مسائلی مانند خط و جناح و اهداف گروهی و توطئه علیه خود و امثالهم نمی‌کند. و ششم آن که ایشان با ذکر عبارت «ولو بلغ مابلغ» نتیجه این بررسی‌ها و بازرسی‌های همه‌جانبه را به طول کامل می‌پذیرد و تلویحاً قول می‌دهد که هیچگونه مخالفت و کارشکنی در طول این اقدامات تا رسیدن به نتیجه نهایی از خود نشان ندهد چرا که «حفظ حرمت اسلام و جلوگیری از انحرافات از دامن اسلام عزیز و انقلاب مقدس و روحانیت بر همه جهات مقدم است».

اما آیا آیت‌الله منتظری به آنچه در این نامه بیان داشته است، پایبند می‌ماند؟ به هیچ وجه! هنگامی که به موضع‌گیری‌های بعدی ایشان به دنبال گسترش فعالیت وزارت اطلاعات در شناسایی اجزاء و ابعاد «گروه منحرف و توطئه‌گر مهدی هاشمی» - به تعبیر حضرت امام - بنگریم، در سراسر آنها مخالفت‌های ایشان و تحلیل ماجرا در قالب یک توطئه علیه خویش و امثالهم موج می‌زند. به عنوان نمونه تنها ۲۶ روز پس از این نامه، ایشان طی نامه‌ای به تاریخ ۱۹/۱۰/۱۳۶۵ به حضرت امام، زبان به گلایه و شکوه از اقدامات صورت گرفته می‌گشاید:

«سید مهدی» به قول خودش منحرف «یکدفعه شد معصوم و همه حرف‌های او شد وحی منزل، با پخش مصاحبه پر از دروغ او و پخش مصاحبه بدتر آقای ری‌شهری مدرسه‌هایی که زیر نظر من با حدود یکهزار و پانصد نفر طلبه خوب در خط انقلاب با آن همه شهید و مجروح‌ش که در مقاطع حساس مدافع خط انقلاب و خط حضرت‌عالی و دولت بودند و ضد انقلاب و محافظه‌کاران و حتی خط جامعه مدرسین از آنها دل خوشی نداشتند به لجن کشیده شد... و بیت من که مورد توجه همه طبقات و در حقیقت شعبه بزرگی از بیت حضرت‌عالی محسوب می‌شد زیر سؤال برده شد... و آخر الامر نوبت به از هم پاشیدن شیرازه خانوادگی من رسید؛ و جوسازی علیه خانواده و فرزند و داماد من شروع شد... در سازمان اطلاعاتی که صد در صد مورد اعتماد حضرت‌عالی است و همه گزارش‌های آن وحی منزل است در ضمن این که افراد خوب وجود دارد، افراد نابابی هم وجود دارد که کارشان پرونده‌سازی برای اشخاص است... بدون قصد تنقیص می‌گویم این چه انقلابی است که امثال آقای... و آقای... میداندار آن هستند و سازمان اطلاعات هم عملاً در خط آنان قرار گیرد و امثال سیدهادی و صلواتی با همه سوابق و خدماتش در زندان باشند».

(پیوسته‌های خاطرات، صفحات ۱۱۹۷-۱۲۰۰)

نکنه قابل توجه در این نامه، موضعی است که آیت‌الله منتظری در قبال سید مهدی اتخاذ کرده و نه تنها از وی دفاع و حمایتی به عمل نمی‌آورد بلکه تلویحاً وی را دروغگو نیز می‌خواند. همچنین در پایان نامه اگرچه از آقایان «سید هادی» و «صلواتی» حمایت می‌کند اما هیچ نامی و یادی از سید مهدی به میان نمی‌آورد. گذشته از این مسئله باید گفت این نامه و نامه‌ها و یادداشتها و موضع‌گیریهای بعدی آیت‌الله منتظری هیچ تفاوتی با نامه‌ها و موضع‌گیریهای ایشان قبل از نامه ۲۴/۹/۶۵ ندارد و در این میان، تنها همین نامه ۲۴/۹/۶۵ یک استثناء به شمار می‌آید. اما چرا نامه ۲۴/۹/۶۵ نگاشته می‌شود؟

با توجه به این که آیت‌الله منتظری کلیه تعهدات اعلام شده از سوی خویش در این نامه را بسرعت زیر پا گذارده و با به فراموشی سپردن آنها، مجدداً علم مخالفت را بلند می‌کند، کاملاً مشخص است که نامه ۲۴/۹/۶۵ از روی اعتقاد و ایمان قلبی نگاشته نشده بلکه صرفاً یک «مانور قانونگرایی» برای بهره‌برداریهایی بعدی از آن به حساب می‌آید.

به عنوان مثال اگر به تعبیر آیت‌الله منتظری در نامه ۱۹/۱۰/۱۳۵۶، وزارت اطلاعات در کار «پرونده‌سازی برای اشخاص» است، این دیدگاهی است که پیش از آن نیز نزد ایشان موجود بوده و بنابراین ایشان می‌توانست در نامه ۲۴/۹/۶۵ ضمن اشاره به این مطلب خواستار ارجاع پرونده به نهاد دیگری بشود. ولی نه تنها هیچ سخنی از این مسئله - و دیگر مسائل - به میان نمی‌آید بلکه موضعی کاملاً موافق با ادامه آنچه در حال اجرا بود، اتخاذ می‌کند. البته ایشان با تأکید بر قید «بدون اغماض و با کمال دقت مطابق موازین عدل اسلامی» این امکان را برای خود فراهم می‌آورد تا بعدها با طرح این ادعا که موافقت با ادامه بررسی پرونده سید مهدی با رعایت قیود مزبور بوده است، اعلام نماید از آنجا که این قیود مورد رعایت واقع نشده‌اند، تعهدات قید شده در این نامه نیز نادیده گرفته شده‌اند. ولی حتی بکارگیری این استدلال نیز نمی‌تواند، تلاشی را که در پس صدور این نامه برای مانور قانونگرایی و بهره‌برداری از آن در مراحل بعدی صورت گرفته است، پنهان دارد زیرا دیدگاه آیت‌الله منتظری قبل از صدور نامه مزبور نیز نسبت به «دست‌اندرکاران پرونده‌سازی» سید مهدی منفی بوده و طبعاً در مقطع زمانی نگارش این نامه، این دیدگاه دچار تغییر و تحول بنیانی نشده است کما این که پس از آن نیز مجدداً همین دیدگاه در نامه‌های ایشان مشاهده می‌شود. مخالفت‌های آیت‌الله منتظری همزمان با گسترش فعالیت به منظور شناسایی و پاکسازی «گروه منحرف و توطئه‌گر مهدی هاشمی»، اوج می‌گیرد تا جایی که در این زمینه نامه‌های تندی را از ایشان خطاب به حضرت امام شاهدیم که مشروح آنها در بخش پیوستهای خاطرات ایشان آمده است. اما در مورد دیدگاه ایشان نسبت به سید مهدی جا دارد به موارد دیگری نیز اشاره شود.

آیت‌الله منتظری طی نامه ۱۸/۲/۶۸ به حضرت امام، درباره سید مهدی این گونه می‌گوید:

«آیا شایعات بی‌اساس و یا بافته‌های سید مهدی که معلوم نیست در چه شرایطی و با چه انگیزه‌هایی این مقدار رطب و یابس به هم بافته صحیح است ملاک قضاوتها واقع شود؟! و شاید او چون از ناحیه نظام ضربه خورد می‌خواسته است انتقام بگیرد و نیروهای فعال نظام را به یکدیگر بدبین کند - چنانچه شد - آیا درست است ما به بافته‌های او ترتیب اثر بدهیم؟! اصلاً در آن شرایط اعترافات آدم مورد اعتماد هم شرعاً منشأ اثر نیست تا چه رسد به اعترافات مثل او. حالا من در شناخت او اشتباه کرده بودم و ماهیت او برای من شناخته نبود... آیا آقایانی که او را شناخته‌اند و بر تناقض‌گویی‌های او واقفند صحیح است با بافته‌های او معامله وحی منزل کنند، در صورتی که اشاعه کذب هم حکم کذب دارد مخصوصاً اگر موجب بدبینی‌ها و دشمنی‌ها گردد؟!... جا داشت آقایان به آیه شریفه: «ان جائکم فاسق به بناء فتبینوا ان تصیبوا قوماً بجهالة فتصبخوا علی ما فعلتم نادمین» توجه می‌کردند. (پیوستهای خاطرات صفحات ۱۲۳۷-۸) در این عبارات ملاحظه می‌شود که آیت‌الله منتظری گذشته از مسائل دیگر، بصراحت سید مهدی را «فاسق» می‌خواند که باید در مورد صحت سخنان و اظهاراتش تحقیق شود. همچنین آقای سعید منتظری نیز در نامه‌ای که به تاریخ ۶/۲/۱۳۳۸ در پاسخ به نامه آقایان کروبی، امام جمارانی و روحانی می‌نویسد، از سید مهدی این گونه یاد می‌کند:

«... جنایات و خیانت‌های این مفسد پس از دستگیری‌اش روشن و آشکار گشت.»

(پیوستهای خاطرات، صفحه ۱۲۶۸)

همچنین سعید منتظری در جای دیگری از این نامه در مقام دفاع از خویش در برابر نسبت‌هایی که سید مهدی در بازجویی خود به وی داده است، این گونه می‌گوید:

«... در صورت لزوم دلایل و شواهد آن شاء الله قانع‌کننده‌ای ارائه خواهم داد که اظهارات مجرمی که برای فرار از مجازات دنیوی و کم شدن جرمش مذبحخانه به دنبال شریک جرم می‌گردد مورد استناد این و آن قرار نگیرد.» (پیوستهای خاطرات، صفحه ۱۲۶۹)

اما با تمامی این احوال هنگامی که آیت‌الله منتظری در سال ۷۶ اقدام به بازگویی خاطرات خویش می‌کند، گویی دوباره به گذشته‌ای دور باز می‌گردد و در جای جای آن به تعریف و تمجید از سید مهدی می‌پردازد و در نهایت نیز وی را قربانی یک توطئه می‌شمارد:

«من فکر می‌کنم ریشه قضیه هم این بود که برخی افراد برای بعد از امام نقشه می‌کشیدند و گمان می‌کردند در بیت من سید مهدی و سید هادی کارگردان اصلی قضایا می‌باشند و با وجود این‌ها دیگران نمی‌توانند به من خط بدهند، آنان می‌خواستند همان وضعیتی را که زمان امام در بیت امام داشتند در بیت من هم داشته باشند و این‌ها را مزاحم کار خودشان می‌دیدند؛ این بود که این مسائل را علم کردند در صورتی که سید مهدی اصلاً جزو دفتر من نبود.» (خاطرات، صفحه ۶۰۶)

تا اینجا به دیدگاه‌های متفاوت آیت‌الله منتظری درباره شخص سید مهدی و همچنین موضع‌گیری‌های متناقض ایشان در قبال پیگیری پرونده سید مهدی اشاره کردیم. حال با عنایت به آنچه تاکنون گفته شد، مجدداً به طرح این سؤال می‌پردازیم که چرا آیت‌الله منتظری حداکثر تلاش خود را برای جلوگیری از محاکمه سید مهدی به کار برد؟ پاسخ به این سؤال فوق‌العاده مهم است و بسیاری از مسائل را روشن می‌کند. برای پاسخگویی به این سؤال، بحث را از نکاتی آغاز می‌کنیم که در فراز اخیر از قول ایشان آمده بود. در این فراز آیت‌الله منتظری بر چند نکته تأکید می‌کند:

۱- توطئه‌گری برخی افراد برای در اختیار گرفتن بیت ایشان.

۲- تصور و گمان آنها مبنی بر این که سید مهدی دارای نقشی اساسی در اداره بیت آیت‌الله منتظری است و با وجود وی امکان نفوذ در بیت ایشان و به دست‌گیری اداره آن وجود ندارد.

۳- غلط بودن محض گمان فوق‌زیرا اساساً سید مهدی جزو دفتر ایشان نبود و نقشی در آن ایفا نمی‌کرد.

۴- قربانی شدن سید مهدی بر مبنای نقشه حذف او از دفتر ایشان.

حال اجازه دهید با طرح چند سؤال، به ادامه بحث بپردازیم:

- اساساً تعقیب و احضار سید مهدی بر مبنای چه اتهاماتی صورت گرفت ولو آن که فرض کنیم کل این مسئله، یک توطئه و نقشه حساب شده بود؟ پاسخ:

همان گونه که در نامه حضرت امام (۱۲/۷/۶۵) آمده است اتهامات وی عبارت بودند از بیست و چند فقره قتل و جمع‌آوری غیرقانونی تسلیحات.

- آیا آیت‌الله منتظری منکر این اتهامات بود و بکلی آنها را واهی می‌دانست؟ پاسخ: دستکم در مورد یک فقره قتل - شمس‌آبادی - ایشان به هیچ وجه چنین اتهامی را رد نمی‌کند. البته آیت‌الله منتظری با بیان این که آنها نیت قتل آقای شمس‌آبادی را نداشتند «ولی برخلاف میلشان به قتل رسیده بود» تلاش می‌کند تا این مسئله را کوچک جلوه دهد اما در نهایت سید مهدی را دستکم از اتهام قتل یک نفر میرا نمی‌داند.

- آیا کسی که متهم به قتل ولو یک نفر باشد، باید محاکمه شود یا خیر؟ پاسخ: آیت‌الله منتظری خود بصراحت بر این نکته تأکید می‌ورزد که «ترور و خشونت و تدریجی در هر حال و از هر کس باشد محکوم است و در همه جا قانون باید رعایت شود» (خاطرات، ص ۶۰۴) و بنابراین نمی‌تواند مخالف دستگیری و محاکمه سید مهدی به این اتهام باشد، هرچند که معتقد باشد این اتهام بهانه‌ای برای انجام یک توطئه بزرگ است.

- آیا آیت‌الله منتظری با مقامات مسئول در این زمینه همکاری می‌کند یا دستکم در قبال اقدامات قانونی بدین منظور سکوت پیشه می‌سازد؟ پاسخ: ایشان در نامه ۱۷/۷/۶۵، در پاسخ به نامه حضرت امام تمام تلاش خود را برای جلوگیری از این کار صورت می‌دهد که شرح آن گذشت.

- آیا می‌توان پذیرفت که مخالفت آیت‌الله منتظری با این دستگیری و رسیدگی به اتهامات سید مهدی به خاطر جلوگیری از وقوع یک توطئه بوده است؟ پاسخ: ما نیز در اینجا فرض می‌کنیم توطئه‌ای علیه آیت‌الله منتظری در جریان بوده است. توطئه‌گران نیز از آنجا که «گمان» می‌کردند سید مهدی دارای نقش اصلی و اساسی در بیت و دفتر آیت‌الله منتظری است، وی را هدف قرار داده بودند. اما این «گمان» توطئه‌گران کاملاً غلط بود چرا که آیت‌الله منتظری می‌گوید: «سید مهدی اصلاً جزو دفتر من نبود» (خاطرات، ص ۶۰۶) و «سید مهدی هاشمی حدود دو سال است در اثر همین تبلیغات سوء به منزل من رفت و آمد ندارد و بسا ماهها می‌گذرد و من او را نمی‌بینم» (خاطرات، صفحه ۱۱۶۰).

بنابراین باید گفت «خوشبختانه» توطئه‌گران بر مبنای یک «گمان» غلط و بی‌پایه راهی کاملاً بی‌تأثیر را برای رسیدن به هدفشان انتخاب کرده بودند. اما از طرفی به هر حال اتهام یا اتهاماتی متوجه سید مهدی بود که قانوناً امکان دستگیری و محاکمه وی وجود داشت. به این ترتیب چه جای نگرانی از این دستگیری و محاکمه وجود دارد و چرا باید در مقابل آن تا این حد مقاومت صورت گیرد؟! بگذار توطئه‌گران سید مهدی را که بود و نبود او هیچ تأثیری بر امور دفتر و بیت آیت‌الله منتظری ندارد، البته بر مبنای یک اتهام واقعی و قانونی، بگیرند، محاکمه کنند و در صورت اثبات جرم، وی را اعدام کنند همان گونه که بسیاری از متهمان دیگر به همین ترتیب دستگیر می‌شوند و در صورت اثبات جرم به مجازات می‌رسند. آیا دستگیری و مجازات آنها، تأثیری بر ساز و کار دفتر آیت‌الله منتظری دارد؟ مسلماً خیر! بنابراین دستگیری و مجازات سید مهدی نیز باید طبق روال انجام گیرد و صدالبته که توطئه‌گران از این راه به اهداف خود نخواهند رسید. بنابراین بگذار به کار خود ادامه دهند.

اما آیت‌الله منتظری در همان ابتدای کار، با نگارش نامه ۹ صفحه‌ای و بیان انواع و اقسام مطالب و توجیهات گوناگون قصد منصرف ساختن حضرت امام از این اقدام و ممانعت به عمل آوردن از آن را دارد. راستی علت چیست؟ پاسخ: با توجه به آنچه گفته شد علت این واکنش هیچ مسئله دیگری نمی‌تواند باشد مگر نقش و اهمیتی که سید مهدی در دستگاه آیت‌الله منتظری دارا بود.

در واقع ایشان فردی را در مسیر رفتن به دادگاه می‌دید که از قدرت مدیریتی و تشکیلاتی بالایی برخوردار بود و عنصر مرکزی دستگاه ایشان به شمار می‌آمد. این در حالی بود که آیت‌الله منتظری همان گونه ساواک نیز درباره ایشان به چنین نتیجه‌ای رسیده بود (۵)، از توانایی‌های لازم به منظور اداره امور گسترده‌ای که به هر حال به ایشان مربوط بود، برخوردار نبود و نیاز مبرمی به وجود چنین فردی داشت. حتی پس از آن که سید مهدی در طول مدت بازداشت خود به تخلفات عدیده از جمله چندین فقره قتل و اقدامات ضدانقلابی و تفرقه‌افکنانه و سوءاستفاده از موقعیت برای جمع‌آوری سلاح و امثالهم اعتراف کرد و در نهایت به اعدام محکوم شد، پذیرش این حکم و از دست دادن چنین فردی برای آیت‌الله منتظری بسیار سنگین بود. به همین لحاظ پس از قطعی شدن حکم اعدام سید مهدی و یک روز پیش از اجرای حکم یعنی در تاریخ ۵/۷/۶۶ طی یادداشتی به حضرت امام با استفاده از تمام شیوه‌ها و دلایلی که می‌توانست از اعدام سید

مهدی جلویی به عمل آورد، آخرین تلاش خود را برای حفظ سید مهدی بکار گرفت. از آنجا که این نامه آیت الله منتظری نیز بسیار قابل تأمل است، متن کامل آن در زیر می‌آید:

۱- سید مهدی هر چه بود و شد، بالاخره بیست سال سنگ اسلام و انقلاب و امام را به سینه زد.
۲- او از خیلی از کسانی که مورد عفو امام قرار گرفته‌اند بدتر نیست و مادر پیر او و زن و فرزندان خردسال او مورد ترحم و خانواده و بیت آنان مورد احترام است.

۳- او نه مرتد است و نه محارب و نه مفسد و بالاخره به انقلاب و اسلام اعتقاد کامل دارد؛ هر چند در سلیقه خطاکار باشد و هست.
۴- او هنوز طرفداران زیادی از حزب اللهی و جبهه‌بروها و افراد انقلابی دارد و اعدام او در روح آنان اثر بد باقی می‌گذارد.
۵- اعدام او سبب می‌شود در شهرهای مختلف افراد خوب را به اتهام ارتباط با او خراب و منزوی سازند و قطعاً حضرت تعالی به این امر راضی نیستید.
۶- اعدام او پیروزی بزرگی برای دشمنان و سوژه‌طلبان می‌باشد.
۷- و بالاخره آنچه گفته شد نه به خاطر علاقه شخصی است که من فعلاً هیچ علاقه شخصی ندارم، بلکه فقط از نظر مصالح اسلام و آینده انقلاب است، و این که اعدام و خونریزی بالاخره بسا کدورت و خون در پی دارد. اعدام همیشه مسر است ولی کشته را نمی‌شود زنده کرد.» (پیوستهای خاطرات، صفحه ۱۲۱۵)

به این ترتیب آیت الله منتظری در حالی که رهبری آینده کشور را از آن خود می‌بیند، تلاش دارد دستکم از اعدام سید مهدی جلویی به عمل آورد تا در آینده با به دست‌گیری قدرت، امکان استخلاص وی فراهم آید اما در نهایت این تلاش به ثمر نمی‌نشیند.

اگرچه جایگاه سید مهدی نزد آیت الله منتظری بر مبنای آنچه بیان شد، کاملاً معلوم است تا جایی که ایشان، اعدام وی را پس از اعترافات صریح و اثبات جرمهای متعدد، همچنان مخالف «مصالح اسلام و آینده انقلاب» به شمار می‌آورد اما بد نیست برای آن که خلاف واقع گویی آیت الله منتظری در مورد ارتباط سید مهدی با دفتر ایشان روشنتر شود به موارد زیر نیز توجه کنیم.

همان گونه که آمد آیت الله منتظری مدعی آن است که «سید مهدی اصلاً جزو دفتر من نبود» (خاطرات، صفحه ۶۰۶) و قاعدتاً منظور ایشان از بیان این جمله باید آن باشد که سید مهدی هیچ نقش و تأثیری در دفتر، بیت و مدارس ایشان نداشته است که این در جاهای دیگر نیز، هم توسط خود ایشان و هم توسط افراد دیگری از بیت یا مدارس ایشان بر این نکته تأکید شده است. در واقع آیت الله منتظری ارتباط خود با سید مهدی را تنها در زمینه نهضت‌های آزادیبخش می‌داند که آن هم در دو سال پایانی از طریق نامه‌نگاری و غیرحضور مسائلی آن بین آنها مطرح می‌شده است. همچنین آیت الله منتظری در جای دیگر در مورد نظر حضرت امام راجع به سید مهدی می‌گوید:

«این مطلب را هم که می‌گویند امام از همان اول مخالف سید مهدی بود ثابت نیست؛ هیچ وقت مرحوم امام یک کلمه‌ای راجع به سید مهدی با من صحبت نکردند، سید مهدی پس از پیروزی انقلاب حدود پنج سال در شورای فرماندهی سپاه بود و کراراً با امام و سایر مسئولین بالا ملاقات می‌کرد و از کارهای سپاه و نهضتها به آنان گزارش می‌داد ولی این مسائل مطرح نبود، چطور شد که این اواخر عمر امام این مسائل مطرح شد؟»
(خاطرات، صفحه ۶۰۶)

به این ترتیب ایشان قصد اثبات وجود توطئه‌ای برای بدست‌گیری کنترل بیت خود توسط دیگران و مخدوش ساختن ذهن حضرت امام در این راستا را دارد. در مورد دیدگاه حضرت امام نسبت به سید مهدی باید گفت ایشان نه تنها بعد از انقلاب بلکه در دوران پیش از انقلاب و زمان حضور در نجف، دید مثبتی به سید مهدی نداشتند به گونه‌ای که حتی پس از صدور حکم اعدام وی در همان زمان، با تحصن و اعتصاب طلاب برای نجات وی موافقت نکردند. این نکته بصراحت در نامه آقایان کربوبی، امام جمارانی و روحانی به آیت الله منتظری خاطر نشان شده است:

«موضع امام علیه مهدی هاشمی در نجف اشرف که حتی به برادران روحانی نجف اجازه تحصن و اعتصاب برای نجات جان او را نداد آموزنده و پندآمیز است (در این زمینه آقای انصاری که در خدمت حضرت تعالی انجام وظیفه می‌کند و آقای سید حمید روحانی که در این نگارش سهیم است، می‌تواند دیدگاه امام درباره سید مهدی در نجف را برای شما بازگو کنند.» (پیوستهای خاطرات، صفحه ۱۲۵۹)

اما بعد از انقلاب با توجه به شرایط و مقتضیات دوران اولیه و همچنین علاقه شدید آیت الله منتظری به سید مهدی، حضرت امام به مصلحت ندانستند که به مخالفت مستقیم با حضور وی در مراکز مختلف بپردازند و زمینه‌ای را برای دامن زده شدن به اختلافات فراهم آورند.

گفتنی است سید مهدی برخلاف آنچه آیت الله منتظری در چند جا از خاطرات خود بیان می‌کند، به صورت مستقیم از سوی آیت الله خامنه‌ای به عضویت در شورای عالی سپاه معرفی نشد بلکه به اعتراف خود سید مهدی، این کار با توصیه و معرفی آیت الله منتظری صورت گرفت (۶) و از آنجا که مسائل بسیار مهمی در پیش روی انقلاب وجود داشت، حضرت امام و دیگر مسئولان انقلاب، طرح مسائل سید مهدی در آن زمان را به مصلحت ندانستند. اما از سوی دیگر حضرت امام با تأکیدهای مکرر خود درباره لزوم سالم بودن فضای بیت و دفتر مراجع و مسئولان بلندپایه، به طور غیرمستقیم تذکرات خود را به آیت الله منتظری می‌دادند که البته در نهایت نیز مورد توجه ایشان قرار نگرفت. در این باره بعداً بیشتر سخن خواهیم گفت. اما برای بررسی ادعای آیت الله منتظری در مورد مسئله عدم ارتباط سید مهدی و بیت و دفتر و مدارس ایشان، اگرچه می‌توان به اعترافات خود سید مهدی و همچنین اسناد و گزارشهای مفصل دیگر به منظور اثبات

خلاف واقع‌گویی ایشان در این زمینه استناد جست اما تمامی این موارد را به کناری گذارده و به آنچه در کتاب «واقعیتها و قضاوتها» که از سوی اطرافیان آیت‌الله منتظری در جهت دفاع از ایشان نگاشته شده است، استناد می‌جویم.

مقدمتاً باید گفت آقای منتظری در فرازی از خاطرات خود، از این کتاب به‌عنوان مرجعی که مطالب قابل توجهی در مورد نامه‌های حضرت امام در مورد ایشان دارد یاد می‌کند و خوانندگان را به آن ارجاع می‌دهد:

«در کتاب «واقعیتها و قضاوتها» هم راجع به جعلی بودن و مخدوش بودن نامه‌هایی که این اواخر به نام حضرت امام صادر شده بود مطالب قابل توجهی آمده است»

(خاطرات، صفحه ۶۹۵)

بنابراین مناسب خواهد بود در زمینه‌ای که بنا به دلایل خاص، در خاطرات در مورد آن سکوت شده است، به این کتاب صدرصد مورد تأیید آقای منتظری رجوع کنیم.

نگارنده «واقعیتها و قضاوتها» به صراحت به نقش سید مهدی در دفتر آیت‌الله منتظری اشاره دارد:

«پس از اعلام رسمی قائم مقامی آیت‌الله منتظری در سال ۱۳۶۴ توسط مجلس خبرگان، که در این زمان سوء تفاهمات درونی خط ۳ رشد کرده بود، عناصر این جریان که حول محور احمد آقا گرد آمده بودند و آینده خویش را در آنجا که رهبری نیرومند انقلاب امام خمینی قرار داشت تأمین می‌دیدند، متوجه کانون جدیدی شدند که آینده آنها را تعیین می‌کرد و به همین جهت تلاشهایی را برای اطمینان از آینده جریان خودشان از طریق تغییر ترکیب دفتر آیت‌الله منتظری، کاهش نفوذ سید هادی هاشمی و سید مهدی هاشمی و قیمومت بیت آقای منتظری آغاز کردند...»

و سپس می‌افزاید:

«... از این پس دسته‌بندی و شکاف در خط ۳ آغاز گردید... جناح مقابل چون سید مهدی را دارای گروه و تشکیلات می‌شناختند و می‌پنداشتند که با وجود یک گروه سازمان یافته امکان نفوذ یا سلطه و خط‌دهی در آیت‌الله منتظری (رهبری آینده کشور) و کشیدن ایشان به مدار خودشان را ندارند و در نتیجه از آینده‌ای نگران‌کننده برخوردارند، در فکر حذف سید مهدی و سید هادی از دفتر ایشان افتادند و مواضع نامعقول سید مهدی نگرانی آنها را نسبت به آینده بیشتر

می‌ساخت اما سید هادی از رویه محتاطانه‌تر و معقول‌تری برخوردار بود...» (واقعیتها و قضاوتها، صفحه ۲۳۵)

در عبارات فوق به هیچ وجه نقش سید مهدی در دفتر آیت‌الله منتظری نفی نمی‌شود و ضمناً این نقش صرفاً بر مبنای «ظن و گمان» کسانی که به تعبیر نگارنده کتاب، قصد تسلط بر دفتر ایشان را داشتند قلمداد نمی‌گردد بلکه از آن به مثابه یک «واقعیت» یاد می‌شود.

از طرفی بر مبنای مندرجات این کتاب با توجه به مسائلی که در این برهه از زمان یعنی اواخر سال ۱۳۶۴ و اوایل سال ۱۳۶۵ وجود داشت، سید مهدی به ملاقات آقایان هاشمی رفسنجانی و سید احمد خمینی می‌رود تا در گفت‌وگویی حضوری با آنها به طرح و حل مسائل بپردازد. سید مهدی پس از هر ملاقات، صحبت‌های رد و بدل شده در این گفت‌وگوها را مکتوب کرده به صورت نامه‌ای برای آیت‌الله منتظری ارسال می‌دارد که متن کامل این نامه‌ها در کتاب «واقعیتها و قضاوتها» موجود است. ما در اینجا به بررسی این نامه‌ها خواهیم پرداخت اما قبل از آن، باید به نکات زیر توجه کرد:

الف - چرا سید مهدی مشروح مذاکرات خود با آقایان هاشمی رفسنجانی و سید احمد خمینی را که به اصطلاح به منظور رفع سوء تفاهمات به عمل می‌آمد، برای آیت‌الله منتظری گزارش می‌کند؟ اگر واقعاً سید مهدی هیچ نقشی در دفتر و بیت ایشان نداشت و صرفاً در زمینه دفتر نهضت‌های آزادیبخش آن هم به صورت مکاتبه‌ای با آیت‌الله منتظری در ارتباط بود، چه لزومی داشت تا چنین گزارش‌هایی را برای آیت‌الله منتظری ارسال دارد؟

ب - این نامه‌ها، گزارش از مذاکرات صورت گرفته به قلم سید مهدی است. اما آیا سید مهدی دقیقاً همان مطالبی را که میان وی و آقایان مطرح شده را در این نامه‌ها آورده یا بنا به خواست و میل خود مسائلی را تنظیم و برای آیت‌الله منتظری ارسال داشته است؟ در پاسخ باید گفت با توجه به این که یکی از اقداماتی که سید مهدی به اعتراف خود به صورت جدی به آن مبادرت می‌ورزید، القاء پاره‌ای مسائل به آیت‌الله منتظری از طریق ارسال تحلیلها و گزارش‌های مختلف به ایشان بوده، لذا نمی‌توانیم اطمینان داشته باشیم که آیا آنچه در این نامه‌ها از قول آقایان سیداحمد خمینی و هاشمی رفسنجانی گفته می‌شود همان مطالبی است که در گفت‌وگوها رد و بدل شده یا سید مهدی از پیش خود و با اهداف خاصی این مطالب را از زبان دیگران عنوان کرده است؟ اما پاسخ این سؤال هر چه باشد، در این نکته شکی نیست که به هر حال آنچه در این نامه‌ها آمده، به قلم سید مهدی بوده و مورد ملاحظه و دقت آیت‌الله منتظری قرار گرفته است.

ج - در این نامه‌ها مسائل گوناگونی بیان شده است که البته جای بحث فراوانی درباره هر یک از آنها وجود دارد. اما هدف ما در اینجا یک نکته است و آن واقف شدن به شأن و جایگاه سید مهدی نزد آیت‌الله منتظری و نقش وی در دفتر و بیت و مدارس ایشان است. بنابراین - علی‌الخصوص با توجه به آنچه در بند دوم ذکر شد - در اینجا از ورود به بحث درباره مسائل متفرقه اجتناب ورزیده و صرفاً بر موضوع اصلی مورد نظر خویش متمرکز می‌شویم.

طبق آنچه در کتاب «واقعیتها و قضاوتها» آمده است، سید مهدی در روز ۱۱/۲/۱۳۶۵ در محل مجلس شورای اسلامی با آقای هاشمی رفسنجانی ملاقات می‌کند و گزارش مذاکرات صورت گرفته در این ملاقات را طی نامه‌ای به تاریخ ۱۳/۲/۱۳۶۵ برای آیت‌الله منتظری ارسال می‌دارد. سید مهدی در ابتدای گفت‌وگو، این نکته را به آقای هاشمی رفسنجانی خاطر نشان می‌سازد:

«من اینجا آمده‌ام که اگر توهماتي در ذهن شما نسبت به من وجود دارد برطرف کنم.»

سپس آقای هاشمی رفسنجانی پس از بیان مسائلی می‌گوید:

«... ما برای آینده انقلاب و کشور کسی جز آیت‌الله منتظری نداریم و من شخصاً به ایشان ایمان و اعتقاد راسخ و ارادت داشته... به هر حال آینده رهبری به دست آیت‌الله منتظری است و ایشان نیز به شما علاقه خاصی دارند، زمانی که ما با ایشان در زندان بودیم و شما نیز زندانی بودید من آن روز فهمیدم که ایشان چقدر به شما علاقه دارد، در طول این چند سال نیز بارها ایشان ابراز علاقه کرده‌اند و این یک نقطه قوت شما هست که مورد تایید و حمایت رهبری آینده انقلاب قرار دارید. با علاقه شدید ایشان به شما و اعتقادی که شما به ایشان دارید باید مسائل را جدی گرفت، زیرا اگر خدای ناکرده ضعفی از ناحیه رابطه شما با ایشان متوجه معظم‌له گردد، او یک شخص نبوده بلکه کل سیستم رهبری و اوضاع کشور و انقلاب آسیب خواهد دید و لذا حل مسائل شما امروز قبل از این که به شخص شما مربوط گردد، ارتباط با سرنوشت آینده و انقلاب دارد. مخصوصاً بعد از این که ما متوجه شدیم عده‌ای از دوستان خودمان در قم با شماها اختلاف پیدا کرده‌اند خیلی نگران شدیم. چون عملاً وقتی آنان از دفتر مأموس شوند، در بین دوستان شکاف بیشتری به وجود می‌آید و آینده رهبری با مشکلات بیشتری مواجه خواهد گردید، لذا ما به فکر افتادیم به صورت آبرومندی مسئله را حل کنیم، از این رو به آیت‌الله منتظری پیشنهاد کردیم شما چند سالی یک مسئولیت در خارج کشور به عهده بگیرید یا سفارت یا خانه فرهنگ... هدف ما از این پیشنهاد، هم خدمت به شما بوده که یک نیروی مستعد و لایق انقلاب هستید و باید از وجودتان استفاده بیشتری بشود و هم خدمتی است به آیت‌الله منتظری.»

اگر واقعاً سید مهدی نقشی در دفتر و دستگاه آیت‌الله منتظری نداشت، قاعداً می‌بایست در مقابل این سخنان به همین مسئله اشاره می‌کرد و صحبت‌های مزبور را عاری از حقیقت می‌شمرد و خود را فردی معمولی معرفی می‌کرد که مشغول اموری دیگر است. اما پاسخی که وی می‌دهد چنین است:

«من در پاسخ گفتم: این ضعف‌هایی که می‌گویند ممکن است به آیت‌الله منتظری سرایت کند، چه کسی آن را دامن می‌زند؟ جز دوستان خودمان.»
و بنابراین بر نقش خود، آن گونه که در سخنان مزبور بیان شده بود، مهر تأیید می‌زند. سید مهدی سپس به شرح فعالیت‌های خود در قم می‌پردازد:
«ما در قم مورد توجه و مراجعه طیف وسیعی از طلاب و نیروهای انقلاب هستیم که مرتب با ما در تماسند، از ما نظرخواهی کرده مشورت می‌خواهند و ما نیز با یک برخورد عاطفی آنان را جذب می‌کنیم و در این رابطه رفت و آمدهای زیادی صورت می‌گیرد...»

این «طلاب و نیروهای انقلاب» که سید مهدی از آنها نام می‌برد کیستند و در کدام مدارس حضور دارند؟ وی سپس می‌افزاید:
«اما خانه‌های تیمی که آنها می‌گویند عبارت است از منزل شخصی‌مان که دوستان رفت و آمد کرده و در مورد مسائل با هم مشورت می‌کنیم و یکی هم مؤسسه نهضت جهانی اسلام است که مرکز فرهنگی نهضتها است و ما کلاس‌های کادر سازی تأسیس کرده و قریب به صد نفر از طلاب را آموزش سیاسی بین‌المللی داده و مسائل نهضتها را با آنها مطرح می‌کنیم. این مؤسسه یک مرکز علمی و آزادی است که سازمان اطلاعات شما از درون آن خبر دارد و هیچ مسئله مخفی و پوشیده‌ای در آن صورت نمی‌گیرد. بطور طبیعی ما به بیت آیت‌الله منتظری نیز رفت و آمد داریم، در خانه‌های دوستان نیز ایاب و ذهاب می‌کنیم، اگر به اینها خانه تیمی می‌گویند، مسئله دیگری است...»

کمترین نکته‌ای که از مطالب فوق به دست می‌آید «رفت و آمد طبیعی و عادی» سیدمهدی به بیت آیت‌الله منتظری است اما با تأمل در آنچه عنوان گردیده می‌توان به نکات بسیار مهم دیگری نیز دست یافت.

سید مهدی در ادامه در پاسخ به این گفته آقای هاشمی رفسنجانی که:

«دوستان ما در قم مانند آقای عبائی، جعفری و چند نفر دیگر... و آقای ابراهیمی را نباید از دست داد و صحیح نیست که بین شما و آنان کدورت باشد.»
چنین اظهار می‌دارد:

«در مورد کتابخانه سیاسی من از اولین کسانی بودم که با انشعاب مخالفت می‌کردم ولی واقعیت این بود که برادرمان آقای محمودی و سلمان قصد داشتند بطور جدی یک کتابخانه سیاسی در قم دایر گردد. در حالی که آقای عبائی قصد جدی نداشت و بیشتر مایل بود نام کتابخانه سیاسی را یدک بکشد تا انشعاب صورت گرفت.»

براستی سید مهدی چه نقش و مسئولیتی برعهده داشته است که با انشعاب کتابخانه سیاسی موافق باشد یا مخالف؟

وی سپس حوزه قدرت و نفوذ خود را این گونه به رخ آقای هاشمی می‌کشد:

«... ما به شما علاقه و ارادت جدی داریم... آن روزها که آقای آذری به شما حمله کرد، این دوستان ما بودند که با امضا کردن طومار چند هزار نفری شما را

تأیید و آقای آذری را محکوم کردند.» (واقعیتها و قضاوتها، صفحات ۲۳۸ الی ۲۴۶)

به طور کلی سید مهدی در این نامه فردی دارای جایگاه ویژه نزد آیت‌الله منتظری، برخوردار از تشکیلات قوی و گسترده، در پی کادرسازی از طلاب و دارای نفوذ در بیت آیت‌الله منتظری جلوه‌گر می‌شود. از طرفی این نامه مسلماً به دست آیت‌الله منتظری نیز رسیده است. اگر واقعاً آنچه در آن بیان شده - چه از سوی سیدمهدی و چه از سوی آقای هاشمی رفسنجانی - خلاف واقع بوده، چرا آیت‌الله منتظری واکنشی نسبت به آن نشان نداده است؟ به عنوان نمونه چرا ایشان طی نامه‌ای به سیدمهدی اظهارات وی در مورد رفت و آمد به بیت خود را تذکر نکرده است؟ چرا ایشان در پاسخ به اظهارات آقای هاشمی رفسنجانی که سید مهدی را دارای نقش و جایگاه ویژه‌ای در دستگاه رهبری آینده کشور می‌خواند، به سید مهدی تذکر نداده است که شما می‌بایست به آقای هاشمی رفسنجانی می‌گفتید به هیچ وجه از چنین جایگاهی برخوردار نیستید؟

اما در نامه‌ای که سید مهدی گزارش مذاکرات خود با سید احمد خمینی را به اطلاع آیت‌الله منتظری می‌رساند، نکات جالبتری وجود دارد. بنابر آنچه در این نامه آمده است سید مهدی به سید احمد می‌گوید:

«در این مدت پس از پیروزی دست به کارهایی زده‌ام که به آن عقیده داشته و هنوز هم به آن کارها مشغولم، من تصور می‌کنم انقلاب اسلامی در نیمه راه است و رسالت ما پایان نگرفته و باید نیرو ساخته شود و فعالیت‌های عمقی نمود تا انقلاب به پیروزی کامل برسد.» (واقعیتها و قضاوتها، صفحات ۲۴۷ الی ۲۵۳)

اعتقاد به کادرسازی و تربیت نیرو از جمله مسائلی است که سید مهدی به لحاظ روحیه تشکیلاتی خود از قبل از انقلاب داشت و در همان زمان نیز البته در سطحی بسیار محدود به تربیت و جمع‌کردن مبادرت می‌ورزید. پس از پیروزی انقلاب، یکی از اقداماتی که به صورت جدی مورد توجه آیت‌الله منتظری قرار گرفت، تأسیس مراکز و مدارس مختلف آموزشی و مطالعاتی در حوزه علمیه قم به گونه‌ای که به گفته خود ایشان حدود دو هزار طلبه در مدارس ایشان مشغول به تحصیل بودند. در واقع آنچه در این زمینه انجام شد، شباهت تام به تفکرات و نظریات سید مهدی دارد.

در ادامه نامه، سید مهدی می‌گوید:

«ایشان [سید احمد] به طور نامنظم و پراکنده و بدون ربط می‌گفت: به خدا قسم، به ارواح پاک شهدای انقلاب، به جان مادرم سوگند من قصد حذف شما را نداشته و نباید شما تصور کنید ما می‌خواسته‌ایم در دفتر آیت‌الله منتظری دخالت کرده و موازات آنجا را سبک و سنگین نماییم.»

این سخنان را چه واقعاً از سوی سید احمد خمینی بدانیم و چه آن را ساخته و پرداخته سید مهدی به شمار آوریم، انعکاس آن به آیت‌الله منتظری یک نتیجه بسیار مهم را به ذهن ایشان القاء می‌کند و آن این که سید احمد در موضعی بسیار شکننده و ضعیف قرار دارد و از آنجا که وی فرد شماره یک بیت حضرت امام محسوب می‌شود بنابراین، موضع بیت و اعضای دفتر حضرت امام در مقابل بیت و اعضای دفتر آیت‌الله منتظری بسیار ضعیف است.

از طرفی در این عبارات نقش سید مهدی در دفتر آیت‌الله منتظری نیز مشهود است چرا که حضور و یا عدم حضور وی، به مثابه دخالت در دفتر آیت‌الله منتظری و سبک و سنگین کردن موازات آن اعلام شده و این البته همان نکته‌ای است که سید مهدی در دیدار با آقای هاشمی رفسنجانی به انحصار گوناگون بر آن تأکید کرده بود. اما در اینجا سید مهدی با توجه به این که در همان زمان سخنانی مبنی بر خط گرفتن آیت‌الله منتظری از وی مطرح بود، برای زدودن این مطلب از ذهن ایشان و جلوگیری از تبعات منفی این ذهنیت، در ادامه گزارش خود می‌نویسد:

[سخنان سید مهدی خطاب به سید احمد]: «این که گفته‌اند نعوذ بالله به آیت‌الله منتظری و دفتر ایشان خط می‌دهم کذب محض است و نه آیت‌الله منتظری فردیست که بتوان به او خط داد زیرا دارای مواضع و اندیشه مستقل است و نه دفتر ایشان به من ارتباطی دارد. من نه عضو دفترم و نه کارمند آن، من شاید دو ماه یکبار نیز موفق به ملاقات با آیت‌الله منتظری نمی‌شوم. رفت و آمدم در دفتر نیز بر حسب ضرورت و نیاز است، من در قم، هم درس می‌خوانم، هم درس می‌دهم و هم با نیروهای انقلاب در تماسم و هم با نهضت‌های خارجی در ارتباط. از کار خود راضی و خشنودم و تصورم این است که در کارها موفقم.»

(همان)

نکته‌ای که سید مهدی در این فراز می‌گوید بسیار مهم است و آن تأکید بر استقلال رأی و اندیشه و عمل آیت‌الله منتظری و رفع هرگونه شبهه از ایشان مبنی بر خط دادن سید مهدی به دفتر و شخص ایشان است. البته کاملاً واضح است که آنچه سید مهدی درباره ارتباط خود با دفتر آیت‌الله منتظری می‌گوید با آنچه در گزارش گفت‌وگویی وی با آقای هاشمی رفسنجانی آمده بود و آنچه در نامه بعدی وی به آیت‌الله منتظری می‌آید، در تناقض آشکار قرار دارد.

سید مهدی سپس به سید احمد چنین توصیه می‌کند:

«بالاخره امام نیز مانند پیامبر اکرم وفات خواهد نمود، ترکیبات قدرت نیز دگرگون خواهد شد، برای آینده فکری بکنید، برای نیروهای بین‌المللی فکری بکنید.» (همان)

براستی سید مهدی چه جایگاهی را برای خود و تشکیلات زیر نظر خود تحت عنوان نهضت‌ها، قائل است که به سید احمد توصیه می‌کند «ترکیبات قدرت» در آینده را مد نظر داشته باشد؟!

نکته بسیار جالب این که سید مهدی در پایان این گزارش نتیجه‌گیری خود از گفت‌وگو با سید احمد را این گونه به اطلاع آیت‌الله منتظری می‌رساند: «نکاتی که در حین ملاقات کشف کردم عبارت بود از:

۱- وحشت مرموز ایشان از این که در خارج از جماران کسانی باشند تصور کنند احمد آقا در توطئه حذف نیروها شرکت کرده است.

۲- نگرانی از شکست یک توطئه و فاش شدن اسرار آن و اجبار به این که باید از ما عذرخواهی کرده و یا حداقل در جلب نظرمان تلاش کند.

۳- ایشان مطلقاً از ورود به مسائل فکری - سیاسی - اجتماعی گریزان بود.» (همان)

در این نتیجه‌گیری، سید مهدی چند نکته را به صورت ماهرانه برای تأثیرگذاری بر ذهن آیت‌الله منتظری مطرح می‌سازد:

الف: توطئه اسرارآمیز علیه آیت‌الله منتظری با هدف حذف نیروهای اطراف ایشان در کار است.

ب: سید احمد در این توطئه شرکت دارد.

ج: توطئه در حال شکست خوردن است و به همین لحاظ سید احمد بسیار نگران و وحشت‌زده شده است.

د: سید احمد که خود را در آستانه شکست و رسوایی می‌بیند، برای گریز از تبعات شکست توطئه رو به عذرخواهی و جلب نظر سید مهدی گذارده است.

ه: سید مهدی عنصر قوی و نیرومندی است که دیگران بشدت از وی در هراسند و در صورتی که نتوانند او را با یک توطئه از گرد آیت‌الله منتظری دور کنند، چاره‌ای جز تسلیم در برابر وی پیش روی خود نمی‌بینند.

براستی پاسخ و واکنش آیت‌الله منتظری در قبال این نامه چه بوده است؟ با توجه به صراحت لهجه‌ای که ایشان برای خود قائل است و بارها آن را حتی به صورتی جسارت‌آمیز در برابر حضرت امام بکار می‌گیرد آیا به عنوان نمونه آنجا که سید مهدی به سید احمد در مورد ترکیبات قدرت در آینده، توصیه‌هایی را دارد، در صورتی که واقعاً سید مهدی جای و جایگاهی در این ترکیبات نداشت، نمی‌بایست طی نامه‌ای به وی گوشزد کند که جنابعالی چه کاره‌اید که برای آینده خط و نشان می‌کشید؟

اما جالبترین و مهمترین نامه‌ای که سید مهدی به آیت‌الله منتظری می‌نگارد و طی صفحات ۲۶۱ الی ۲۶۶ از کتاب «واقعیتها و قضاوتها» متن کامل آن آمده، نامه‌ای به تاریخ ۲۷/۳/۱۳۶۵ است. این نامه، در زمانی نگاشته شده که سید مهدی به واسطه عملکردهای خویش، خود را بشدت در خطر می‌بیند و لذا تمامی تلاش خود را برای تأثیرگذاری بر ذهن آیت‌الله منتظری به کار گرفته است. آنچه در این نامه مستقیماً به بحث حاضر مربوط می‌شود، تأییدی است که سید مهدی صراحتاً بر نقش خود در دفتر و تشکیلات آیت‌الله منتظری دارد، هرچند برای دستیابی به تأثیرگذاری‌های روانی مورد نظر خویش بر آیت‌الله منتظری، به ضد و نقیض‌گویی‌هایی نیز دچار است که در جای خود توضیح داده خواهد شد.

گفتنی است سید مهدی این نامه را به عنوان بازگویی و تشریح «تضادهای درونی خط ۳» می‌نگارد و نخستین هدف وی از طرح این مطلب القاء ذهنیت به آیت‌الله منتظری است که آنچه می‌گذرد، چیزی جز یکسری عملیات ناشی از اختلافات درونی و خط و خطبازیهایی سیاسی نیست و بهره‌ای از حقیقت و دلسوزی برای انقلاب ندارد. توجه به الفاظ و عبارات و مطالبی که سید مهدی در این نامه می‌نگارد، گویای بسیاری از واقعیتهاست. وی می‌نویسد:

«از قرار مسموع دوستان اصفهان به این تحلیل رسیده‌اند که قضیه پرونده شهردار اصفهان و شبکه رشوه‌خواری مربوطه را ابزاری در خدمت توطئه‌ای قرار دهند که چند ماه پیش بر ضد جریان آینده رهبری انقلاب به شکست انجامید، توطئه‌ای که از فردای صدور رأی خبرگان رهبری آغاز شد و هدف آن محاصره حضرتعالی و تغییر موازانات دفتر و حذف برخی نیروهای به اصطلاح رادیکال بود... راز نهفته دل آنان که اخیراً در گفت‌وگو با آقای سعید و صلواتی گفته‌اند این است که رهبری آینده انقلاب نباید توسط دو نفر برادر کانالیزه شود که یکی در ظاهر و دیگری پشت پرده عمل می‌کند و باید رهبری را از خط این دو برادر نجات داد، با اندک تعمق در لحن این پیام هر عاقلی می‌فهمد که این ترکیبات ادبی از چه مغزهایی صادر می‌شود.»

سید مهدی سپس در لابلای ذهنیت‌سازیهایی که برای آیت‌الله منتظری می‌کند، به یک نکته مهم نیز معترف است:

«به نظر ما آن کسانی که با کانالیزه کردن مقام رهبری بر خمر مراد سوار شده‌اند و بیم آن دارند که در آینده از آن پیاده شوند، امروز به فکر افتاده تا کسانی که

مزاحم اصلی محاصره رهبری انقلابند را به همین تهمت که قصد محاصره رهبری را دارند از صحنه خارج سازند!!»

دقت کنید! در اینجا دیگر سید مهدی از «ظن و گمان و پندار» دیگران سخن به میان نمی‌آورد بلکه از زبان خویش، به نقش خود اشاره می‌کند. اگر واقعاً سید مهدی نقشی در دفتر آیت‌الله منتظری نداشت و در آن نقش کلیدی ایفا نمی‌کرد و خلاصه سر در کار خویش داشت، چگونه دقیقاً بر همان نقشی که دیگران برای وی قائل بودند، در اینجا صحنه می‌گذارد و به اصطلاح خود را مانع از «محاصره شدن رهبری» می‌شمارد؟

در فراز بعد، وی با صراحت بیشتری به این نقش خود اشاره دارد:

«جا دارد که از آقایان سؤال شود چرا سالهای اول پیروزی که این دو برادر تمکین بیشتری داشتند. این اتهام مطرح نبوده؟ و چرا زمانی که آقایان شب و روز در دفتر به کار رایزنی و مشاوره می‌پرداختند و دو برادر نیز در کنارشان بودند، این اتهام نبود؟ و اصولاً چرا پس از قضیه خبرگان مسئله مطرح گشته است؟»

و سپس بلافاصله به تناقض‌گویی می‌پردازد که البته هدف خاص خود را در بیان این مطلب دنبال می‌کند:

«و چرا هنگامی که به آنان گفته می‌شود که فلانی در اداره امور دفتر هیچ نقشی ندارد، پس چرا او را متهم می‌کنید می‌گویند او هر جا باشد نقش خود را ایفا می‌کند؟!»

سید مهدی پس از بیان این مطالب و ترسیم توطئه‌ای بزرگ، به ارائه توصیه به آیت‌الله منتظری برای حل این مسائل می‌پردازد:

«بمحمدالله حضرتعالی از فلسفه این توطئه آگاهی کامل دارید ولی توجه داشته باشید که انقلاب حساس‌ترین مراحل خود را پشت سر می‌گذارد و زمزمه‌های کنونی حکایت از عقده‌ها و نیرنگهایی دارد که با سرنوشت انقلاب ارتباط خواهد داشت و اندک تسامح در آن فاجعه‌بارست.»

سید مهدی در اینجا بشدت به آیت‌الله منتظری هشدار می‌دهد تا حتی «اندک تسامح» را در قبال این «توطئه» که هدف آن حذف وی از دفتر ایشان است، روا ندارد و این به اصطلاح توصیه همان گونه که شاهد بودیم در مراحل بعدی «حتی‌المقدور» مورد توجه ایشان قرار داشت.

اقدام بعدی سید مهدی آن است تا حضرت امام را نیز در این ماجرا، تحت سلطه فکری و تشکیلاتی دیگران وانمود کند. این حرکت بدان لحاظ انجام می‌شود که سید مهدی بخوبی از حساسیت امام بر روی خود مطلع بود و برای آن که بتواند آیت‌الله منتظری را به مقاومت در برابر ایشان تهییج و ترغیب کند، در اینجا بر این مسئله تأکید می‌ورزد. البته تناقضهای موجود در این فراز با مطالب قبلی و بعدی وی کاملاً آشکار است و نیازی به توضیح درباره آنها نیست.

«شما از هر کس بهتر اطلاع دارید که من علی‌رغم میل باطنی‌ام هرچند ماه یک بار به ملاقات شما بیشتر مشرف نمی‌شوم و اگر خبر و پیامی باشد کتباً یا بواسطه به حضرتعالی منتقل می‌سازم، رفت و آمدم در محیط دفتر نیز بسیار اندک است، دخالتی نیز مطلقاً در امور آن ندارم حتی در مورد مسائل نهضتها که ایجاب

می‌کند بیشتر به دفتر مراجعه کنیم، کمتر مراجعه کرده و به همین جهت بسیاری از امور به تعویق می‌افتد و شما که بهتر می‌دانید که از همه مستقل‌تر عمل کرده و سخن و گزارش دیدارها در مواضع شما کمترین اثر را ندارد، پس آقایان چه می‌گویند؟ آیا مسئله قدرت آینده و مشروعه‌نهای رهبری که امروزه آنان تا بی‌نهایت از آن متمتع‌اند، مطرح نیست... جالب این که آقای هاشمی رفسنجانی می‌گویند حاج احمد آقا روی ذهن امام خیلی مؤثر است و تنها او می‌تواند ذهنیه‌های امام را نسبت به شما اصلاح کند. آقای سید احمد نیز می‌گوید اصلاح ذهنیه‌های حضرت امام تنها از عهده آقای هاشمی ساخته است. طبعاً هر دو راست‌گویند و چنین نتیجه می‌گیریم که هر دو نفر بر ذهن امام تسلط کامل دارند و به حسب موازین عقلی نیز همین‌طور است.»

گذشته از تناقضی که در این فراز با دیگر مطالب سید مهدی در همین نامه و نامه‌های دیگر در مورد نقش وی در دفتر آیت‌الله منتظری مشاهده می‌شود، سؤال این است که اگر وی «مطلقاً» دخالتی در امور دفتر ندارد، به فرض که دیگرانی بخواهند به بهانه «پرونده قتل شمس‌آبادی» او را به دادگاه بکشاند و گمان می‌کنند از این طریق یکی از مدافعان دفتر آیت‌الله منتظری کنار زده می‌شود، ولی از آنجا که چنین اقدامی کاملاً بی‌تأثیر خواهد بود و ضمناً شخص سید مهدی نیز خواستار روشن شدن وضعیت پرونده مزبور بوده است، چرا این تلاشها به سرنوشت دفتر و «رهبری آینده انقلاب» و امثالهم گره زده می‌شود؟ آیا جز این است که سید مهدی دارای نقش اساسی در دفتر است و لذا چون مسائل وی به دفتر آیت‌الله منتظری کاملاً گره خورده است، این گونه به ایشان هشدار و تذکر می‌دهد.

اما نکته دیگری که در این فراز از نامه وجود دارد، مقایسه‌ای است که وی بین حضرت امام و آیت‌الله منتظری به قصد تأثیرگذاری بر ذهنیت ایشان انجام می‌دهد. سید مهدی به همین منظور در ابتدای این فراز نقش خود در دفتر را کمرنگ می‌سازد و سپس با آوردن عبارتی مانند «از همه مستقل‌تر عمل کرده» و «سخن و گزارش و دیدارها در مواضع شما کمترین اثر را ندارد» روح استقلال شخصیت را در آیت‌الله منتظری می‌دمد. به خاطر داریم که وی در نامه قبلی خود - حاوی گزارش صحبت‌هایش با حاج سید احمد خمینی - نیز چنین نوشته بود:

«نه آیت‌الله منتظری فردیست که بتوان به او خط داد زیرا دارای مواضع و اندیشه مستقل است و نه دفتر ایشان به من ارتباطی دارد.»
در مقابل، تصویری که از حضرت امام ارائه می‌شود با بکارگیری عبارتی مانند «کسانی که با کانالیزه کردن مقام رهبری بر خرم مراد سوار شده‌اند»، «احمد آقا روی ذهن امام خیلی مؤثر است»، «اصلاح ذهنیه‌های امام تنها از عهده آقای هاشمی ساخته است» و «هر دو نفر بر ذهن امام تسلط کامل دارند» همراه است و به این ترتیب آیت‌الله منتظری فردی با «ذهنیت و اندیشه کاملاً مستقل» و حضرت امام با «ذهنی تحت تسلط کامل» قلمداد می‌شوند. این دقیقاً همان دیدگاهی است که آیت‌الله منتظری بارها و بارها در خاطرات خود آن را تکرار می‌کند و البته در جریان مسائل مربوط به سید مهدی، تأثیر شگرفی بر رفتارها و عملکردهای ایشان داشت.

سید مهدی در فراز بعدی این نامه، خود را آماده فداکاری و ایثار نشان می‌دهد:
«اکنون با نهایت صداقت می‌گویم یکی از راه‌های سریع و آنی مشکل کنونی آقایان این است که حضرت‌عالی چنانچه مصلحت بدانید ما را رسماً طرد کنید تا آنان دست از ماجراجویی بردارند.»
اما بلافاصله هشدار می‌دهد:

«... البته می‌دانید که خاکریز بعدی دیگرانند تا برسد به حضرت‌عالی که بالمآل شما را نیز از اندیشه‌هایی که دارید منصرف کند و انقلاب اسلامی را در معادلات قدرتی دولتی الی‌الابد زندانی سازند، (الفاتحه)».

و به این ترتیب بر ضرورت مقاومت و سرسختی از سوی آیت‌الله منتظری در قبال حوادث آتی تأکید می‌ورزد که این توصیه دقیقاً از سوی آیت‌الله منتظری مورد عمل قرار می‌گیرد! به هر حال گذشته از این که نقش و جایگاه سید مهدی را در دستگاه و تشکیلات آیت‌الله منتظری می‌توان بروشنی دریافت و بر خلاف واقع‌گویی آیت‌الله منتظری در این زمینه واقف شد، نکته مهم دیگری که از خلال مطالعه این نامه می‌توان فهمید، «چگونگی» و «میزان» تأثیرگذاری سید مهدی بر ایشان است. سید مهدی در اعترافات خود نیز این نکته را بازگو می‌کند که از طریق مکاتبات خود با آیت‌الله منتظری که حاوی مطالب مختلف و متنوعی بوده، بر ذهنیت ایشان تأثیرگذاری گذارده است. همچنین هنگامی که محتوای نامه‌های مزبور را با موضع‌گیریها و صحبت‌های آیت‌الله منتظری مقایسه می‌کنیم، هماهنگی و بلکه انطباق کامل میان آنها مشاهده می‌شود چنانچه گویی ایشان مو به مو به آنچه در این نامه‌ها آمده، وفادار مانده است.

با توجه به این مسئله، بسیار شایسته بود اگر همان گونه که در مقدمه خاطرات ادعا شده است، براساسی تمامی اسناد و مدارک موجود و از جمله کلیه مکاتبات سید مهدی با آیت‌الله منتظری نیز به چاپ می‌رسیدند. آن‌گاه بخوبی امکان ارزیابی این تأثیرگذاریها فراهم بود. به هر حال جای این سؤال به صورت جدی مطرح است که چرا آیت‌الله منتظری و تنظیم‌کنندگان خاطرات در بخش مربوط به سید مهدی هاشمی، از چاپ یا حتی اشاره به این نامه‌ها و همچنین دیگر تحلیل‌ها و گزارش‌هایی که سید مهدی مرتباً برای ایشان ارسال می‌داشته، خودداری ورزیده‌اند؟ در حالی که نامه‌های مهدی هاشمی در مورد ملاقات‌هایش با حاج احمد آقا و آقای هاشمی رفسنجانی از اسناد مهمی‌اند که نمی‌بایست از خاطرات حذف می‌شدند و لذا قطعاً به دلایلی خاص تنظیم‌کنندگان خاطرات این اسناد مهم را در معرض قضاوت خوانندگان قرار نداده‌اند.

اینک با روشن شدن جایگاه سید مهدی نزد آیت‌الله منتظری، بهتر می‌توان فهمید که چرا حضرت امام وزارت اطلاعات و دادگاه ویژه روحانیت را مسئول این پرونده دانستند و علی‌رغم مخالفت آیت‌الله منتظری که خواستار رسیدگی به پرونده از طریق دادگستری و طرح شکایت از سوی شاکیان خصوصی بود، بر ادامه

کار این دو نهاد اصرار ورزیدند و در تمامی مراحل با قاطعیت تمام از آنها حمایت به عمل آوردند. در حقیقت باید گفت اگر این اقدام در مسیر وظایف دادگستری قرار می‌گرفت با توجه به آن که این نهاد در آن زمان زیر نظر آیت‌الله منتظری قرار داشت، به هیچ وجه ایشان اجازه محاکمه عادلانه سید مهدی را نمی‌داد و بلکه از به جریان افتادن پرونده وی نیز جلوگیری به عمل می‌آورد. حتی باید گفت در زمانی که وزارت اطلاعات و دادگاه ویژه روحانیت نیز این پرونده را تعقیب می‌کردند، در صورتی که پشتیبانی صریح و قاطع و همه‌جانبه حضرت امام از آنها در میان نبود، آیت‌الله منتظری اجازه به سرانجام رسیدن این پرونده را نمی‌داد و با اعمال نفوذهای خود - با توجه به جایگاهی که داشت - از اجرای حکم درباره سید مهدی جلوگیری می‌کرد اما این که پس از قطعی شدن حکم، از حضرت امام خواستار عدم اجرای آن شد.

از سوی دیگر حضرت امام - همان گونه که در نامه ۱۲/۷/۶۵ خود متذکر می‌شود - هیچ مسئله‌ای را فراتر از مصالح اسلام در نظر نمی‌گرفت و از آنجا که به اهداف و نیت سید مهدی آگاه بود و نقش و جایگاه وی در بیت آیت‌الله منتظری را خوبی می‌دانست، لذا پاک کردن این نقطه سیاه از بیت رهبری آینده انقلاب را یک وظیفه اساسی برای خویش احساس می‌کرد. حضرت امام در پیامی که روز ۲۳/۴/۶۲ به مناسبت افتتاح اولین دوره مجلس خبرگان رهبری صادر می‌فرمایند، در بخشی از این پیام خطاب به رهبر آینده انقلاب، تذکراتی را بیان می‌کنند که حاکی از حساسیتهای ایشان در مورد بیت و اطرافیان این مقام و اهمیت موضوع است:

«لازم است به رهبر محترم آتیه یا شورای رهبری تذکری برادرانه و مخلصانه بدهم... شما که خود را پیروان اصحاب وحی و اولیاء عظیم‌الشان می‌دانید و بحمدالله هستید، خود را جز خدمتگزار به ملت‌های ستمدیده ندانید و باید بدانید که تبهکاران و جنایت‌پیشگان بیش از هر کس چشم طمع به شما دوخته‌اند و با اشخاص منحرف نفوذی در بیوت شما با چهره‌های صد در صد اسلامی و انقلابی ممکن است خدای نخواستہ فاجعه به بار آورند و با یک عمل انحرافی، نظام را به انحراف کشانند و با دست شما به اسلام و جمهوری اسلامی سیلی زند. الله الله در انتخاب اصحاب خود، الله الله در تعجیل در تصمیم‌گیری خصوصاً در امور مهمه. و باید بدانید و می‌دانید که انسان از اشتباه و خطا مأون نیست. به مجرد احراز اشتباه و خطا از آن برگردید و اقرار به خطا کنید که آن کمال انسانی است، و توجیه و پافشاری در امر خطا، نقص و از شیطان است در امور مهمه با کارشناسان مشورت کنید و جانب احتیاط را مراعات نمایید.»

با توجه به این که در زمان صدور این پیام، آیت‌الله منتظری گام‌های تبلیغاتی و اقدامات عملی خود را به سوی مرجعیت و رهبریت - همان گونه که در نامه آیت‌الله مشکینی به ایشان نیز آمده است - برداشته بود و در این مسیر پیش می‌رفت، به نظر می‌رسد حضرت امام دقیقاً این توصیه‌ها را به ایشان کرده است اما متأسفانه باید گفت آیت‌الله منتظری دقیقاً برعکس این توصیه‌ها عمل کرد و در نهایت کار را به جایی رساند که حضرت امام چاره‌ای جز اتخاذ تصمیم نهایی درباره ایشان، پیش روی خود نیافت.

در واقع اگر آیت‌الله منتظری تنها در یک ادعای خود صادق بود و به تبعات آن گردن می‌نهاد، شاید هیچگاه مسائل به اینجا ختم نمی‌شد. ایشان مکرراً مدعی می‌شود که بیت خود را شعبه‌ای از بیت حضرت امام می‌داند:

«... بیت من که مورد توجه همه طبقات و در حقیقت شعبه بزرگی از بیت حضرت تعالی محسوب می‌شد...»

(پیوستهای خاطرات، صفحه ۱۱۹۷ - نامه به حضرت امام ۱۹/۱۰/۱۳۶۵)

«بیت من، بیت شماست، من از طرف شما آنجا هستم...»

(خاطرات، صفحه ۶۴۹، در آخرین ملاقات با حضرت امام)

«اینجانب تا به حال خود و بیت خود را شعبه‌ای از بیت حضرت تعالی می‌دانسته‌ام»

(خاطرات، صفحه ۶۵۹، نامه به حضرت امام ۴/۱/۱۳۶۸)

اگر آیت‌الله منتظری واقعاً در این ادعای خود صادق بود و قصد بهره‌برداریهای دیگر را از طرح این ادعا نداشت، آیا نمی‌بایست نظریات حضرت امام درباره اصلاح این «بیت» را می‌پذیرفت؟ مگر نه آن است که این بیت، شعبه‌ای از بیت حضرت امام است؟ آیا در این صورت حضرت امام حق ندارد خواستار تغییر و تبدیل در اعضای آن شود و از ارتباط پاره‌ای افراد و مؤسسات با «بیت خود» جلوگیری به عمل آورد؟ بنابراین چرا آیت‌الله منتظری در برابر خواسته‌های حضرت امام از خود مقاومت و مخالفت جدی نشان می‌دهد؟ پاسخ این سؤال آن است که ایشان در این ادعای خود، به هیچ وجه صداقت نداشت. گذشته از اقداماتی که از سوی ایشان صورت گرفت، این سخن نیز کاملاً بیانگر این واقعیت تلخ است:

«اصلاً این همه آقایان علما در قم و جاهای دیگر دارای بیوت بوده و هستند و هر کدام مطابق سلیقه خود اعضای دفتر خود را انتخاب می‌نمایند، و هیچ‌گاه معمول نبوده کسی نسبت به اعضای دفتر دیگری علناً نظر بدهد و امر و نهی کند و در این رابطه افشاگری نماید، این کار را می‌گویند تصرف در امور دیگران یا هتک حیثیت آنان، اگر جایی لازم باشد دوستانه به خود طرف تذکر دهند.» (خاطرات، صفحه ۶۱۸)

آیا توضیح بیشتری لازم است؟ بر همین مبنا می‌توان ادعاهای ایشان را در مورد این که مدارس خود را تنها مدارس در خط انقلاب و حضرت امام می‌خواند (پیوستهای خاطرات، صفحه ۱۲۱۲) یا آن که «همیشه تابع بوده‌ام و از خود داعیه‌ای نداشتم» (پیوستهای خاطرات، صفحه ۱۲۰۳) و امثالهم را ارزیابی کرد و ملاحظه نمود که آیا این ادعاها از حقیقت برخوردارند یا برای قصد و هدف خاصی بیان شده‌اند؟

اما علي رغم تمامی مقاومتها، مخالفتها، سرسختیها، جسارتها و حتی توهینهایی که از سوی آیت‌الله منتظری صورت می‌گرفت، حضرت امام حداکثر تلاش خود را برای نگه داشتن ایشان در متن انقلاب به کار برد و در جلسات خصوصی، از خود ملاحظت و مهربانی نشان داد که از جمله می‌توان به اظهارات حضرت امام در ملاقات سید هادی هاشمی با ایشان (خاطرات، صفحه ۶۱۹) و همچنین تعابیر حضرت امام درباره آیت‌الله منتظری در ملاقات سران سه قوه و ایشان با آن بزرگوار (خاطرات، صفحه ۶۴۷) و غیره اشاره کرد. برآستی چرا حضرت امام در قبال آیت‌الله منتظری چنین روشی را اتخاذ کرده بود؟ شاید دلیل عمده آن این بود که ایشان شخص آیت‌الله منتظری را مطلع از اقدامات و عملکردهای تشکیلاتی سید مهدی و گروه او نمی‌دانست و در واقع وی را فردی می‌دانست که پیچیدگیهای باند سیدمهدی را درک نمی‌کند و باید او را از این غفلت بیرون آورد و حداقل به عنوان یکی از مراجع تقلید حفظ کرد. اگر به سخنان حضرت امام در دیدار سید هادی هاشمی با ایشان نیز توجه کنیم، این مسئله بخوبی مشهود است:

«ایشان انشاءالله از مراجع بزرگ می‌شوند و از آنجا که امروز قدرت تدریس هم دارند، مفید فایده هستند، روی این جهت آقای منتظری برای مرجعیت باید حفظ شوند و صدمه‌ای به ایشان وارد نشود، من احساس می‌کنم دستهایی در غیر معممین نظیر نهضت آزادی و بیشتر در معممین هست که می‌خواهند مرجعیت آقای منتظری صدمه بخورد و ایشان ملکوک شوند و باید نگذاشت اینها چنین کاری نکنند. در بین معممین افرادی هستند که حسادت می‌ورزند و روی آقای منتظری و مرجعیت ایشان حساسیت دارند. شما در بیت آقای منتظری هستید باید نگذارید این گونه افراد به مرجعیت ایشان صدمه‌ای بزنند و موجب ناراحتی بشوند چرا که شکی نیست این گونه افراد به آینده ایشان ضربه می‌زنند.»

(خاطرات، صفحه ۶۱۹)

همان گونه که ملاحظه می‌شود حضرت امام در این ملاقات که در آبان ماه ۱۳۶۷ صورت می‌گیرد هیچ سخنی از «رهبریت» آیت‌الله منتظری به میان نمی‌آورند و صرفاً بر مرجعیت ایشان تأکید می‌ورزند و این همان مسئله‌ای است که در نامه ۸/۱/۶۸ نیز مجدداً حضرت امام سعی در حفظ آن دارد. به خاطر داریم پس از آن که بنی‌صدر به واسطه اقدامات ناشایست خود در عرصه سیاسی که عمدتاً ناشی از حیل و مکر منافقین بود، از ریاست جمهوری عزل شد، حضرت امام با توصیه به وی مبنی بر این که فعالیت خود را بر روی کارهای تحقیقی و نوشتاری متمرکز کند تلاش کرد تا وی را از قرار گرفتن کامل در دست گروه‌های سیاسی مغرض و معاند، حفظ کند اما بنی‌صدر به این توصیه خیرخواهانه حضرت امام گوش فرا نداد و به سرنواشتی مبتلا شد که دیدیم و دیدید. این واقعه می‌توانست درس عبرتی برای آیت‌الله منتظری باشد اما با کمال تأسف چنین نشد.

تهاجم در تهاجم

فصل پنجم

تهاجم در تهاجم

علل و عوامل آغاز تهاجم رژیم بعثی به خاک ایران از نظر آیت‌الله منتظری چیست؟

چرا در خاطرات آقای منتظری مرتباً مسئولان و فرماندهان جنگ به ناتوانی در اداره امور متهم می‌شوند؟

آیا در زمان فتح خرمشهر، آیت‌الله منتظری مخالف ادامه جنگ و تعقیب دشمن در خاک عراق بود؟

استراتژی نظامی آیت‌الله منتظری: شکستن خط دشمن در جبهه مندلی و حرکت به طرف بغداد برای سقوط حتمی صدام.

«جنگ تحمیلی» یکی از موضوعات مهمی است که آیت‌الله منتظری در خاطرات خود به تفصیل به آن پرداخته و در این مقوله نیز متأسفانه راه صواب را نپیموده است. به عبارت دیگر همان گونه که در مقولات دیگر نیز سعی و تلاش آیت‌الله منتظری القاء تصویری نامطلوب از رهبری امام در ذهن مخاطبان است، در اینجا نیز از این هدف و مقصود غفلت نشده و لذا با بیان مطالبی، وقایع به گونه‌ای منعکس شده که آغاز تهاجم دشمن و تبعات آن، بکلی بر دوش حضرت امام بار شود. ما در این فصل به چگونگی شکل‌گیری این تهاجم به حضرت امام و مسئولان کشور در کنار تهاجم فیزیکی گسترده به سرزمینمان خواهیم پرداخت. اما قبل از ورود به اصل بحث، مقدمتاً باید نکته‌ای بسیار مهم را متذکر شد. همان گونه که در فصل‌های پیشین نیز ملاحظه شد، هدف اصلی ما در این نوشتار، ارزیابی خاطرات آیت‌الله منتظری بر مبنای محتوای درونی آن است، لذا هنگامی که موضوعات مختلف مورد بحث قرار می‌گیرند از پرداختن تفصیلی به اصل موضوع خودداری شده و صرفاً مطالب ایشان حول آن موضوع را مورد بررسی قرار می‌دهیم. بدیهی است اگر قرار بر آن باشد تا در هر مسئله‌ای، به بیان تمامی جزئیات مربوط به آن نیز پرداخته شود، حجم این نوشتار بسیار زیاد و مفصل خواهد شد. بنابراین در زمینه جنگ تحمیلی نیز قصد ما در اینجا آن نیست که به بررسی تفصیلی مسائل مربوط به آن بپردازیم و به عنوان نمونه ریشه‌های آغاز جنگ را بازشکافیم. خوشبختانه در زمینه مسائل جنگ تحمیلی اعم از علل و عوامل آغاز و همچنین چگونگی ادامه و مراحل مختلف آن، کتابها و مقالات متعددی نگاشته شده و البته باید بیش از این نیز تحقیق و نگارش در این باره انجام شود تا حقایق به طور روشتری در پیش روی همگان به ویژه نسل جوان قرار گیرد. بدیهی است علاقه‌مندان و پویندگان حقیقت می‌توانند با رجوع به این مقالات و کتابها و مطالعه دیدگاهها و نظرات مختلف، در مسیر کشف حقیقت گام بردارند.

آنچه ما در این فصل مورد نظر داریم، کشف میزان صحت و سقم مدعیات آیت‌الله منتظری درباره جنگ است. به عبارت واضحتر ما در اینجا به اصل موضوع دفاع مقدس نمی‌پردازیم بلکه «خاطرات آیت‌الله منتظری» را در این زمینه مورد بررسی قرار می‌دهیم.

ایشان در تبیین عوامل مؤثر در آغاز جنگ، اگرچه نه بصراحت اما با بیان مطالبی، حضرت امام را مقصر جلوه می‌دهد:

«در ایران وقتی شاه فرار کرد و انقلاب پیروز شد و کشور در اختیار انقلابیون قرار گرفت این حالت غرور را برای همه ایجاد کرد و لذا در بعد سیاست خارجی شعارها همه براساس صدور انقلاب و این که انقلاب مرز نمی‌شناسد و این قبیل مسائل متمرکز بود.»

(خاطرات، صفحه ۵۶۵)

اگرچه در این فراز نوعی جو و فضای عمومی ترسیم می‌شود اما بلافاصله آیت‌الله منتظری مسائل را به سمت حضرت امام سوق می‌دهد:

«من یادم هست آن وقتها در رابطه با دولت‌ها وقتی با امام صحبت می‌شد ایشان متغیر می‌شدند، اصلاً به دولت‌ها اعتنایی نداشتند، و اشکال این بود که هم حساب دولت‌ها را یکی کردند و هم مواضع اصولی علیه دول ارتجاعی را بدون احتساب عوارض آن و آمادگی لازم برای آن عوارض به صورت خیلی حادی مطرح می‌کردند.» (خاطرات، صفحه ۵۶۶)

سپس ایشان خود را به عنوان فردی مبتکر، دوراندیش و ناصح که تذکرات لازم را برای اصلاح روند حرکت حضرت امام و جلوگیری از آغاز جنگ به آن بزرگوار داده است، مطرح می‌کند:

«رادیو تلویزیون‌هایشان [کشورهای عربی] علیه ایران تبلیغات را شروع کرده بودند، من احساس می‌کردم که ما مورد تهاجم قرار می‌گیریم البته شاید دیگران هم این احساس را داشتند ولی من به سهم خودم یک روز رفتم منزل آقای شیخ محمد یزدی در قم، آن وقت هنوز امام قم بودند و در منزل آقای یزدی سکونت داشتند، به امام عرض کردم، «هر انقلابی که در دنیا به پیروزی می‌رسد معمولاً هیأت‌های حسن نیتی را برای کشورهای مجاور می‌فرستد و خط مشی خود را برای آنها توضیح می‌دهد و با آنها تفاهم می‌کند و این گونه که امروز عراق و دیگران تحریک شده‌اند و دائماً بر علیه ما تبلیغات می‌کنند خطرناک است. بجاست هیأت‌های حسن نیت به کشورهای مجاور فرستاده شود تا یک مقدار این تنش‌ها کاهش پیدا کند.» ایشان فرمودند: ول کن ما کاری به دولت‌ها نداریم.» (خاطرات، صفحه ۵۶۶)

و نهایتاً در این محکمه یک طرفه، حضرت امام محکوم می‌شود:

«به نظر من اگر ما یک مقدار تفاهم می‌کردیم شاید بهانه به دست آنها نمی‌آمد، بالاخره این زمینه برای آنها فراهم شد، دولت‌های استعماری هم با توجه به همین احساس وحشت به آنها نزدیکتر شدند و آنها را تحریک و تطمیع کردند تا بالاخره عراق به ما حمله کرد.» (خاطرات، صفحه ۵۶۷)

آقای منتظری در فراز دیگری از خاطراتش گرچه در مقام دفاع از امام به محاجه با بنی‌صدر پرداخته است اما در انتهای بحث با یک جمله بر تمامی ادعاهای قبلی خود تأکید ورزیده و بر آنها صحه می‌گذارد:

«شما که می‌دیدید صدام دارد رجز می‌خواند چرا مرز را سنگربندی نکردید و آماده نشدید؟ بنی‌صدر (در پاسخ) گفت: «همه اینها تقصیر آقای خمینی است، ایشان می‌گفت صدام جرأت نمی‌کند به ایران حمله کند.» گفتیم این چه حرفی است که می‌زنید امام کجا چنین حرفی گفته‌اند، چرا تقصیر را می‌خواهی به گردن ایشان بیندازی؟ یک مقدار آقای طاهری عصبانی شد یک مقدار من عصبانی شدم، بالاخره به نظر من امکان داشت جلوی جنگ گرفته شود.» (خاطرات، صفحه ۵۶۹)

گرچه آقای منتظری در بعضی فرازها رهبری کشور را به گونه‌ای کلی زیر سؤال می‌برد اما در فرازهای دیگر این کلی‌گویی را کنار می‌گذارد و به صراحت همانند بنی‌صدر رهبری امام را در مورد جنگ زیر سؤال قرار می‌دهد:

«من گفتم آقا ما که نمی‌خواهیم دور کشورمان را دیوار بکشیم ایشان در آن زمان فرمودند: «ما می‌خواهیم دور کشورمان دیوار بکشیم ما کاری با آنها (دولتهای منطقه) نداریم.» ضمناً شعارهای تند نیز علیه آنان دادیم و دم از صدور انقلاب زدیم و آنان را علیه خود تحریک کردیم و بسا همین شعارها زمینه‌ای برای تحریک عراق و وقوع جنگ هشت ساله شد.» (خاطرات، صفحه ۴۳۸)

آیت‌الله منتظری، هم در بیان مطالب فوق و هم در بیان مطالب دیگری درباره جنگ که در ادامه به آنها اشاره خواهیم کرد، متأسفانه بر مبنای «مصلحت‌سنجیهای» امروزی سخن گفته است و این نامطلوبترین شیوه خاطره‌نویسی به شمار می‌آید زیرا چیزی جز تحریف تاریخ نیست. البته برخلاف شیوه نگارش روزانه خاطرات، در روش خاطره‌نویسی پس از چند سال از وقوع حوادث و اتفاقات، بروز این امر تا حدودی غیر قابل اجتناب است اما به نظر می‌رسد آفت متأثر بودن از شرایط زمانی، در این خاطرات به دلالتی کنترل نشده است. اگر نگاهی گذرا به شرایط ابتدای پیروزی انقلاب ببینیم، متوجه می‌شویم که حضرت امام دو حرکت را به صورت موازی در پیش گرفتند. طبیعی است که ایشان به عنوان رهبر انقلاب اسلامی و فردی دارای اندیشه‌های بلند برای رهایی ملت‌ها و کشورهای اسلامی از زیر یوغ سلطه استکباری غرب و شرق و دستیابی آنها به استقلال و آزادی، به ارائه آراء، اندیشه‌ها و تفکرات خود پرداختند و به عنوان یک اصل کلی، «شیطان بزرگ» را هدف قرار دادند. این مسئله‌ای بود که در آن زمان - و همچنین در حال حاضر - مورد تأیید قاطبه ملت ایران و شخصیت‌ها و مسئولان قرار داشت و صد البته که حرکتی بغایت صحیح بود و است.

اما حرکت دیگر حضرت امام در جهت استحکام روابط دیپلماتیک با دولتها بود. در واقع بجز رژیم اشغالگر صهیونیستی، دولت نژادپرست آفریقای جنوبی و رژیم کمپ دیویدی انور سادات، نظام جمهوری اسلامی در هیچ مورد دیگری پیشقدم در قطع روابط دیپلماتیک و رسمی نشد. حتی در مورد آمریکا نیز همان گونه که می‌دانیم، اقدام به قطع روابط سیاسی از سوی کاخ سفید صورت گرفت. در مورد کشورهای عربی نیز حضرت امام هیچ‌یک از پیام‌های واصله به مناسبت‌های مختلف از سوی رهبران یا مسئولان این کشورها را بی‌پاسخ نگذارد و در این زمینه بر مبنای موازین و عرف بین‌المللی عمل کرد. از جمله کسانی که در آن هنگام پیام‌هایی را به مناسبت بستری شدن حضرت امام در بیمارستان ارسال داشته بودند، ملک خالد، پادشاه و فهد ولیعهد عربستان سعودی بودند که حضرت امام مطابق عرف بین‌المللی پاسخ نامه آنها را داد. (۷) توصیه‌های حضرت امام به مسئولان سیاست خارجی در مورد رعایت موازین بین‌المللی نیز در «صحیفه نور» ثبت است که می‌توان به آنها مراجعه کرد و درایت ایشان در آن زمان را به عینه دید. از طرفی، بویژه در مورد کشور عراق، علی‌رغم تمامی ناسازگاریهایی که رژیم بعثی با حضرت امام در طول اقامت ایشان در نجف و علی‌الخصوص در اواخر اقامت نشان داده بود، حجت‌الاسلام والمسلمین سیدمحمود دعایی به عنوان سفیر ایران در بغداد تعیین شد. با توجه به جایگاهی که ایشان داشت و از همراهان حضرت امام به شمار می‌آمد، بی‌تردید انتصاب چنین فردی به سفارت ایران در بغداد، در عرف بین‌المللی حاکی از اهمیتی بود که ایران برای رابطه سیاسی خود با همسایه غربی خویش قائل بود.

حال اگر شرایط آن زمان و موج عظیم اسلامگرایی و روح پرخروش انقلابیگری که بواسطه وقوع انقلاب اسلامی در ایران، در سراسر منطقه به راه افتاده بود و نفوذ گسترده حضرت امام در میان ملت‌های مسلمان بواسطه رهبری و پیشبرد انقلابی که بزرگترین پایگاه آمریکا در منطقه را از زیر سلطه آن خارج ساخت، بخوبی در ذهن داشته باشیم، آیا نباید گفت رفتار حضرت امام در زمینه حفظ و تحکیم روابط سیاسی با کشورهای منطقه و رعایت کلیه موازین دیپلماتیک و رسمی با آنها، بهترین و بزرگترین پیام حسن نیت از سوی نظام انقلابی ایران به تمامی دولتها و ملت‌های مسلمان و دیگر کشورها به شمار می‌آید؟ البته حضرت امام در همان زمان که به طرح دیدگاهها و مواضع خود در قبال سرنوشت ملتها و کشورهای اسلامی و مستضعف می‌پرداخت و آثار و تبعات ناشی از سلطه بیگانگان بر این کشورها را برمی‌شمرد، همواره موضعی نصیحت‌گرانه نسبت به دولتهای اسلامی برای همراهی با ملتهای خود در جهت دفاع از حقوق خویش در برابر بیگانگان داشتند. بلی! نمی‌توان منکر این واقعیت شد که طرح این مواضع، مورد پسند و رضایت برخی از دولتهای منطقه نبود اما مگر رهبران و مسئولان کشورها در طرح آراء و دیدگاههای خود ملزم به رعایت خشوندي و رضایت دیگرانند؟ حتی اگر شرایط انقلابی و فضای فرهنگی و سیاسی حاکم بر ایران و منطقه را در آن زمان به کنار بگذاریم، آیا براستی تمامی دولتها دارای دیدگاههای یکسانی در قبال مسائل بین‌المللی هستند؟ آیا هیچ اختلاف‌نظری میان کشورهای مختلف وجود ندارد؟ و آیا به صرف وجود برخی اختلاف دیدگاهها، کار به جنگ میان کشورها می‌انجامد؟! اگر چنین باشد، دنیای ما نمی‌تواند حتی یک روز فارغ از جنگ را به خود ببیند، در حالی که می‌بینیم چنین نیست. بنابراین اختلاف نظرها و دیدگاهها و مواضع، امری طبیعی و بدیهی میان دولتهاست اما آنچه ملاک و معیار میان آنها تلقی می‌شود همان روابط رسمی دیپلماتیک و احترام متقابل آنها به اصول بین‌المللی است. بنابراین باید گفت وقوع جنگ، ریشه در علل و دلایل دیگری داشت که بحث جداگانه‌ای را می‌طلبد، ضمن آن که با مطالعه تحلیلی که آیت‌الله منتظری از آغاز جنگ ارائه می‌دهد، می‌توان به عمق و پهنای اندیشه ایشان در بررسی مسائل مهم بین‌المللی پی برد.

اما حال اجازه دهید به ارزیابی ادعایی بپردازیم که آیت‌الله منتظری درباره خود دارد. برای این منظور ابتدا باید وضعیت واحد نهضت‌های آزادیبخش را مورد لحاظ قرار دهیم. همان‌گونه که می‌دانید در بدو تأسیس سپاه پاسداران انقلاب اسلامی، واحدی تحت عنوان «نهضت‌های آزادیبخش» در آن شکل گرفت و مهدی هاشمی با توصیه و اعمال نفوذ آیت‌الله منتظری به ریاست این واحد برگزیده شد. سید مهدی، هم در اعترافات خویش و هم در نامه‌ای که به تاریخ ۲۲/۳/۱۳۶۵ به آقای هاشمی فرستجانی می‌نگارد (۸) به اعمال غیرمنضبط و خلاف قانونی که در قالب فعالیتهای این واحد، صورت می‌گرفت، اشاره دارد. از آنجا که چنین عملکردهایی به هیچ وجه مورد تأیید حضرت امام و دیگر مسئولان رسمی کشور قرار نداشت، سرانجام تصمیم به انحلال واحدهای نهضت‌های سپاه گرفته شد و این واحد در اواسط سال ۶۱ منحل گردید.

از طرف دیگر، در این هنگام با توجه به خودسریها و خلافکاریهایی که از واحد نهضتها تحت ریاست سیدمهدی و نظارت آیت‌الله منتظری مشاهده شده بود، تصمیم بر آن می‌شود که امر نهضتهای آزادیبخش به نمایندگان مجلس واگذار شود و آنها در باره چگونگی فعالیت در این زمینه، به یافتن راه و روش مناسب و مطابق با اصول و موازین بین‌المللی بپردازند. اما درست در زمانی که می‌رفت تا از ادامه یکی از تخلفات بزرگ و تیره‌کننده روابط سیاسی ایران با دیگر کشورها جلوگیری به عمل آید، آیت‌الله منتظری با صدور حکمی به تاریخ ۲۳/۸/۱۳۶۱، سید مهدی را مسئول تشکیل واحد نهضتها در خارج از سپاه کرد و به این ترتیب زمینه استمرار خودسریها و خلاف‌کاریهای وی را فراهم آورد. با بهره‌گیری از چنین موقعیتی بود که سید مهدی، هم در داخل کشور و هم در عرصه‌های خارجی بدون هیچگونه نظارت دولت، فعالیت‌های خود را دنبال کرد. وی تا سال ۶۵ که به اتهامات عدیده‌ای از جمله بیست و چند فقره قتل (در قبل و بعد از انقلاب)، ساخت غیرقانونی سلاح در پادگان حمید و حفظ و نگهداری مواد منفجره دستگیر شد، توانست اقداماتی را در منطقه صورت دهد که با مصالح کشور و انقلاب تطبیق نداشت و این همه صرفاً با حمایت آیت‌الله منتظری صورت می‌گرفت. حال با توجه به نحوه عملکرد سید مهدی و واحد نهضتهای آزادیبخش سپاه که تحت ریاست و مسئولیت وی قرار داشت، برای بررسی مدعیات آیت‌الله منتظری در خاطرات خویش، شایسته است به اظهارات ایشان در اوایل اردیبهشت ماه ۱۳۶۱ یعنی زمانی که فعالیت‌های خودسرانه واحد نهضتهای آزادیبخش در اوج بود و تبعات منفی زیادی را برای کشور در پی داشت نظری افکنیم. آیت‌الله منتظری در این اظهارات با اشاره به خط مشی کلی سپاه و بخصوص واحد نهضتها اعلام می‌دارد:

«مسئولیت اساسی این ارگان همان گونه که در قانون اساسی ذکر شده، حفظ انقلاب از توطئه‌های داخلی و خارجی می‌باشد و طبیعی است که انقلاب اگر نتواند پیام جهانی خود را در بعد فکری و مکتبی به خارج صادر کند در داخل از پویایی و حرکت می‌ایستد و نابود می‌شود. از این رو بجاست که سپاه و بخصوص واحد نهضتها بدور از هر گونه ضوابط دست و پاگیر رسمی و دولتی با الهام از شئون ولایت فقیه و مقام معظم رهبری انقلاب با اختیارات و قدرت بیشتری عمل کند و از نظر فکری مستقیماً از روحانیت الهام بگیرد تا بتواند مسئولیت سنگین خود را انجام دهد.» (۹)

تنها در همین خبر کوتاه نکات بسیار قابل تأملی وجود دارد: نخست تأکید ایشان بر صدور پیام انقلاب است که البته حضرت امام به گونه‌ای کاملاً مدبرانه و صحیح به این امر اقدام می‌فرمودند و اینک آیت‌الله منتظری در خاطرات خود به انتقاد از این اقدام رهبر انقلاب پرداخته است. اما نکته بعدی، شیوه و رویه‌ای است که آیت‌الله منتظری برای صدور پیام انقلاب به واحد نهضتها توصیه می‌کند و آن عملکرد «بدور از هر گونه ضوابط دست و پاگیر رسمی و دولتی» است. البته واحد نهضتها پیش از آن نیز به دلیل روحیات و اهداف خاص سیدمهدی، هیچگاه در چارچوب ضوابط و مقررات دولتی قرار نداشت و با خودسری کامل به فعالیت‌هایش می‌پرداخت اما این توصیه آیت‌الله منتظری در حقیقت اعلام حمایت و پشتیبانی بیدریغ ایشان از روش‌های خارج از رویه سید مهدی بود. ایشان حتی به تبعیت مستقیم این واحد از ولایت فقیه و رهبر انقلاب نیز رضایت نمی‌دهد و مسئول واحد را مختار می‌گذارد تا «با الهام از شئون ولایت فقیه و مقام معظم رهبری با اختیارات و قدرت بیشتری عمل کند.»

حال این که مبنا و معیار این «الهام» چیست و چه باید باشد، طبعاً به خود مسئول واحد نهضتها واگذار گردیده است. همچنین در جمله بعد نیز خاطر نشان می‌شود که این واحد «از نظر فکری مستقیماً از روحانیت الهام بگیرد» و همان گونه که مشهود است این جمله نیز به حدی کلی و مبهم است که هیچ قید و بند خاصی در آن به چشم نمی‌خورد.

به این ترتیب آیت‌الله منتظری، نه تنها به سید مهدی توصیه می‌کند تا به هیچ وجه در «ضوابط دست و پاگیر رسمی دولتی» ننگنجد بلکه هیچ ضابطه و قاعده خاص دیگری را نیز برای وی تعیین نمی‌کند و حمایت خود را از چنین شخصی با اختیارات کامل و مطلق، اعلام می‌دارد.

همچنین در اطلاعیه سید مهدی که همزمان با این ملاقات، درباره روند فعالیت‌ها در واحد نهضتهای آزادیبخش صادر می‌شود آمده است:

«ارگان مردمی سپاه... حافظ نظام و هم مدافع مکتب و انقلاب اسلامی است. بنابراین نباید اختیارات مقام رهبری را در آن محدود ساخت... ۲- ضوابط رسمی و دولتی هرچند برای اداره امور کشور مفید و ضروری است و مراعات آن برای کلیه مردم لازم می‌باشد ولی در امر صدور انقلاب که پیوندی عمیق با محرومین بپا خاسته جهان است، نباید و نمی‌توان ضوابط رسمی دولتها را معیار عمل قرار داد.»

حال تنها کافی است این اظهارات و عملکردها را در کنار آنچه آیت‌الله منتظری اینک در خاطرات خود ادعا می‌کند، قرار داد تا عمق ناراستی این ادعاها هویدا گردد. توجه به این نکته نیز لازم است که این توصیه‌ها در سال ۶۱ صورت می‌گیرد یعنی زمانی که بسیاری از ضوابط و قواعد در کشور شکل گرفته و دولت و سازمان‌های رسمی قوام یافته‌اند و خلاصه آن که تا حدی با شرایط و فضای ابتدای انقلاب فاصله افتاده است. برآستی هنگامی که در چنین شرایطی آیت‌الله منتظری، سیدمهدی را توصیه به نادیده گرفتن کلیه ضوابط دولتی و رسمی می‌کند، در بدو پیروزی انقلاب از چه روحیه و دیدگاهی برخوردار بوده است. نگاهی به توصیه‌ها و رفتارهای حضرت امام در همان ابتدای پیروزی انقلاب و تأکیدات مکرر ایشان بر رعایت موازین قانونی و رسمی در عملکردهای داخلی و خارجی، بیانگر تفاوت فاحشی است که در این زمینه میان ایشان و آیت‌الله منتظری وجود داشته است.

حال ببینیم صرف نظر از آنچه تحت حمایت آیت‌الله منتظری از طریق مهدی هاشمی در جهت تیره‌سازی روابط در سطح بین‌المللی صورت می‌گرفت، موضع شخصی ایشان در این زمینه چه بوده و در مقایسه با عملکرد حضرت امام از چه عمقی برخوردار بوده است:

«خلاصه آن روزها افراد مختلفی از جاهای مختلف می‌آمدند، خیلی از خبرنگارها برای مصاحبه می‌آمدند و نوعاً از ما سؤال می‌کردند که اهداف شما از انقلاب چیست؟ برنامه شما کدام است؟ من بعضی چیزها را که به نظرم می‌رسید و آرمان‌های ما محسوب می‌شد می‌گفتم، من بر این معنا تأکید داشتم که ما نمی‌خواهیم

چیزی را بر دیگران تحمیل کنیم، پیروان مذاهب دیگر در حکومت اسلامی محترم هستند، ما می‌خواهیم جلوی ظلم و زور را بگیریم، ما با طاغوت‌هایی که می‌خواهند با زور بر مردم مسلط باشند مبارزه داریم. ما از مستضعفین جهان حمایت می‌کنیم و در کنار آنها هستیم و لذا افرادی از نهضت‌های آزادیبخش که در داخل کشورهاشان مشکل داشتند در همان وقتها رو به ایران آوردند و گاهی کمک‌هایی هم به آنها می‌کردیم، اما خوب کمک‌هایی ما محدود بود، دولت در این زمینه باید به آنها کمک می‌کرد که آنها هم چندان اعتقادی به این گونه کارها نداشتند، لذا در بانک ملی یک حساب به عنوان نهضت‌های آزادیبخش باز کردم که مورد استقبال مردم قرار گرفت.» (خاطرات، صفحه ۴۳۹)

اگرچه کمک مالی دولتها به مخالفین نظام سیاسی برخی کشورهای دیگر در سطح بین‌المللی رایج است اما هرگز این کار به صورت علنی و آشکار صورت نمی‌گیرد و رد پای باقی نمی‌گذارند ولی آقای منتظری حسابی را رسماً افتتاح و با تبلیغ علنی از مردم درخواست کمک می‌کند تا به افرادی که در کشورهاشان مشکل دارند «علناً پول داده شود. آیا این گونه عملکردها تحریک‌آمیز بوده است یا توجه امام به ملتها و نصیحت حکمرانان کشورهای اسلامی برای حفاظت از منابع ملی خود که طبیعی‌ترین امر در یک انقلاب مردمی و فرهنگی است؟

آخرین نمونه از این دست اظهارات، خود بسیار گویاست. هرچند به هیچوجه بنابر به زیر سؤال بردن پناهندگی سیاسی دادن به نیروهای مبارز و... نیست اما این نوع کمک‌ها می‌بایست در چهارچوب روشها و اصولی صورت گیرد که موجب بروز جنجال در روابط کشورها نشود:

«اولاً مؤسس نهضت‌های اسلامی در ایران یعنی تبلیغ انقلاب اسلامی در جهان و تقویت نیروهای انقلابی در کشورها شخص من و مرحوم محمد منتظری بودیم و مردم هم با عشق و علاقه به اسم نهضتها کمک کرده‌اند... نهضت‌های داخل مصر و تونس و مراکش و داخل فلسطین اشغالی و نیجریه و تا اندازه‌ای لبنان مربوط به همین نهضتهاست... و ثانیاً در زمان مرحوم محمد منتظری امکانات نهضتها وسیع بوده و مواد و اسلحه هم زیاد وجود داشت... ولی پس از شهادت آن مرحوم از کارهای انفجاری خبری نبود و تعطیل شد... سپاه در وقت حج یک کار غلط ناروا انجام می‌دهد و از ساک‌های حدود صد نفر از حجاج پیرمرد و پیرزن بدون اطلاع آنان سوءاستفاده می‌کند به نحوی که در عربستان در وقت حج آبروی ایران و انقلاب را بردند و... یک نفر از شش نفر افراد سپاهی که متصدی این کار غلط بوده‌اند آمدند نزد من و به من گفت مسئول من در سپاه اصرار می‌کند که بگویم از طرف سید مهدی هاشمی این کار انجام شده.»

(پیوستهای خاطرات، صفحه ۱۱۵۸).

در این اظهارات چند نکته قابل تأمل است: اول این که ایشان اصرار دارد از شیوه‌های غلط و علنی در قالب حمایت از نهضتها که مداخله آشکار در امور داخلی کشورها به حساب می‌آید، دفاع کند. دومین نکته این که برای دفاع از مهدی هاشمی تمامی مسائل انفجاری و غیره را متوجه مرحوم محمد منتظری نموده و اینگونه وانمود می‌کند که سید مهدی از این قبیل مسائل کاملاً مبرا است و نکته سوم این که یک نمونه از مسائلی که بعد از شهادت محمد رخ داده است را به شیوه «شنیده‌ها» به گونه‌ای دیگر جلوه‌گر می‌سازد. بحث انتقال مواد منفجره به عربستان در دو جای از خاطرات آقای منتظری آمده است اما ایشان و یا تنظیم‌کنندگان خاطرات سعی بلیغی مبذول داشته‌اند که مبدأ ارسال مواد منفجره جاسازی شده در ساک حجاج یعنی «اصفهان» مکتوم بماند. در ثانی باز هم با این عبارت که «فردی» پیش من آمد و گفت اصرار دارند تا ما بگوییم از طرف سید مهدی به این کار مبادرت کرده‌ایم، مستنداً! سید مهدی در این زمینه مبرا می‌شود. حال پس از ملاحظه موضعگیریها و تصمیمات آن با مواضع حضرت امام و همچنین ادعاهای کنونی آیت‌الله منتظری در ابتدای انقلاب و مقایسه خود در خاطرات، بازگردیم به مسئله جنگ تحمیلی. موضوع دیگری که درباره جنگ مورد اشاره آیت‌الله منتظری قرار گرفته، ادامه جنگ پس از فتح خرمشهر است. ایشان در این باره می‌گوید:

«البته تا دو سه سال اول جنگ که قسمتهایی از کشور ما در تصرف عراق قرار گرفته بود، جنگ یک ضرورت بود و چاره‌ای جز جنگ نداشتیم، ولی پس از فتح خرمشهر بسیاری از افراد و از جمله خود من مخالف ادامه جنگ بودیم و مطالبه خسارت‌های جنگ نیز میسر بود این معنا را تذکر می‌دادیم؛ ولی با ذهنیتی که برای مرحوم امام درست کرده بودند جنگ ادامه یافت و بیشترین خسارت‌ها مربوط به این قسمت از جنگ است - البته من شنیده‌ام خود امام مخالف جنگ بوده‌اند ولی دیگران مصرّ بر ادامه آن بوده‌اند - و همان گونه که گفتم خسارت‌های انسانی جنگ مهمتر از خسارت‌های ایزاری و مالی آن بود.»

(خاطرات، صفحه ۵۹۳)

به طور کلی با آغاز تهاجم گسترده صدام به ایران، حضرت امام اداره امور جنگ را بر عهده نهادها و افراد مسئول در این زمینه گذاردند که در راس آنها شورای عالی دفاع متشکل از فرماندهان عالی‌رتبه نظامی و شخصیت‌های بلندپایه سیاسی کشور قرار داشت. در این حال حضرت امام وظیفه حمایت معنوی از فرماندهان و رزمندگان و تهییج و تقویت روحیه عمومی جامعه در دفاع از دین و کشور را بر عهده خویش می‌دانست و در این راه تلاش بسیاری می‌کرد. طبیعی است کلیه طرحها، برنامه‌ها و عملیات نظامی از طرق خاص خود تدوین و به اجرا گذارده می‌شد. البته برخی از جلسات فرماندهان به مناسبت‌های گوناگون نزد حضرت امام تشکیل می‌شد و ایشان مستقیماً در جریان امور جنگ قرار می‌گرفتند اما این به معنای دخالت مستقیم ایشان در مسائل تخصصی جنگ و طرحها و نقشه‌های عملیاتی نبود.

با توجه به این مسائل، اینک بپردازیم به مسئله پایان جنگ پس از فتح خرمشهر. آن گونه که گفته شده است حضرت امام پس از فتح خرمشهر موافق پایان جنگ بوده‌اند. حتی اگر این مسئله را بپذیریم، اما واقعیت انکارناپذیر این است که موضع رسمی و علنی حضرت امام پس از فتح خرمشهر نیز مبتنی بر ادامه جنگ تا آزادسازی کامل اراضی اشغال شده ایران و تنبیه متجاوز بود. به این ترتیب کاملاً واضح است که حضرت امام حتی در صورتی که نظر ابتدایی خودشان

بر پایان جنگ در آن شرایط بوده اما پس از مشورت با جمعی متخصص و مورد اعتماد در امور نظامی و سیاسی، به این نتیجه رسیده‌اند که مصلحت کشور در ادامه جنگ است. آیت‌الله منتظری در چند جا از خاطرات خویش، بر لزوم تشکیل گروهی از افراد متخصص و مجرب به منظور مشاوره با آنها در امور مهم تأکید می‌کند.

«بسیار مناسب است حدود ده نفر از صاحبان فکر و بصیرت در رشته‌های مختلف از جنگ و اقتصاد و فرهنگ و سیاست با رعایت تعهد به تدریج شناسایی و انتخاب شوند و ضمناً یکی دو نفر هم از افرادی که به انقلاب و اسلام اعتقاد دارند ولی از جهاتی مخالف‌خوانی می‌کنند نیز در میان آنان باشد تا افکار در اثر برخورد پخته شود و سعی شود از افراد غیر شاغل فارغ البال که فرصت بحث و فکر داشته باشند انتخاب شوند و کار آنان فقط فکر در مسائل کشور و ارائه طرح و خطوط کلی به دولت و مسئولین اجرایی باشد و در ضمن نتیجه افکارشان نیز ملخصاً به حضرت‌عالی کتباً یا شفاهاً گزارش شود و از طرف حضرت‌عالی نیز در مسائل مهم از آنان نظرخواهی شود.»

(پیوستهای خاطرات، صفحه ۱۰۶)

گذشته از جزئیات این پیشنهاد که قابل بحث است، اما کلیت آن حاکی از لزوم مشورت با جمعی متخصص و متعهد در امور مهمه است. اشاره به این پیشنهاد نه بدان خاطر است که گفته شود حضرت امام به توصیه آیت‌الله منتظری به مشورت با صاحب‌نظران می‌پرداخت چرا که اساساً رویه ایشان چنین بود بلکه به خاطر آن است که بگوئیم در زمانی که حضرت امام با توجه به همین اصل، از نظر ابتدایی خود منصرف شده و رأی و دیدگاه مشاوران متخصص را پذیرفتند، آیت‌الله منتظری از چنین اتفاقی تحت عنوان «ذهنیته که برای مرحوم امام درست کرده بودند» یاد می‌کند و گذشته از آن که در اینجا نیز حضرت امام را فردی فاقد «استقلال رأی و نظر» می‌نمایاند، دست‌اندرکاران امور جنگ را نیز افرادی غیر صادق و «ذهنیت‌ساز» معرفی می‌کند. سؤال بسیار مهمی که در اینجا مطرح می‌شود آن است که چرا آیت‌الله منتظری از یکسو حضرت امام را به تشکیل یک جمع مشورتی ترغیب می‌کند و از سوی دیگر هنگامی که ایشان بر مبنای رأی و نظر مشاوران خود اقدام به کاری می‌کند در صدد برمی‌آید تا رأی مشاوران و اقدامات صورت گرفته بر مبنای آن را غلط و نادرست جلوه دهد؟ پاسخ این سؤال بسیار مهم است و در سطور آینده به آن خواهیم پرداخت.

در اینجا اجمالاً درباره ادامه جنگ پس از فتح خرمشهر باید گفت که اگرچه در آن هنگام نیروهای رزمنده کشورمان به پیروزیهایی نائل شده بودند اما همچنان بخش‌های وسیعی از خاک کشورمان تحت اشغال ارتش بعث قرار داشت و اعلام خاتمه جنگ در آن شرایط به منزله عقب‌نشینی نیروها به پشت مرزهای بین‌المللی نبود بلکه صرفاً پذیرش آتش بس و آغاز مذاکرات میان دو طرف به شمار می‌آمد. با مراجعه به پیشنهادات میانجیگرانه و همچنین قطعنامه‌های صادره از سوی شورای امنیت نیز کاملاً مشخص می‌شود که نه تنها تا آن زمان بلکه تا مدتها پس از آن، هیچ پیشنهاد مشخصی برای عقب‌نشینی نیروها به پشت مرزهای بین‌المللی وجود نداشت و خلاصه آن که عمده‌ترین تأکیدات بر برقراری فوری «آتش‌بس» بود. حال اگر در آن شرایط به نظری که آیت‌الله منتظری همچنان معتقد است اجرایش در آن زمان بهترین کار بود، عمل می‌شد و ایران آتش‌بس را می‌پذیرفت، با شناختی که از صدام حسین داریم و اعمال و رفتاری که از وی مشاهده کرده‌ایم، آیا هرگز امکان بازپس‌گیری هزاران کیلومتر مربع خاک مهین و همچنین چند شهر در تصرف ارتش بعث را داشتیم؟ این درست است که امروز پس از آن که با فداکاریهای بی‌ظنیر و به یادماندنی رزمندگان و فرماندهان و همچنین با تدابیری که در طول جنگ در عرصه‌های داخلی و خارجی به کار بسته شد و موجبات آزادی کلیه سرزمینهای اشغالی کشورمان را فراهم آورد، آیت‌الله منتظری و برخی افراد و کسان دیگر با اهداف و انگیزه‌های خاص بهترین مقطع برای پایان جنگ را فتح خرمشهر عنوان می‌کنند و خود را حامی این نظریه اعلام می‌دارند، اما در صورتی که در آن زمان چنین تصمیمی اتخاذ شده بود و اینک سرزمینهای وسیعی از کشورمان همچنان تحت اشغال قرار داشت، آنگاه ملاحظه می‌کردیم که همین افراد چگونه خود را مدافع ادامه جنگ تا رهایی کامل خاک کشورمان عنوان می‌داشتند! البته درباره ضرورت‌های ادامه جنگ در آن مقطع و اصولاً اداره امور جنگ بر مبنای نظرات نهادها و افراد مسئول و کارشناس در این زمینه، گفتنی بسیار است اما همان گونه که ذکر شد از آنجا محور بحث ما در این مقال، نقد خاطرات آیت‌الله منتظری است، به همین مقدار که به نظر می‌رسد در حوزه بحث ما قرار دارد، بسنده می‌کنیم.

حال اجازه دهید به ارائه پاسخ سؤالی که مطرح شد، بپردازیم. اما در ابتدا این نکته را باید به خاطر سپرد که همان گونه که از متن خاطرات آیت‌الله منتظری برمی‌آید، در موارد بسیاری بویژه در امور قضائی، حضرت امام هنگامی که با پیشنهاد یا انتقادی از سوی آیت‌الله منتظری مواجه می‌شدند، به نحوی مسئله مربوطه را به خود ایشان ارجاع می‌دادند. در این موارد، یا امر مزبور به صورت کلی زیر نظر آیت‌الله منتظری قرار می‌گرفت مانند تشکیل دادگاه عالی در قم یا ایشان نمایندگان را به منظور نظارت بر آن تعیین می‌کردند و خلاصه آن که سر رشته امور به ایشان متصل می‌شد.

همان گونه که گفته شد، حضرت امام، امر جنگ را به نهادها و افراد مسئول سپرده بودند که طبعاً پس از بحثها و ارزیابیهای کارشناسانه، تصمیمات اتخاذ شده به مرحله عمل درمی‌آمدند. طبیعی است که این طرحها و عملیات بعضاً با پیروزی و موفقیت همراه بودند و گاهی نیز با شکست و تحمل خسارات و تلفات. به هر حال این نکته را نباید فراموش کرد که در آن سو، ارتشی قرار داشت که علاوه بر تواناییها و قابلیت‌های بالایی خود، مورد حمایت همه جانبه دیگران اعم از کشورهای غربی و شرقی و عربی قرار داشت و بنابراین از قدرت فوق‌العاده‌ای برخوردار بود. با این همه، و علی‌رغم تمامی محدودیتهایی که ما با آن مواجه بودیم، با اتکاء به توانمندیها و نیروهای داخلی، رزمندگان فداکار ایرانی موفق شدند نیروهای ارتش بعث را مرحله به مرحله عقب برانند و حتی بخش‌هایی از خاک عراق را به عنوان ضمانت پرداخت خسارت، به تصرف خویش درآورند. در نهایت نیز اگرچه به دلایل مختلف، نیروهای بعثی توانستند با توسل به

غیر انسانی‌ترین شیوه‌ها برخی پیروزیهای ما را بی‌اثر سازند اما سرانجام کار به گونه‌ای شد که حتی یک وجب از خاک ایران در اشغال بیگانگان باقی نماند و امروز هنگامی که انسانهای منصف و واقع‌بین این مسئله را مورد ارزیابی قرار می‌دهند با توجه به طرح و نقشه‌ای که در ابتدا برای ایران و انقلاب اسلامی کشیده شده بود و آنچه در نهایت به وقوع پیوست، بی‌تردید طرف پیروز در این جنگ را ایران به شمار می‌آورند.

حال ببینیم آیت‌الله منتظری در قبال نیروهای نظامی، عملیاتها و نحوه اداره جنگ چه نوع برخوردی داشت. نخستین سندی را که در این رابطه مورد لحاظ قرار می‌دهیم نامه ایشان به حضرت امام خمینی در تاریخ ۵/۷/۱۳۶۰ است که در بند دوم آن به مسئله گروه‌گرایی در سپاه پاسداران پرداخته شده است. این نامه در زمانی نگاشته شده که نیروهای رزمنده ما در اوج فداکاری و ایثار بودند و علی‌رغم این که هنوز از تجهیزات و امکانات لازم برخوردار نبودند اما با رشادتها و قهرمانیهای خود توانسته بودند پیروزیهای چشمگیری را به دست آورند. حال در چنین شرایطی که تمامی توجهات به سوی جبهه‌ها معطوف شده و سپاه با تمام امکانات و نفرات خود مشغول مبارزه‌ای بی‌امان با دشمن است و عطر شهادت تمام فضای آن را در بر گرفته، آیت‌الله منتظری خطاب به حضرت امام می‌نویسد:

«سپاه پاسداران تقریباً به صورت اهرم گروهها و افراد درآمده، در برخوردها و تصفیه‌ها و عزل و نصب‌ها کمتر تقوی و خط اسلام و رهبر مطرح است، و بسا احياناً به جاي تصفيه افراد مشکوک يا مظنون، افراد صالح و مفيد تصفيه و حقوق آنان قطع مي‌شود، و پيش‌بيني مي‌شود اگر سپاه به اين وضع پيش برود در آينده نزديكي اين ارگان انقلابي متلاشي يا به صورت يك ارگان انتظامي بي‌خاصيتي درآيد. لازم است به هر نحو ممکن سپاه از گروه‌بازي نجات يابد و نمايندگي حضرت‌تعالی در آن به شکل فعال و مؤثر درآيد.» (پیوستهای خاطرات، صفحه ۱۰۶۵)

سؤال: آیت‌الله منتظری اطلاعات خود از وضعیت داخلی سپاه را چگونه به دست می‌آورد؟ به عبارت واضحتر، در این زمان معتمد ایشان در سپاه چه کسی بود؟ پاسخ: مهدی هاشمی!

اتفاقاً این زمان، هنگامی است که فعالیتهای خودسرانه سید مهدی در اوج قرار دارد و حساسیتهایی را نیز برانگیخته است. حال با توجه به این مسئله، با نگاهی دوباره به آنچه در نامه آیت‌الله منتظری راجع به سپاه آمده است، نکات مهمی دستگیرمان می‌شود. در این نامه، پس از آن که خطر «تصفیه افراد صالح و مفید» و «متلاشی شدن» سپاه به حضرت امام گوشزد می‌شود، سپس از ایشان در خواست می‌گردد تا ضمن «نجات سپاه از گروه‌بازی»، اقدام به فعال کردن «نمایندگی خود» در این ارگان انقلابی کنند.

بی‌تردید، معنا و مفهوم این سخن آن است که نمایندگی حضرت امام در سپاه آن گونه که باید و شاید، عمل نکرده و نمی‌کند و لذا باید تغییر و تحوّل در آن به وجود آید. حال اگر حضرت امام برای برطرف شدن نگرانی ترسیم شده تصمیم می‌گرفتند تا امر نمایندگی خود در سپاه را به آیت‌الله منتظری تفویض کنند، آن گاه چه اتفاقی می‌افتاد؟ جای هیچگونه شکّی نیست که ایشان نیز سید مهدی را به عنوان نماینده تام‌الاختیار خود در سپاه منصوب می‌کرد. به این ترتیب نه تنها خطر «تصفیه افراد صالح و مفید» از بین می‌رفت بلکه این افراد به نوعی مقدرات سپاه را نیز در دست می‌گرفتند. اما حضرت امام اعتنایی جدی به این توصیه آیت‌الله منتظری نکردند.

پس از اخراج مهدی هاشمی از سپاه و تعطیلی واحد نهضت‌های آن، آیت‌الله منتظری در نامه‌نگارهای خود به حضرت امام بیش از پیش فرماندهان و مسئولان سپاه را زیر انتقادات شدید خود قرار داد و آنها را به مسامحه‌کاری، به کشتن دادن جوانان، خطاهای جبران‌ناپذیر، بی‌اعتنایی به نظرات دیگران و خلاصه انواع و اقسام اتهاماتی که هر یک از آنها نه تنها برای برکناری بلکه برای محاکمه آنان در دادگاه نظامی کافی بود، متهم ساخت. ایشان طی نامه‌ای به تاریخ سوم جمادی‌الثانی ۱۴۰۴ هـ ق حدوداً مطابق سال ۱۳۶۳ چنین می‌گوید:

«اینجانب پس از اطلاع از جریان‌های مختلف داخل سپاه در طی بیش از یک سال و با اتکاء به گزارشهای مستند و بدون غرض از طرف افراد متدین و خیر احساس می‌کنم که سپاه با همه محسناتش و با این که خدمات ارزنده سپاه به انقلاب و کشور مغفول‌عنه نیست ولی مع ذلک با وضع فعلی فرماندهی و خط فکری که دارد مثل سابق قدرت جذب نیروهای لایق و با کفایت را ندارد و آثار آن در جبهه‌ها کاملاً محسوس است و با این که پس از رکود چندین ماهه جبهه‌ها مجدداً با توصیه‌های حضرت‌تعالی و دیگران جبهه‌ها گرم شد و نیروها سیل‌آسا سرازیر جبهه‌ها شدند ولی مسئله مهم کشف رمز عدم استفاده از این همه نیروی بسیج و مردمی است که فعلاً در جبهه جمع شده‌اند و بسیاری از آنان به خاطر نبودن طرحی صحیح، یا شهید و مجروح و اسیر و یا بیکار و سرگردان و ناامید از آینده وقت‌کشی می‌کنند، البته این حقیقت که جنگ جنگ است و دشمن مجهز به سلاحهای مدرن شرق و غرب می‌باشد قابل انکار نیست ولی آنچه موجب نگرانی و تأسّف است این که با این همه خلوص و فداکاری ملت و جوانان ما چرا مسئولین جنگ نسبت به حفظ جان آنان و تهیه تدارکات ممکنه از پیش و پیش‌بینی راه‌حلی برای مشکلات محتمله و تهیه طرحهای پخته و مطمئن که حتی‌المقدور تلفات کمتر و بازده بیشتر باشد اهتمام ندارند. سپاه که خود را صاحب اصلی جنگ و فتوحات احتمالی آینده می‌داند، تقریباً گرفتار یک نحو خودمحوری شده و اصلاً متخصصین نظامی و بچه‌های مخلص جهاد سازندگی را به حساب نمی‌آورد و بلکه آنان را تحقیر می‌نماید و بدون تهیه امکانات لازمه و پیش‌بینی شکست‌های محتمله و بی‌اعتنایی به اعتراضات و پیشنهادات متخصصین با عجله در چند محور حمله می‌کند و وقتی شکست می‌خورند و تنها در حمله خیر محتمل چند هزار شهید و بیش از ده هزار مجروح می‌شویم و عده‌ای هم

در جزایر معجون بدون امکانات و تدارکات لازمه محصور می‌شوند و هر آن احتمال تلف آنان می‌رود، تازه به فکر ساختن راه می‌افتند که اقلأً دو ماه طول می‌کشد...» (پیوستهای خاطرات، صفحات ۱۰۶۸-۷۰)

ملاحظه می‌شود که حجم سنگین حملات آیت‌الله منتظری بر سپاه کمتر از حملاتی که در جبهه‌های جنگ بر آن می‌شد نیست، منتهی این در عرصه سیاسی و روانی و آن در عرصه نظامی و جغرافیایی.

همان گونه که از متن نامه برمی‌آید، تاریخ نگارش آن به بعد از عملیات خیبر برمی‌گردد. این عملیات در منطقه عمومی هورالهویزه و با هدف تصرف جزایر معجون در خاک عراق صورت گرفت. معنای این سخن آن است که نیروهای نظامی ما اعم از ارتشی، سپاهی و بسیجی توانسته بودند تحت تدابیر و برنامه‌های اتخاذ شده از سوی شورایی عالی دفاع و فرماندهان بلندپایه، طی مدت سه سال پیش از این عملیات یعنی از اواخر سال ۶۰ الی سال ۶۳، نیروهای عراقی را که تا حاشیه‌های شهر اهواز به داخل خاک ایران نفوذ کرده بودند، تا پشت مرزهای خودشان عقب بنشانند و اینک دست به تعقیب آنها در داخل خاک عراق بزنند. کسب چنین موفقیت‌هایی، بهت و حیرت جهانیان را برانگیخته بود و در این میان بویژه سازمانها و کارشناسان نظامی کشورهای حامی عراق، از این مسئله، هم شگفت زده و هم نگران بودند. البته جای گفتن ندارد که رزمندگان دلاور ایرانی با از خودگذشتگی تمام و شهامتی بی‌نظیر و عشقی بی‌انتها به حضرت امام به عنوان نایب حضرت مهدی (عج) نقش اصلی را در کسب این پیروزیها داشتند اما آیا می‌توان نقش و تأثیر فرماندهان عالی‌رتبه و از جمله فرماندهان سپاه را در این مسئله نادیده گرفت؟ آیا واقعاً با تصویری که آیت‌الله منتظری از سپاه و فرماندهان آن و نحوه اداره این نهاد ارائه می‌دهد، اساساً امکان کسب چنین پیروزی‌هایی وجود داشت بویژه هنگامی که نقش سپاه را در آن شرایط بخوبی در نظر داشته باشیم؟

در اینجا مجدداً همان سؤال پیشین مطرح می‌شود: چرا آیت‌الله منتظری چنین تصویر و توصیفی از مسئولان و فرماندهان سپاه به حضرت امام ارائه می‌دهد؟ همان گونه که می‌دانیم در عملیات خیبر، رژیم بعثی برای اولین بار از سلاح‌هایی بهره گرفت که تا آن زمان کشورهای غربی در اختیار آن قرار ندادند. همچنین در این عملیات برای نخستین بار حجم عظیمی از انواع سلاح‌های شیمیایی علیه رزمندگان ما به کار گرفته شد و در واقع یکی از دلایل عدم دستیابی نیروهای ایرانی به تمامی اهداف از پیش تعیین شده، همین مسئله بود. البته با وجود تمامی این جنایات جنگی، نیروهای ایرانی توانستند مواضع خود را در بخش‌هایی از تصرفات تحکیم کنند اما به هر حال تلفات و خسارات زیادی را نیز متحمل شدند. این نکته نیز ناگفته نماند که در این عملیات شاهد یکی از پیچیده‌ترین و پیشرفته‌ترین عملیات مهندسی رزمی از سوی نیروهای ایرانی بودیم که با همکاری کلیه واحدهای دست‌اندرکار صورت گرفت. به عنوان نمونه احداث پل چند کیلومتری خیبر اقدامی کاملاً در خور تحسین بود و تعجب همگان را برانگیخت. به هر حال در چنین موقعیتی که به واسطه پشتیبانی‌های بیدریغ قدرتهای غربی و بی‌توجهی رژیم عراق به کلیه موازین انسانی بین‌المللی جنگ، نیروهای ایرانی علی‌رغم به دست آوردن پیروزی‌هایی، متحمل خسارات و تلفات نیز شده بودند، آیت‌الله منتظری فرصت را برای حمله به کادر فرماندهی و مسئولان بلندپایه سپاه مناسب می‌بیند.

حضرت امام در مقابل این نامه، چه واکنشی از خود می‌بایست نشان دهد؟ بی‌تردید افرادی که در آن زمان مسئولیت‌های فرماندهی در سپاه را بر عهده داشتند، از نگاه ایشان شایسته‌ترین افراد به شمار می‌آمدند و بدیهی است اگر حضرت امام فرضاً افراد شایسته‌تری را می‌شناختند، آنها را به مسئولیت‌های مزبور می‌گماردند. حال که از یکسو این افراد از نظر حضرت امام بهترینها بودند و از سوی دیگر آیت‌الله منتظری آنها را به انواع و اقسام نقص‌ها و اشکالات متهم ساخته بود، دو راه بیشتر در پیش روی «فرمانده کل قوا» باقی نمی‌ماند: یا می‌بایست از آیت‌الله منتظری بخواهد تا چنانچه ایشان افراد شایسته‌تری را سراغ دارند به جای افراد حاضر معرفی کنند یا آن که به طور کلی امر جنگ را به ایشان بسپارند تا اشکالاتی که در نامه مزبور آمده است، تحت نظارت و مدیریت آیت‌الله منتظری مرتفع شوند! در حقیقت نتیجه این هر دو کار، یکی بود ضمن آن که می‌دانیم اگر چنین اتفاقی می‌افتاد، افراد معتمد مورد نظر آیت‌الله منتظری برای بدست‌گیری مسئولیت سپاه پاسداران چه کسانی بودند.

اما حضرت امام از آنجا که هم از مسائل جنگ و کامیابیها و ناکامیهای آن بخوبی مطلع بودند و اقتضانات جنگ را نیز درک می‌کردند و هم شناخت دقیقی از آیت‌الله منتظری داشتند، راه سومی را برگزیدند و آن استمرار اداره امور جنگ از طریق شورایی عالی دفاع و نهادها و افراد مسئول بود. البته حضرت امام به دلیل شناخت خود از روحیات آیت‌الله منتظری، به آقای هاشمی رفسنجانی توصیه کرده بودند تا به ایشان در مورد بیان برخی مسائل که در افکار عمومی می‌توانست موجبات یأس و ناامیدی را فراهم آورد، تذکرات لازم را بدهند. البته آیت‌الله منتظری در واکنش به این تذکر نیز طی نامه‌ای که به حضرت امام می‌نویسد، مجدداً تلاش می‌کند تا امور جنگ را به سوی خود معطوف دارد:

«منظور این نیست که نباید جنگید منظور این است که از کجا باید حمله کرد و به چه نحو باید جنگید و آیا جان این همه جوانهای مردم که در اثر بی‌اعتنایی و بی‌احتیاطی و پخته نبودن طرحها و طراحی و نرساندن مهمات با تمکن و شناسایی نکردن منطقه تلف می‌شوند ارزش دارد یا نه و جواب مردم و معترضین را چه باید گفت و آیا هر چیزی به تخصص نیاز دارد ولی جنگ به تخصص نیاز ندارد؟» (پیوستهای خاطرات، صفحه ۱۰۷۱)

به طور کلی با توجه به متن خاطرات آیت‌الله منتظری تمایل ایشان به مداخله مستقیم در امر جنگ و در دست گرفتن مدیریت بخش‌های مختلف آن کاملاً مشهود است و تا آنجا که این امکان وجود داشت از آن کوتاهی نمی‌شد. به عنوان نمونه در زمینه جمع‌آوری و هدایت کمک‌های مردمی به جبهه‌ها، ایشان چنین نقشی را برای خود در نظر می‌گیرد:

«من روضه جبهه‌ها را زیاد می‌خواندم، روزنامه‌ها و رادیو تلویزیون تا حدی در اختیارمان بود، مردم هم پولهای زیادی می‌آوردند، هم برای آوارگان و هم برای کمک به جبهه‌های جنگ، مردم طلا می‌آوردند پول می‌دادند، گاهی من به آقای حاج شیخ محمد علی رحمانی که مسئول بسیج و هدایت کمک‌های مردمی به جبهه‌های جنگ بود (بیست میلیون، سی میلیون تومان پول می‌دادم که با توجه به ارزش ریال در آن زمان مبلغ سنگینی بود، به افراد دیگر و سایر مسئولین جبهه‌ها پول می‌دادم، یک روز مثلاً آقای علی شمخانی با یک عده از افسران آمده بودند اینجا که هر کدام مسئول قسمتهایی بودند، من آن روز به هر یک مقداری پول برای مخارج نیروهای تحت نظرشان و وسایلی که احتیاج داشتند دادم، خدا بیامرز دش مرحوم آقای حاج شیخ غلامرضا گلرخ هم در این مسائل نماینده من در جبهه‌ها بود، پولهایی به او می‌دادم می‌رفت در جبهه‌ها هم به ارتش و هم به سپاه کمک می‌کرد، بعد آقای حاج شیخ محمدعلی رحمانی نماینده من در جبهه‌ها شد که برای این کار ستادی تدارک دید و برای جبهه پولهای زیادی به ایشان می‌دادم... البته افراد دیگری هم برای جبهه پول و امکانات می‌فرستاد ولی خوب شاید چون مردم اعتماد داشتند یا در رادیو و تلویزیون بیشتر مطرح می‌شد کمک‌های خود را از این طریق می‌فرستادند، و برای تشویق آنها اخبار آن هم گفته می‌شد که مثلاً برای کمک به جبهه از طرف اهالی فلان جا یا فلان فرد مثلاً این مقدار پول در اختیار دفتر فلانی قرار گرفت، البته برای آوارگان هم می‌آوردند. اول جنگ ما به صورت موردی کمک می‌کردیم ولی بعد توسط ستادی که برای این منظور تشکیل دادیم و مرکز آن در تهران بود به جبهه‌های مختلف از ارتش و سپاه و جهاد کمک می‌شد و نیازهای آنها را در حد مقدور برطرف می‌کرد.» (۱۰) (خطرات، ص ۵۷۲-۳)

مسلماً تلاش در جهت جمع‌آوری کمک‌های مردمی و تشویق و تحریض هر چه بیشتر آنها برای افزایش این کمک‌ها و سپس سوق دادن این کمک‌ها به سوی جبهه‌ها کاری خداپسندانه و درخور تحسین و تقدیر است. در این باره جای هیچ شک و تردیدی نیست. اما همانگونه که از این مطلب برمی‌آید، آیت‌الله منتظری در جایی که امکان قرار دادن یک امر زیر نظر ایشان وجود داشته، به هیچ وجه از آن صرف‌نظر نمی‌کرد. در این زمینه آیا امکان نداشت ستادی تحت نظر شورایی دفاع تشکیل می‌شد و کلیه کمک‌ها و هدایا در آن متمرکز و طبق نظر آن شورا که از مسائل خرد و کلان جنگ و جبهه‌ها آگاه بود، به مصرف می‌رسید؟ مگر نه این که ایشان بر «فرماندهی واحد جنگ» (پیوسته‌های خطرات، صفحه ۱۰۵۹) به منظور نظم و قاعده یافتن امور آن تأکید داشت و مگر نه این که کمک‌های مردمی به جبهه‌ها - که نقش موثری در اداره امور جنگ داشت - نیز به هر حال در زمره مسائل مربوط به جنگ محسوب می‌شد. پس چرا در این زمینه ایشان قائل به مدیریت و فرماندهی واحد امور جنگ نبودند و رأساً به آن می‌پرداختند؟ آیا به جای این که در ملاقات با فرماندهان مختلف، به هر یک مقداری پول داده شود یا نماینده ایشان در جبهه‌ها، به صورت پراکنده به این و آن مقداری پول و کالا بدهند، بهتر نبود این حجم پول و کالا زیر نظر نهادهای مسئول قرار می‌گرفت تا به بهترین وجه به مصرف هزینه‌های جنگی می‌رسید؟ و نهایتاً این که آیا این نحوه عملکرد، قرینه‌ای بر این نیست که انتقادات و پیشنهادات ایشان در امور جنگ، با قصد و نیت خاصی مطرح و دنبال می‌شد؟

البته آیت‌الله منتظری در همان ابتدای جنگ نیز گامهایی را در جهت مداخله در امور جنگ و به نوعی قرار گرفتن در پست فرماندهی آن، برداشت. ایشان در حالی که هنوز بیش از سه ماه از آغاز تجاوز گسترده و سنگین ارتش بعث به خاک کشورمان نگذشته بود و نیروهای نظامی عراق همچنان به پیشروی خود در خاک ایران ادامه می‌دادند و در این سو نیز هنوز سازماندهی و تجهیزات لازم فراهم نیامده بود و وضعیتی کاملاً بحرانی و خطرناک وجود داشت، پس از آن که جمعی از اهالی اهواز بر اثر گلوله‌باران ارتش بعث به شهادت می‌رسیدند، متن تلگرافی به این شرح را خطاب به امام جمعه وقت و دیگر علمای خوزستان ارسال داشت که از رسانه‌های جمعی نیز پخش شد:

«کشتار مردم بی‌دفاع اهواز توسط ارتش رژیم صدام کافر، موجب تأسف شدید شد. البته فداکاری و از خودگذشتگی ملت، ارتش و سپاه اسلام، در تاریخ کم نظیر است، ولی همزمان با چنین روحیه و قدرتی در ارتش غیور و سپاه عزیز ما، خودداری از هجوم و حمله به دشمن غدار که کشور ما را اشغال کرده است برای ملت ما سؤال‌برانگیز شده. من نمی‌دانم جریانات موجود در جبهه را که از مجموعه آن نمی‌توان بسادگی گذشت، شورای عالی دفاع صریحاً به عرض رهبر انقلاب رسانده یا نه. شورای عالی دفاع توجه دارد که سیاست وقت‌کشی و مهلت تدارک نیرو به رژیم سفاک عراق دادن به قیمت ریخته شدن خون صدها جوان مسلمان و به وجود آمدن امید ادامه توطئه‌های شیطانی برای آمریکا تمام خواهد شد. اینجانب ضمن تسلیت به خانواده‌های داغ‌دیده و شهیدپرور خوزستانی، از حضرات علمای اعلام می‌خواهم مراتب را صریحاً به عرض رهبر انقلاب حضرت امام خمینی مدظله و به نظر مجلس شورای اسلامی رسانده و تا وقت نگذشته فکری اساسی جهت دفع قوای کفر و تجاوزگر بعث عراق بشود. به امید پیروزی قوای اسلام بر کفر. ۱۰/۱۰/۱۳۵۹» (پیوسته‌های خطرات، صفحه ۱۰۳۸)

اگرچه در روزهای نخست جنگ ناهماهنگیها و ناسازیهایی از سوی بنی‌صدر وجود داشت که نقش این مسائل به جای خود محفوظ است اما واقعیت آن است که در ماههای نخست تهاجم ارتش بعث، حتی با فرض بهترین شرایط موجود نیز اساساً سخن از «هجوم» نمی‌توانست در میان باشد و حداکثر کاری که امکان آن می‌رفت، سد کردن راه پیشرویهایی سریع دشمن به درون خاک ایران و جلوگیری از تصرف روستاها و شهرها بود. از طرفی حضرت امام با توجه به این که نمایندگان ایشان (آیت‌الله خامنه‌ای و مرحوم شهید دکتر چمران) در جبهه‌ها حضور داشتند و مرتباً درباره اوضاع و احوال جنگ گزارشهای لازم را می‌دادند و همچنین با عنایت به تشکیل جلسات مکرر شورای عالی دفاع و ملاقاتهای مستمر با فرماندهان بلندپایه نظامی، در جریان کامل امور جنگ قرار داشتند. اما با این همه ملاحظه می‌شود که از همان زمان آیت‌الله منتظری سعی دارد خود را کاملاً مطلع از مسائل جنگ و حضرت امام را فاقد اطلاع معرفی کند و طبیعتاً بدین وسیله خود را جانشین «فرمانده کل قوا» سازد.

در نامه‌ای که آیت‌الله منتظری در تاریخ ۱۳۶۴/۷/۱۶ به محضر حضرت امام نوشته و در آن از مسائل و مشکلات جنگ سخن به میان آمده است مجدداً ایشان ضمن آن که خود را کاملاً مطلع از مسائل جنگ جلوه می‌دهد و به نوعی حضرت امام را به بی‌اطلاعی از آنچه می‌گذرد و عدم حساسیت در قبال خون جوانان کشور و خسارات و تلفات ناشی از جنگ متهم می‌سازد، انتقادات شدیدی را نسبت به روال و روند جنگ مطرح ساخته و سپس به «فرماندهی جنگ» می‌پردازد: «بالاخره فعلاً مسئله جنگ تحمیلی مهمترین مسئله است و من مطلعم که بین ارتش و سپاه هم‌آهنگی وجود ندارد و هیچ یک زیر بار فرماندهی دیگر نمی‌روند و یکدیگر را قبول ندارند و فعلاً اثر موعظه و نصیحت هم موقت است. و جنگ بیش از هر چیز نیاز به فرماندهی واحدی که مورد پذیرش باشد دارد و الا تلفات زیاد و بازده بسیار کم خواهد بود. به نظر می‌رسد چون آقای خامنه‌ای تا اندازه‌ای از وضع جنگ و جبهه و ارتش با اطلاع است چه مانعی دارد فرماندهی حملات را ایشان عهده‌دار شوند و چنانچه بنی‌صدر مدتی در جبهه بود ایشان هم در وقت حملات کارهای تشریفاتی را رها و با رعایت تسرّ و احتیاط در جبهه‌ها باشند و مستقیماً نظارت و فرماندهی کنند و بلکه در آنجا با مشاهده اوضاع از نزدیک بتواند بسیاری از مشکلات را نیز حل نمایند. قدرت فرماندهی ایشان از آقای هاشمی بیشتر است...» (پیوستهای خاطرات، صفحات ۱۰۵۶-۶۰)

در ارتباط با این فراز از خاطرات آیت‌الله منتظری از این نکته درمی‌گذریم که آیت‌الله خامنه‌ای در ابتدای پیروزی انقلاب نماینده امام در وزارت دفاع بودند و از اولین روزهای جنگ به نمایندگی از سوی ایشان در جبهه‌ها حضور داشته و به اتفاق شهید بزرگوار دکتر چمران در اهواز مستقر بودند. بنابراین استفاده از عبارت «تا اندازه‌ای» در مورد ایشان بسیار بدور از واقعیت است زیرا اگر نگوئیم ایشان صاحب‌بطن‌ترین شخصیت سیاسی کشور در امور نظامی به حساب می‌آمدند بی‌تردید یکی از بارزترین آنها در این زمینه محسوب می‌شدند اما پس از سوء قصد منافقین به جان ایشان امام ملاحظات فراوانی را نسبت به سلامت جان آیت‌الله خامنه‌ای مبذول می‌داشتند. همچنین گذشته از مسائل مختلفی که آیت‌الله منتظری با نوع نگاه خاص خود در نامه فوق و در دیگر نامه‌هایی که پیرامون جنگ و مسائل آن می‌نگارد، مطرح می‌سازد، توجه به نکاتی که ایشان درباره فرماندهی عالی جنگ می‌گوید می‌تواند روشنگر بعضی مسائل باشد. آیت‌الله منتظری در این نامه، قدرت فرماندهی آیت‌الله خامنه‌ای را بیشتر از جناب آقای هاشمی می‌خواند و علی‌الظاهر خواستار انتقال فرماندهی جنگ و عملیاتها به ایشان است. به این ترتیب، در واقع به صورت صریح خواستار برکناری آقای هاشمی از فرماندهی جنگ می‌گردد. اما هنگامی که به توصیف ایشان درباره رئیس جمهوری وقت نیز توجه می‌کنیم، ملاحظه می‌شود که پیش از آن، صلاحیت ایشان را نیز به شدت زیر سؤال برده است چرا که «آقای خامنه‌ای تا اندازه‌ای از وضع جنگ و جبهه و ارتش با اطلاع است». طبعاً فردی که صرفاً «تا اندازه‌ای» مطلع از مسائل جنگ و اوضاع و احوال جبهه و نیروهای نظامی است نیز نمی‌تواند کاندیدای مطلوبی برای اداره امور جنگ باشد. گذشته از این، آیت‌الله منتظری در نامه دیگری، بکلی صلاحیت آیت‌الله خامنه‌ای را زیر سؤال قرار می‌دهد:

«... آقایان هاشمی و خامنه‌ای نیز علاوه بر این که در مسائل جنگ و جبهه‌ها تخصص ندارند با گرفتاریهای زیادی که دارند نمی‌توانند مسائل پیچیده جنگ و نیروها را حل کنند، و حتی گاهی گزارشهای دروغ و بی‌اساس هم به آنها داده می‌شود و حقایق تلخ داخل سپاه و جبهه‌ها را در اختیار آنان نمی‌گذارند، و چه فرصتهای خوبی که در اثر همین اهمال‌کاریها از دست رفته و می‌رود.» (پیوستهای خاطرات، صفحه ۹۷۷)

پس چه کسی برای تصدی این امر شایسته است؟ کسی که از مسائل مختلف مربوط به جنگ و جبهه‌ها و وضعیت نیروها و غیره و غیره اطلاع کافی داشته باشد. اما آن شخص کیست؟ «من مطلعم...!»

اگر صرفاً به همین چند نامه‌ای که آیت‌الله منتظری به عنوان اسناد و ضمیمات خاطرات خویش آورده است توجه کنیم و کلیه سخنان خصوصی ایشان با حضرت امام یا دیگر نامه‌ها و اطلاعیه‌ها و امثالهم را نادیده بگیریم، بخوبی و با وضوح تمام می‌توان فهمید که در تمامی این نامه‌ها، محور اصلی بحث ایشان طرح خود به عنوان فردی مطلع از مسائل جنگ و حتی بالاتر از آن، فردی دارای طرحها و نقشه‌های مشخص برای ادامه جنگ و کسب پیروزی قاطع و سریع، است. به عنوان نمونه ایشان در بخشی از نامه‌ای که پیش از این نیز از آن یاد شده و پس از عملیات خیبر به حضرت امام نگاشته بود، در نقش یک «استراتژیست نظامی» ظاهر می‌شود:

«... اطراف بصره همه خور است و شط است و رودخانه و مشکلات الی ماشاءالله، وانگهی فرضاً بصره فتح شود عراق فتح نشده است عراق بدون بصره مفروض است ولی عراق بدون بغداد فرض نمی‌شود و به جای ریختن این جوانان عزیز در خور و شط اگر دویرونی مجهز تهیه می‌شد یکی برای شکستن خط دشمن در جبهه مندلی و دیگر برای حرکت به طرف بغداد احتمال پیروزی بسیار قوی‌تر بود، از مندلی تا بغداد حدود صد کیلومتر است و اگر بغداد در تیررس تیرهای ما قرار بگیرد سقوط صدام تقریباً حتمی است...» (پیوستهای خاطرات، صفحه ۱۰۷۰)

ما در اینجا قصد نداریم تا به ارزشیابی این طرح نظامی برای فتح بغداد بپردازیم اما قبل از ادامه بحث تذکر یک نکته را ضروری می‌دانیم. آقای منتظری در جای جای خاطرات خود به صراحت مخالفت خود را با ادامه جنگ بعد از فتح خرمشهر اعلام می‌دارد و ورود به خاک عراق را مخالف رأی خود و نظر افسران و... می‌داند. حال چگونه فردی که اصولاً مخالف ورود به خاک عراق است، به یکباره طرح عملیاتی فتح بغداد را برای تصرف کامل عراق و سرنگونی رژیم بعثی می‌دهد؟! قطعاً کسی ایشان را به عنوان یک مقام مسئول وادار به ارائه یک طرح نظامی نکرده بود بنابراین یا اظهارات امروز ایشان در مورد مخالفت با ادامه جنگ بعد از فتح خرمشهر را باید مورد تردید قرار داد یا باید گفت آقای منتظری چندان هم براساس اعتقاد خود عمل نمی‌کرد هرچند موضوع جان هزاران نفر در میان بوده باشد.

بی‌شک در آن هنگام مسائل مختلف جبهه‌ها با توجه به جمیع جوانب در شورایی عالی دفاع مورد بررسی قرار می‌گرفت و درباره نحوه پیشبرد جنگ تصمیمات لازم اتخاذ می‌شد و طبیعی است آنچه آیت‌الله منتظری در طرح خود بیان می‌دارد از جمله ساده‌ترین و بلکه عامیانه‌ترین مسائل به شمار می‌آید که از نگاه فرماندهان جنگ دور نبوده لکن صرفاً با توجه به یکی دو عامل و نادیده گرفتن دهها و صدها عامل دیگر، امکان طراحی عملیاتی نظامی وجود نداشت. در هوشیاری و درایت حضرت امام همان بس که تمامی این فشارها را تحمل کردند اما تصمیمی که مصالح کشور را به خطر افتد نگرفتند. به هر حال ملت فداکار و قهرمان این مرز و بوم علی‌رغم تمامی سعی و تلاش دشمنان استقلال ایران برای به زانو درآوردن آن از طریق تحمیل جنگی همه جانبه، توانست تحت رهبری مدبرانه حضرت امام و با همت و تلاش کلیه رزمندگان و فرماندهان اعم از سپاهی و ارتشی، از این دوران سرافراز بیرون آید، هرچند در این راه متحمل خسارات و تلفات و ضایعات زیادی شد که این همه را باید بهایی دانست که برای حفظ شرافت و استقلال و آزادی خود پرداخت کرد. همچنین در این زمینه نمی‌توان مدعی شد تمامی طرح‌ها و برنامه‌های نظامی به اجرا درآمده در طول این سالیان بی‌نقص و اشکال بوده است و یا فرماندهان از هرگونه خطا و خصلتهای منفی مبرا بوده‌اند اما آنچه باید مد نظر همه قرار داشته باشد، برآیند کلی جنگ است که افتخارآفرین بوده و برای همیشه در تاریخ این کشور تابناک و درخشنده خواهد بود.

با این حال، تصویری که آیت‌الله منتظری از جنگ، فرماندهان و بویژه حضرت امام در خاطرات خود نشان می‌دهد، براستی ظلم و جفایی بزرگ در حق تمامی آنها محسوب می‌شود.

فراز و فرودهای قائم مقامی

فصل ششم

فراز و فرودهای قائم مقامی

چگونه آیت‌الله منتظری به عنوان فرد دوم کشور پس از حضرت امام مطرح می‌شود؟

آیا آیت‌الله منتظری مصداق قسمت اول اصل ۱۰۷ قانون اساسی بود یا قسمت دوم؟

معنای سکوت حضرت امام در قبال تعیین آیت‌الله منتظری به عنوان «رهبر آینده» چیست؟

آیا ادعای عدم اصالت نامه‌های ۶/۱ و ۸/۱ از دلایل و مستندات کافی برخوردار است؟

صفحات ۱۲۵-۱۸۲

ماجرای قائم مقامی آیت‌الله منتظری و حوادث و اتفاقاتی که حول و حوش آن به وقوع پیوست، یکی از مسائل مهم و در عین حال عبرت‌آموز در طول حیات نظام جمهوری اسلامی به شمار می‌آید. این مسئله در خاطرات ایشان، با نگاه تحلیلی خاص مورد بحث واقع شده است و لذا لازم می‌دانیم در اینجا به آن بپردازیم.

به طور کلی پس از پیروزی انقلاب، آیت‌الله منتظری به عنوان یکی از شخصیت‌های انقلابی پیرو حضرت امام که در زمان طاغوت نیز در جریان مبارزات رهبر انقلاب با رژیم پهلوی حضور داشت، مطرح شد. بدیهی است که ایشان، هم به لحاظ سابقه آشنایی و همراهی و هم به لحاظ فعالیت‌های مبارزاتی و علمی، مورد علاقه شدید حضرت امام قرار بود. البته این به معنای نادیده گرفتن علاقه حضرت امام به دیگر ارادتمندان، شاگردان، یاران و همراهان خود در آن زمان نیست.

کما این که پس از ترور آیت‌الله شهید مرتضی مطهری یا فوت مرحوم طالقانی و یا شهادت آیت‌الله دکتر بهشتی و شهدای محراب، میزان علاقه حضرت امام به آنها در رفتار و عبارات آن بزرگوار کاملاً مشهود بود.

یکی از نکاتی که توجه به آن برای درک بهتر روند شکل‌گیری مسائل و جریانات در سالهای بعد از استقرار نظام جمهوری اسلامی کاملاً ضروری است، فعالیت‌هایی است که در زمان اوجگیری نهضت اسلامی مردم ایران در سالهای ۵۶ و ۵۷ و همچنین در سالهای نخست بعد از پیروزی انقلاب برای تحت‌الشعاع قرار دادن شخصیت و رهبریت حضرت امام از سوی گروه‌های مختلف صورت می‌گرفت. به عنوان نمونه به یاد داریم که در تظاهرات ضدطاغوتی مردم در آخرین روزهای پیروزی انقلاب عکسهای بسیار زیادی از آقای شریعتمداری به صورت برنامه‌ریزی شده به صحنه تظاهرات فرستاده می‌شد به گونه‌ای که حتی بعضاً حجم این عکسها از تصاویر حضرت امام نیز فزونی می‌گرفت. به این ترتیب کاملاً مشهود بود که تحرکی حساب شده در جهت مطرح ساختن آقای شریعتمداری در عرض حضرت امام یا دستکم طرح وی به منظور ایجاد وضعیت چند رهبری در انقلاب در جریان است. همچنین به یاد داریم که سازمان مجاهدین خلق نیز تلاش زیادی را برای پخش گسترده پلاکاردها و آرم خود در تظاهرات می‌کرد و این همه در حالی صورت می‌گرفت که در حقیقت، آقای شریعتمداری و سازمان مجاهدین، کوچکترین نقشی در شکل‌گیری قیام مردمی علیه رژیم پهلوی نداشتند. همچنین پس از پیروزی انقلاب نیز این تحرکات ادامه یافت. یکی از بارزترین اقدامات در این راستا، تمرکز تبلیغاتی سازمان مجاهدین خلق بر روی مرحوم آیت‌الله طالقانی بود و به صورت کاملاً مشهودی این سازمان بدون آن که اعتقادی به مبانی فکری و سیاسی آیت‌الله طالقانی داشته باشد، باهدف «رهبرسازی» در کنار حضرت امام و بهره‌گیری از ایشان در جهت اهداف خود، دست به این اقدام می‌زد. البته آیت‌الله طالقانی پس از ناامیدی از هدایت این سازمان به مسیر صحیح، با هوشیاری و شجاعتی کم‌نظیر که از خصوصیات عناصر مخلص است در خطبه‌های نماز عیدفطر (۲/۷/۱۳۵۸) ضمن اعلام برائت و خطا دانستن حمایت خود از رهبران سازمان و محکوم کردن مواضع و رفتارها و عملکردهای لجوجانه آنان، تبعیت خود از حضرت امام خمینی را با صراحت اعلام داشت (۱۱). این موضع‌گیری در سال ۵۸ که سازمان منافقین خود را پیرو امام می‌خواند اما در خفا اهداف خود را دنبال می‌کرد بسیار حائز اهمیت بود زیرا با این شیوه منافقین توانسته بودند قشر وسیعی از جوانان را به خود جذب کنند چرا که هنوز ماهیت آنان برای نیروهای جوان جامعه روشن نشده بود. در مورد برخی شخصیت‌های دیگر از جمله مرحوم مهندس بازرگان نیز - البته در مقیاسی کوچکتر - شاهد تلاش‌هایی برای مطرح ساختن وی در کنار حضرت امام بودیم که این فعالیتها نیز به دلایل خاص خود با موفقیت همراه نبود.

حال سؤال این است که چرا چنین حرکت‌هایی صورت می‌گرفت؟ پاسخ این سؤال را باید در خصائص و ویژگی‌های شخصیت حضرت امام جست‌وجو کرد. ایشان با اعتقاد کامل به اصول و مبانی اسلامی و با هوشیاری و دقتی بی‌نظیر در هدایت انقلاب و با قاطعیتی مثال‌زدنی در پیشبرد اهداف نهضت اسلامی مردم ایران، رهبریت جامعه را بر عهده داشتند و به این ترتیب راه را بر ایجاد هر گونه انحرافی در حرکت اصیل انقلاب، مسدود ساخته بودند. بدین لحاظ افراد و گروه‌هایی که به هر دلیل با این مسیر و هدف موافق نبودند، برای آن که امکان و زمینه‌ای را برای تحقق اهداف خود فراهم آورند، بهترین و مؤثرترین کار بدین منظور را تلاش در جهت ساخته و پرداخته کردن وضعیت «تعدد رهبری» از طریق مطرح ساختن افرادی با تفکرات و روش‌های متفاوت، در عرض حضرت امام تشخیص دادند. در آن هنگام فرض این گروه‌ها آن بود که در صورت موفقیت در این راه، حداقل اتفاقی که روی می‌دهد ایجاد شکاف در رهبریت جامعه است که بخودی خود زمینه تضعیف و فروپاشی انقلاب و نظام را فراهم می‌آورد. البته بدیهی است با توجه به اتکای «رهبر دیگر» به نیروهای حامی خود، زمینه برای اعمال نفوذ بر وی نیز برای این نیروها کاملاً مهیا بود و از این طریق امکان جهت دهی به امور و سیاستها و عملکردها را کاملاً برای خود فراهم می‌دیدند.

به هر حال، علی‌رغم تمامی تلاش‌هایی که در این زمینه صورت گرفت، عظمت شخصیت حضرت امام و عشق و علاقه بی‌حد و حصر مردم به ایشان از یکسو و از سوی دیگر عدم اعتقاد و بی‌توجهی مردم به افراد و گروه‌هایی که خارج از خط رهبری و انقلاب قرار داشتند، موجب شد تا این تلاشها بی‌ثمر و ناکام بماند. در این حال آنها که به دنبال «رهبرسازی» در مقابل حضرت امام بودند به یک نکته بسیار مهم پی بردند و آن این که فضا و شرایط موجود، به هیچ وجه اجازه طرح فردی خارج از حوزه انقلاب را در مقابل حضرت امام نمی‌دهد و چنین نتیجه گرفتند که بنابراین باید به دنبال راه دیگری بود. این راه تغییر جهت نگاه از خارج به درون حوزه انقلاب و جست‌وجو برای یافتن فردی مناسب بدین منظور بود.

اما گذشته از آنها که برای دستیابی به مقاصد شوم و ضدانقلابی خود در صدد «رهبرسازی» در مقابل حضرت امام خمینی بودند، یک طیف دیگر را نیز در همان زمان می‌توان تشخیص داد که بواسطه دل‌نگرانی‌های عدیده برای استمرار حیات انقلاب و نظام نوپای جمهوری اسلامی، فکر و حواس خود را بر روی مسئله رهبری متمرکز ساخته بودند. به طور کلی گذشته از ساختار سیاسی شکل گرفته پس از انقلاب، که رهبری نقش محوری و اساسی را در آن بر عهده داشت، به لحاظ روانشناسی اجتماعی نیز، رهبر و نهاد رهبری از جایگاه بسیار مهمی در افکار عمومی برخوردار بود به گونه‌ای که استحکام و استمرار نظام از نگاه مردم، ارتباط مستقیمی با این نهاد داشت و این همه در حالی بود که انواع و اقسام توطئه‌های داخلی و خارجی از سوی دشمنان متوجه انقلاب و نظام شده بود. بدیهی است با توجه به جمیع شرایط، دلسوزان و دوستان انقلاب نیز به منظور اطمینان خاطر بخشیدن به مردم درباره نهاد «رهبری» به چاره‌اندیشی بپردازند. در این راستا مهمترین کاری که می‌بایست صورت گیرد آن بود که خدای ناکرده در صورت بروز هرگونه اتفاق ناگواری برای حضرت امام، جایگاه رهبری خالی نماند. این مسئله بویژه پس از آن که حضرت امام دچار عارضه قلبی سنگینی شدند و مدتی را در بیمارستان قلب گذراندند، از اهمیت بیشتری برخوردار شد زیرا به هر

حال، اگرچه بیان آن به صورت آشکار و واضح برای همگان اعم از مسئولان و مردم، سخت و سنگین بود اما در پس زمینه ذهنی همه آنها نگرانی‌هایی جدی درباره وضعیت جسمانی حضرت امام به وجود آمده بود. بنابراین لاجرم می‌بایست در فکر اتخاذ تدابیر و راه چاره مؤثری برای این مسئله برمی‌آمدند. در این زمان آیت‌الله منتظری از موقعیت سیاسی و حوزوی مناسبی برخوردار بود. ایشان به عنوان یکی از یاران برجسته حضرت امام محسوب می‌شد و بدین لحاظ گذشته از موقعیتی که در عرصه سیاسی کسب کرده بود، مورد علاقه و ارادت جامعه نیز قرار داشت. از طرفی آیت‌الله منتظری با اقدام به تأسیس مدارس مختلف حوزوی و بدست‌گیری ریاست عالی آنها و در عین حال ارجاعات فقهی حضرت امام به ایشان، در حال برخوردار شدن از موقعیت حوزوی برجسته و قابل توجهی نیز بود. همچنین تشکیل دفتر و ترتیب ملاقات‌های مردمی و صدور گاه و بیگاه پیامها و احکام مختلف (۱۲) به مناسبت‌های گوناگون نیز ایشان را عملاً درگیر در مسائل مملکتی و حکومتی ساخته بود. از طرفی نیروهای انقلابی و دلسوز از همان ابتدای انقلاب، حساب ویژه‌ای را روی آیت‌الله منتظری باز کرده بودند. حاج سید احمدخمدینی در «رنجنامه» به صراحت این نکته را به آیت‌الله منتظری خاطر نشان ساخته است:

«در سال ۵۸ من قائم مقامی رهبری شما را به خیال این که رضای خدا در آن است عنوان نمودم.» (رنجنامه، صفحه اول)

اما پس از عارضه قلبی حضرت امام و همچنین بحران‌های سیاسی سال ۶۰، ایشان به طور مشخص‌تری برای این منظور، مورد توجه این نیروها قرار گرفت و این همزمان بود با جلب توجه نیروهای مسئله‌دار و ضدانقلاب به سوی آیت‌الله منتظری برای پیگیری اهداف و اغراض خاص خویش. این همزمانی را با رجوع به تاریخ می‌توان مشاهده کرد. در واقع همین همزمانی رویکرد و برجسته شدن بیش از پیش نام و نقش آیت‌الله منتظری در جامعه را می‌توان به عنوان عاملی برای تأثیرگذاری سوء بر شخصیت و اخلاقیات ایشان به شمار آورد.

در چهارم اسفند ماه سال ۶۰، جمعی از اعضای دفتر اسناد انقلاب اسلامی به سرپرستی آقای سید حمید روحانی در قم با آیت‌الله منتظری دیدار و گفت‌وگو می‌کنند و ایشان طی سخنانی خواستار آن می‌شوند تا عموم هموطنان هر گونه اسناد و مدارکی را که در رابطه با انقلاب اسلامی در اختیار دارند، به دفتر اسناد انقلاب اسلامی تحویل دهند. خبر این دیدار در روزنامه کیهان به چاپ رسید. (۱۳) به دنبال آن، در روز هشتم اسفند ماه خبر دیگری در این روزنامه درج شد که بسیار حائز اهمیت است. در این خبر که مربوط به اطلاعیه دفتر آیت‌الله منتظری و درخواست از مردم برای همکاری در جمع‌آوری اسناد تاریخ انقلاب اسلامی است، نخستین بار دفتر ایشان، عنوان «آیت‌الله‌العظمی» را برای ایشان بکار می‌برد و از آن پس اطلاعیه‌های این دفتر نیز به عنوان «دفتر آیت‌الله‌العظمی منتظری» انتشار می‌یابد. (۱۴) در همین روز خبر دیگری در صفحه اول و دوم روزنامه کیهان با تیتراژ «هنمودهای آیت‌الله‌العظمی منتظری در مورد بسیج همگانی برای فراگیری علم و معرفت» به چاپ می‌رسد. همین خبرها در روزنامه جمهوری اسلامی نیز درج شدند. انتشار همزمان و همچنین نوع تنظیم خبر، حاکی از حرکتی است که در این زمان به صورت برنامه‌ریزی شده از سوی دفتر ایشان آغاز می‌شود.

در همین زمان، شاهد فعالیت جدی دفتر ایشان برای تنظیم خبر ملاقات‌های متعدد «آیت‌الله‌العظمی منتظری» با مسئولان و شخصیت‌های مختلف و ارسال آنها به مطبوعات و رادیو تلویزیون هستیم. در این میان روزنامه کیهان بیش از دیگر مطبوعات به بازتاب اخبار مربوط به ایشان همراه با چاپ عکس می‌پردازد. تورق روزنامه کیهان بویژه در سال‌های بین ۶۱ الی ۶۴ حاکی از اهمیتی است که مدیریت وقت آن برای آیت‌الله منتظری و انعکاس گسترده اخبار و مطالب مربوط به ایشان قائل است. این اهتمام تا بدانجاست که برآستی در مقاطعی حضرت امام تحت‌الشعاع آیت‌الله منتظری قرار می‌گیرد. این نکته را نیز فراموش نکنیم که در آن زمان روزنامه کیهان پرتیراژترین و اثرگذارترین روزنامه کشور بود. گاهی در یک شماره از این روزنامه، دو یا چند خبر از آیت‌الله منتظری همراه با عکس ایشان در صفحات مختلف درج می‌شد. همچنین اخبار دیدارهای متفرقه ایشان که هیچگونه ارزش خبری نداشت و در روزهای مختلف هفته انجام گرفته بود با هم ادغام می‌شدند و به صورت هفتگی از سوی دفتر تنظیم و در روزهای مشخصی - غالباً یکشنبه‌ها - در این روزنامه به چاپ می‌رسید. با توجه به این که این اخبار از سوی دفتر آیت‌الله منتظری تنظیم و ارسال و توسط مدیریت حاکم بر کیهان به صورت گسترده‌ای بازتاب می‌یافتند می‌توان نوعی همکاری تنگاتنگ را میان آنها مشاهده کرد. البته این که واقعاً این همکاری، حاصل یک سلسله هماهنگی‌های مدون بود یا به صورت نانوشته به مورد عمل قرار می‌گرفت، مسئله‌ای است که به صراحت نمی‌توان درباره آن به قضاوت پرداخت.

اما در این زمان چه کسانی در دفتر آیت‌الله منتظری و چه کسانی در روزنامه کیهان مستقرند؟ دفتر آیت‌الله منتظری به طور مشخص در اختیار سید هادی و سید مهدی قرار دارد و در این باره پیش از این به تفصیل سخن گفته شد. مسئله مهم، توجه به کادر مدیریت و تحریریه روزنامه کیهان در این زمان است. هنگامی که دکتر ابراهیم یزدی از سوی حضرت امام به سرپرستی مؤسسه کیهان منصوب شد، جمعی از نیروهای همفکر با خود را در این مؤسسه به کار گمارد و زمانی که وی از این مؤسسه رفت، تمامی این نیروها از آنجا نرفتند و بویژه در کادر هیأت تحریریه و شورای سردبیری باقی ماندند. در اواخر سال ۶۰، شاهد اضافه شدن نیروهای دیگری به این نیروها هستیم که تحت عنوان «روند جدایی از سازمان مجاهدین» معروف بودند. این که چه علل و عواملی باعث حضور آنها در روزنامه کیهان شد، بحث مفصلی را می‌طلبد که جای آن در اینجا نیست. اما مهم اینجاست که با ورود این نیروها به کیهان، مدیریت «روزنامه» و تحریریه آن به دست آنها افتاد و خط فکری آنها بر پرتیراژترین روزنامه کشور حاکم شد. این خط فکری نه تنها در تضاد با خط فکری نیروهای لیبرال مستقر در روزنامه قرار نداشت بلکه نقاط اشتراک فراوانی نیز میان آنها به چشم می‌خورد. بنابراین مجموعه‌ای نسبتاً هماهنگ در سردبیری و تحریریه روزنامه کیهان شکل گرفت. البته این به معنای فقدان نیروهای غیرهمفکر با این طیف در تحریریه روزنامه و همچنین حضور نیروهای اصیل در دیگر نشریات مؤسسه کیهان نیست اما «روزنامه» در واقع مهم‌ترین نشریه این مؤسسه و تریبون آن به شمار می‌آید. (۱۵)

تکرار این نکته ضرورت دارد که در آن هنگام آیت‌الله منتظری به عنوان معتمد حضرت امام و یک شخصیت انقلابی مطرح بود و لذا این که گفته می‌شود روزنامه کیهان اقدام به درج اخبار مربوط به ایشان می‌کرد، به هیچ وجه به معنای آن نیست که دیگر مطبوعات و رادیو تلویزیون اساساً توجهی به ایشان نداشتند. اما نقشی که روزنامه کیهان در آن زمان در افکار عمومی داشت و می‌توانست با نوع و گستره انعکاس اخبار مربوط به یک شخص، نه تنها بر افکار عمومی بلکه بر عملکرد دیگر رسانه‌ها در قبال آن شخصیت تأثیر بگذارد، نکته‌ای است که باید مورد عنایت واقع شود. به هر حال هنگامی که امروز آرشیو روزنامه کیهان در سالهای ۶۰ و ۶۱ به بعد را ملاحظه می‌کنیم بهتر می‌توانیم حرکتی سنجیده را که برای مطرح ساختن هرچه بیشتر آیت‌الله منتظری با هماهنگی دفتر ایشان صورت می‌گرفت، تشخیص دهیم. برای روشنتر شدن قضیه تنها به یک نمونه اشاره می‌شود.

حضرت امام در دهم شهریور ماه ۱۳۶۴ ملاقاتی با مدیران سه روزنامه پرتیراژ کشور داشتند. در این ملاقات ایشان ضمن ایراد بیاناتی در مورد نقش مطبوعات و چگونگی کارکرد آنها، خواستار آن می‌شوند که مطبوعات و رادیو تلویزیون از تکرار نام و اخبار مربوط به ایشان پرهیز کنند:

«من میل ندارم رادیو هر وقت باز می‌شود اسم من باشد... اشخاص شخصیت‌هایشان با خودشان است، این طور نیست که اگر اسمشان زیاد یا کم مطرح گردد شخصیتشان زیاد یا کم شود... من گفته‌ام که آن چیزهایی که مربوط به من است گفته نشود. من با آقایان کاری ندارم... اخبار روزنامه‌ها نباید تکراری باشد. آخر کسی با کسی ملاقات کرده، این چه خبر مهمی است؟»

به فاصله یازده روز بعد یعنی در تاریخ ۲۱ شهریور، آیت‌الله منتظری نیز دیداری با مدیران و اعضای روزنامه‌های صبح و عصر دارد. ایشان در این ملاقات هیچ اشاره‌ای به آنچه حضرت امام پیش از آن مطرح ساخته بود، ندارد و به طرح مسائلی دیگر می‌پردازد.

روزنامه کیهان تا روز ۲۳ شهریور، بیانات حضرت امام را به چاپ نمی‌رساند و در این روز بیانات ایشان و سخنان آیت‌الله منتظری را در یک شماره درج می‌کند با این تفاوت که بیانات حضرت امام در صفحه ۲۲ و سخنان آیت‌الله منتظری در صفحه ۲ روزنامه به چاپ می‌رسد. اما روزنامه کیهان به همین مقدار هم اکتفا نمی‌کند. این روزنامه طی چهار روز آینده به درج یک سلسله یادداشت در صفحه ۲ خود در تبیین مطالب عنوان شده از سوی آیت‌الله منتظری می‌پردازد و همچنین طی چندین شماره به درج مصاحبه‌ها و گزارش‌هایی که به همین منظور تدارک دیده بود، اقدام می‌کند.

البته بی‌توجهی و حتی تلاش برای تحت‌الشعاع قرار دادن رهنمودهای حضرت امام، بی‌ارتباط با تعارض آنها با سیاست‌های تبلیغاتی روزنامه کیهان نسبت به آقای منتظری نبود زیرا این روزنامه حتی اخبار کمک‌های ناچیزی را که از طریق آقای منتظری به جبهه‌ها می‌شد نیز درج می‌کرد و این سیاست صرفاً در مورد ایشان بکار می‌رفت.

در همین حال نیروهای انقلابی نیز از بزرگداشت و تکریم آیت‌الله منتظری فروگذار نمی‌کردند و در این سو نیز تلاش‌ها برای فراهم ساختن زمینه‌های لازم به منظور استمرار رهبری، در صورت بروز هرگونه حادثه و اتفاقی برای حضرت امام در جریان بود. از جمله این اقدامات، قائل شدن مقام مرجعیت برای آیت‌الله منتظری بود که آقای هاشمی رفسنجانی در خطبه‌های نماز جمعه به این امر اقدام کرد:

«از نظر صلاحیتها، دیدگاه‌های فقهی و سیاسی، آن موقع در قانون اساسی مرجعیت شرط رهبری بود، برای اولین بار در نماز جمعه تهران من آقای منتظری را «آیت‌الله‌العظمی» خطاب کردم. این یک کلمه تشریفاتی نبود بلکه حساب شده بود و مبنای فقهی داشت تا این که ایشان مرجع تقلید محسوب شوند.» (۱۶)

آقای هاشمی رفسنجانی همچنین در پاسخ به این سؤال که «مگر در حوزه علمیه مقاومت‌هایی وجود داشت؟» می‌گوید:

«ما با کسی بحث نکرده بودیم ولی می‌خواستیم زمینه‌سازی کنیم. امام هم احتیاط‌های خود را به ایشان ارجاع دادند، یعنی ایشان عملاً مرجع تقلید شدند. این یک کار لازم بود که باید می‌شد و ما انجام دادیم، بعدها به مجلس خبرگان رسید.» (۱۷)

خطبه نماز جمعه مورد اشاره آقای هاشمی رفسنجانی در مورخه ۶/۱/۶۱ ایراد شده و هرچند که ایشان برای نخستین بار در نماز جمعه از آقای منتظری به عنوان «آیت‌الله‌العظمی» یاد کرده است اما همان گونه که ذکر شد، حدود یک ماه پیش از آن دفتر آیت‌الله منتظری نسبت به این امر اقدام کرده بود. لذا در اینجا می‌توان مدعی شد که حرکت برنامه‌ریزی شده تشکیلات مهدی هاشمی بر حرکتی که آقای هاشمی رفسنجانی از آن یاد می‌کند بسیار پیشی داشت و متأسفانه نیروهای دلسوز چندان متوجه این موضوع یعنی پیوندهای پشت صحنه بیت آیت‌الله منتظری نبودند.

بنابراین ملاحظه می‌شود که دو حرکت به صورت ظاهراً هم‌عرض برای مطرح کردن آیت‌الله منتظری آغاز می‌شود و با قدرت و قوت نیز ادامه می‌یابد اما یک تفاوت اساسی و بنیانی میان آنها وجود داشت. حرکت نیروهای طرفدار و دلسوز انقلاب به منظور تضمین استمرار حرکت انقلاب و استحکام بنیانهای نظام نوپای جمهوری اسلامی بود ولی حرکت نیروهای مسئله‌دار و ضدانقلاب دقیقاً با هدف متضادی دنبال می‌شد یعنی به وجود آوردن زمینه‌ای برای سست کردن پایه‌های نظام و ایجاد اشکالات جدی در استمرار حرکت انقلاب. در حقیقت، نیروهای انقلاب، آیت‌الله منتظری را برای بعد از زمان حضرت امام در نظر داشتند، در حالی که نیروهای مخالف با حاکمیت دینی در ایران، ایشان را برای زمان حیات امام می‌خواستند.

به هر حال، شرایط و فضایی که بر اثر فعالیت این دو جریان به وجود آمد، نتیجه واحدی را در بر داشت و آن مطرح شدن جدی آیت‌الله منتظری بود و در این حال، حرکتها و رفتارهای شخص ایشان نیز کاملاً منطبق بر این وضعیت قرار داشت و بلکه بر شدت و حدت آن می‌افزود.

آیت‌الله مشکینی طی نامه‌ای که در پاسخ به نامه آیت‌الله منتظری می‌نگارد، بوضوح و روشنی این نکته را بیان داشته است. هنگامی که آیت‌الله منتظری در نامه خود تعارفاتی را در زمینه فراهم آوردن مقدمات قائم مقامی خود بیان می‌دارد، آیت‌الله مشکینی ریاست وقت مجلس خبرگان پاسخ می‌دهد: «و اما قولکم: با وجود حضرات آیات عظام تعیین آن جناب توهین به مقام رهبری و آیات است فتقول لا بأس بذلك في الجملة زیرا مقدمه آن را قبلاً عده‌ای از بزرگان در مصاحبه‌ها و روزنامه‌ها به جا آورده‌اند و خود جنابعالی نیز با اعلام آمادگی عملی برای مرجعیت و رهبری و انجام برخی از مقدمات هر دو امر اقدام فرموده‌اید...»

(پیوستهای خاطرات، صفحه ۹۲۳).

در این زمان تلاش محسوس صورت گرفته تا عنوان «رهبر آینده» به «قائم مقامی رهبری» تغییر یابد، هرچند منشأ این امر کاملاً مشخص نیست اما اولین خبری که با این عنوان منعکس می‌شود در روزنامه کیهان مورخ اول بهمن ماه ۱۳۶۴ است یعنی نزدیک به سه ماه بعد از تصمیم خبرگان رهبری. به این ترتیب با رسمیت یافتن قائم مقامی آیت‌الله منتظری، به مراتب زمینه‌های بهتر و متنوع‌تری برای توسعه تبلیغات حول ایشان به وجود آمد و این همه علی‌الظاهر نه تنها مخالف مصالح انقلاب و نظام و رهبری نبود بلکه دقیقاً در جهت آنها قرار داشت. از طرف دیگر آیت‌الله منتظری نیز بر دامنه فعالیتها و اظهارنظرها و موضعگیریهای خود در زمینه‌های گوناگون با نوع نگاه و روش خاص خویش افزود که نیازی به ارائه توضیحات بیشتر در این زمینه نیست. طبیعی است در این شرایط که «رهبری آینده انقلاب» مشخص گردیده است، حساسیت حضرت امام بر روی نحوه رفتار و عملکرد و همچنین اطرافیان و بیت آیت‌الله منتظری دو چندان شود به ویژه آن که حضرت امام فردی مانند سید مهدی را در کنار ایشان می‌دید و با توجه به فعالیتها و عملکردهای وی در گذشته و حال، بشدت راجع به آینده احساس نگرانی داشت. اگرچه آیت‌الله منتظری مدعی آن است که حضرت امام هیچگاه راجع به سید مهدی تذکری به وی نداده بودند (۱۸) ولی بر اساس آنچه در خاطرات آمده است نیز آقایان کروی، امام جمارانی و سید حمید روحانی در دو نامه خود، به اطلاع ایشان از موضع رهبر انقلاب درباره سیدمهدی اشاره دارند:

«شما علی‌رغم توصیه‌ها و تذکرات حضرت امام که از نجف درباره مهدی دید منفی داشت و نیز دوستان دلسوز، مهدی هاشمی را مسئولیت دادید و دست او را باز گذاشتید و در نتیجه دیدید که با بهره برداری سوء از امکانات به دست آورده به چه جنایاتی در ایران و افغانستان دست زد.» (پیوست‌های خاطرات، صفحه ۱۲۵۸)

«موضع امام علیه مهدی هاشمی در نجف اشرف که حتی به برادران روحانی نجف اجازه تحصن و اعتصاب برای نجات جان او را نداد آموزنده و پندآمیز است.»

(پیوست‌های خاطرات، صفحه ۱۲۵۹)

حساسیت ویژه حضرت امام نسبت به سیدمهدی در این زمان دقیقاً حاکی از ریشه‌دار بودن آن است، هرچند هنگامی هم که حضرت امام بصراحت و با تأکید خواستار تعقیب و محاکمه سید مهدی شدند، آیت‌الله منتظری تا آنجا که در توان داشت، به مقاومت در برابر این تصمیم پرداخت و در این چارچوب، هرگز چنین ادعایی را در نامه‌های خود به حضرت امام مطرح نمی‌ساخت که شما قبلاً نسبت به مهدی هاشمی حساسیت نداشتید. این حساسیت حضرت امام دقیقاً مبتنی بر حساسیت جایگاه رهبری و بیت و دفتر رهبری بود. همان گونه که می‌دانیم در ساختار نظام سیاسی کشور شخص رهبر از جایگاه بسیار رفیعی برخوردار است و مهمترین امور کشور مستقیماً مع‌الواسطه زیر نظر ایشان قرار دارد، لذا در صورتی که اطرافیان و معتمدین رهبری را افرادی فاقد صلاحیتهای لازم و بلکه اشخاص دارای ویژگیها و خصصتهای منفی و ناشایست تشکیل دهند، آن گاه حتی اگر رهبر شخصاً نیز از درایت و هوشیاری بالایی هم برخوردار باشد، به هر حال امکان تأثیرگذاری بر وی فراهم می‌آید. طبعاً نگرانی حضرت امام درباره آیت‌الله منتظری با توجه به شناختی که از ایشان و رفتارها و موضعگیریهای وی طی سالهای پس از انقلاب داشت، به مراتب بیشتر بود. از طرفی بیت و دفتر رهبری، مرکز و مخزن سرتیترین و مهمترین اخبار و اطلاعات مملکتی به شمار می‌آید و لذا افراد حاضر در آن باید از کسانی باشند که اعتماد صد در صد به آنها وجود داشته باشد. در این زمینه نیز حضرت امام نسبت به دفتر آیت‌الله منتظری نه تنها اعتماد لازم را نداشت بلکه بشدت نیز احساس نگرانی می‌کرد.

البته این احساس نگرانی مختص و محدود به حضرت امام نبود بلکه بسیاری از ائمه جمعه و نمایندگان مجلس خبرگان نیز در این احساس نگرانی با حضرت امام شریک بودند. آیت‌الله مشکینی این مسئله را در نامه خود به آیت‌الله منتظری صریحاً بیان می‌دارد:

«در خاتمه چون کلام بدینجا کشید جساراً معروض می‌دارد نظر اغلب دوستان برای روز مبادا شمایید، لکن با یک نگرانی از ناحیه بیت و بعضی حواشی آن جناب که متأسفانه به قول آن مرحوم، مراجع قبلی پس از مرجعیت گرفتار می‌شدند و شما قبل از آن، من در این باره لامتناه امرکم کلی می‌گویم پیوسته از دوستان صمیمی‌تان اظهار ناراحتی می‌شوم حتی در مجلس نیز مطرح شد و بی‌سر و صدا گذشت، و قبلاً هم پس از سمینار ائمه جمعه برخی به حقیر می‌گفتند به حضورتان گفته شود و اینان از دوستان مخلص آن جنابند و شما را برای اسلام می‌دانند و راضی نیستند شخصی که از آن عموم است در قبضه خصوص باشد. من به عقیده خود موقع را مغتنم دیدم و گفتم و بعد از این نیز خواهم گفت کائماً ما کان، من در عمر ۶۴ ساله‌ام از اصفهانی (ره) گرفته تا بعد، این گرفتاریها را درک کرده‌ام، و امید این که عرایضم نزد خودتان باشد و اگر درست هم نباشد مانند برخی اباطیل که می‌شنوید باگانی شود.» (پیوستهای خاطرات، صفحات ۹۲۳-۴).

متأسفانه آیت‌الله منتظری در آن شرایط به گونه‌ای تحت تأثیر سید مهدی و دیگر اطرافیان خود بود که به هیچ‌یک از این تذکرات دوستانه و مشفقانه وقعی نمی‌نهاد و بر مبنای تحلیلی که از سوی سید مهدی دریافت می‌داشت، تمامی این توصیه‌ها را یا ناشی از بدفهمی و یا ناشی از توطئه‌گری دیگران می‌پنداشت. از جمله مواردی که باعث شد تا اعتبار دفتر آیت‌الله منتظری به عنوان «دفتر رهبری آینده انقلاب» بشدت زیر سؤال رفته و به هیچ وجه برای مسئولیتی که در آینده متوجه آن بود، دارای صلاحیت شناخته نشود، ماجرای مک فارلین بود. ایشان در خاطرات خود این گونه درباره ماجرای مک فارلین و اقدامی که از سوی سید مهدی انجام گرفت سخن می‌گوید:

«البته افشای قضیه مک فارلین هم در مجله الشراعی لبنان که به وسیله سید مهدی انجام شد در تشدید این قضایا نقش داشت. آقایان برای خرید اسلحه روابط مخفیانه‌ای با آمریکاییها برقرار کرده بودند و مک فارلین مشاور رئیس جمهور آمریکا و همراهان او به طور مخفیانه به ایران آمده بودند و مذاکراتی صورت گرفته بود که با نامه‌های آقای منوچهر قربانی فر این مسائل برای ما کشف شد؛ آقای قربانی فر فتوکپی نامه‌های خود به آقای کنگرلو را به وسیله آقای امید برای من فرستاده بود و طبعاً جریان مک فارلین در بیت ما مطرح شد و موجب تعجب هم شد، تا این که یک روز آقای هاشمی رفسنجانی به قم آمد، به او گفتم چرا جریان مک فارلین را به من نگفتید؟ آیا من نامحرم بودم؟! یکدفعه ناراحت شد و گفت شما از کجا مطلع شدید؟ گفتم جن‌ها خبر دادند! گفت بنا داشتیم بعداً به شما بگوییم! بعداً حاج احمد آقا خمینی هم از من پرسید شما جریان مک فارلین را از کجا مطلع شدید؟ به او هم گفتم از راه جن‌ها! البته من قربانی فر را اصلاً ندیده‌ام و نامه‌های قربانی فر را ظاهراً سید مهدی توسط یکی از دوستانش به الشراعی رسانده بود، و آقایان با علم کردن این مسائل می‌خواستند به طرفهای آمریکایی خود بفهمانند که ما با طرفداران صدور انقلاب - به قول آمریکاییها تروریسم - و با مخالفان این مذاکرت و افشاکندگان آن برخورد کرده‌ایم؛ در همان زمان بسیاری از تلکسهای که روی تلکس منزل ما می‌آمد از این امور حکایت می‌کرد.» (خاطرات، صفحات ۶۰۸-۹).

ایشان در جای دیگر در مورد چگونگی اطلاع پیدا کردن از ماجرای مک فارلین می‌گوید:

«این ماجرا یک جریان سری بود، شخصی به اسم منوچهر قربانی فر، اهل ایران دلال و واسط خرید اسلحه و آدم ثروتمندی بود، این شخص رفته بود خارج و با همه اینها مربوط بود، با آمریکا و کشورهای خارج ارتباط داشت... بعد آقای قربانی فر دو تا نامه به آقای کنگرلو می‌نویسد که یکی ده صفحه و دیگری نوزده صفحه بود و فتوکپی آنها را خود آقای قربانی فر به عنوان این که من قائم مقام رهبری هستم به وسیله مرحوم آقای امید نجف‌آبادی برای من فرستاد و در واقع با نوشتن این دو نامه جریان را لو داد، چون آقای محسن کنگرلو به وعده‌هایی که به او داده بود عمل نکرده بود.» (خاطرات، صفحه ۵۸۷).

و درباره آشنایی «قربانی فر» و «امید نجف‌آبادی» چنین گفته شده است:

«آقای قربانی فر با مرحوم امید نجف‌آبادی از پیش از انقلاب مربوط بود.»

(خاطرات، صفحه ۶۰۸)

از مواردی که در بالا درباره ماجرای مک فارلین به نقل از خاطرات آیت‌الله منتظری گفته شد، می‌توان به این نتایج رسید:

- ۱- قربانی فر فتوکپی نامه‌های خود را به لحاظ آشنایی با امید نجف‌آبادی، صرفاً برای وی ارسال داشته است.
 - ۲- آیت‌الله منتظری و سید مهدی از طریق امید نجف‌آبادی از ماجرای مک فارلین آگاهی یافته‌اند.
 - ۳- مسئله مک فارلین در بیت آیت‌الله منتظری مطرح و در جمع مطلعان از این ماجرا مورد بحث و بررسی قرار گرفته است.
 - ۴- ماجرای مک فارلین، یک مسئله سری مربوط به نظام و در زمان جنگ بوده است.
 - ۵- طرفهای آمریکایی از این که می‌دیدند در این ماجرا ایران به وعده‌هایی که داده بود عمل نکرده و سرشان کلاه رفته است، بسیار ناراحت بودند. به همین لحاظ سعی در ایجاد یک جنجال سیاسی در داخل ایران داشتند تا بدان طریق بر شکست خود سرپوش بگذارند.
 - ۶- مقامات رسمی ایران از قرار دادن آیت‌الله منتظری در جریان این مسئله پرهیز کرده بودند و وقتی دریافتند ایشان از ماجرا مطلع شده، نگران شدند.
 - ۷- آخرین و مهمترین نکته این که آیت‌الله منتظری صریحاً اعتراف می‌کند سید مهدی هاشمی این ماجرا را به اطلاع منابع خارجی و مراکز خبری بیگانه رسانید. ما در اینجا قصد نداریم وارد ریز مسائل این ماجرا شویم چراکه از ابعاد بسیار وسیع و پیچیده‌ای برخوردار است. بنابراین در این زمینه نیز همانند موارد مشابه صرفاً به ارزیابی مسائل در چارچوب خاطرات آیت‌الله منتظری می‌پردازیم.
- ایشان اگرچه اعتراف دارد سید مهدی یکی از مسائل سری نظام را به اطلاع یک منبع خبری خارجی می‌رساند اما در هیچ جا اشاره‌ای به مخالفت خود با نفس این امر و برخورد با مهدی هاشمی به خاطر در پیش گرفتن این رویه ندارد.
- از طرفی، آیت‌الله منتظری درباره اطلاع یا عدم اطلاع حضرت امام به عنوان ولایت امر و رهبر از این ماجرا می‌گوید:
- «من درست نمی‌دانم که مرحوم امام(ره) در جریان این مسئله بود یا نه، ولی من پس از آن که این جریان را شنیدم رفتم به بیت مرحوم امام و جریان را برای حاج احمد آقا گفتم، او خیلی تعجب کرد که شما از کجا در جریان قرار گرفتید؟ گفتم: «از هر جا، بالاخره اجنه به من خبر داده‌اند!»، گفت: «خوب گاهی این اجنه‌ها که برای شما خبر می‌آورند، این خبرها را بنویسد و برای امام هم بنویسد!» گفتم: «بالاخره این گونه نیست که من در جریان قرار نگیرم.» ولی آقایان از این که من به طور کامل همه این جریان را می‌دانم، خیلی ناراحت بودند.» (خاطرات، صفحه ۵۸۸)

گذشته از این که در این جا نیز آیت‌الله منتظری سعی دارد حضرت امام را بی‌اطلاع از مسائل و دارای کانالهای ارتباطی ناکارآمد و ناکافی و در مقابل، خود را مطلع از تمامی امور و دارای ارتباطات وسیع و کارآمد جلوه دهد، نکات بسیار مهمتری در این فراز نهفته است که به آنها می‌پردازیم.

ما ابتدائاً فرض را بر این می‌گیریم که حضرت امام از ماجرای مک‌فارلین کاملاً بی‌اطلاع بودند و در مقابل، آیت‌الله منتظری و اطرافیان ایشان از جمله سید مهدی - به هر شکل - از این مسئله اطلاع داشتند. در این صورت وظیفه آنها چه بود؟ بی‌شک در صورتی که احتمال می‌دادند از این بابت ممکن است خطراتی متوجه انقلاب و نظام و میهن شود، می‌بایست بلافاصله «ولایت امر و مقام رهبری» را در جریان موقوف قرار می‌دادند. اتفاقاً آیت‌الله منتظری نیز می‌گوید: «پس از آن که این مسئله را شنیدم رفتم به بیت مرحوم امام» اما بلافاصله می‌افزاید: «و جریان را برای حاج احمد آقا گفتم!!! آیا واقعاً این پذیرفتنی است که آیت‌الله منتظری پس از اطلاع یافتن از یک مسئله بسیار مهم، از قم به تهران بیاید و به بیت حضرت امام برود ولی اصلاً با شخص ایشان ملاقات نکند و مسئله‌ای به این درجه از اهمیت را با حاج احمد آقا در میان بگذارد؟! آیا حتی یک مورد دیگر می‌توان در خاطرات ایشان یافت که آیت‌الله منتظری برای ملاقات با حاج احمد آقا، به بیت حضرت امام رفته باشد؟ تا آنجا که از متن خاطرات برمی‌آید و منطقاً و عقلاً نیز چنین به نظر می‌رسد، آنجا که صرفاً قرار بر ملاقات میان آیت‌الله منتظری و حاج سید احمد بود، حاج سید احمد به قم و بیت ایشان می‌رفت و نه بالعکس. چگونه است که در این یک مورد قضیه وارونه شده است؟! از طرفی مگر نه آن که ایشان حاج سید احمد و دیگر اطرافیان حضرت امام را متهم به آن می‌کند که اطلاعات واقعی را از رهبر انقلاب مکتوم نگه می‌داشته‌اند و به نوعی ایشان را کانالیزه کرده بودند و مگر نه آن که ایشان حاج سید احمد و آقای هاشمی رفسنجانی را متحد و همدست با یکدیگر قلمداد می‌کرده است؟ بنابراین آیا این عاقلانه است که ایشان از قم به تهران بیاید و به بیت حضرت امام برود و آن گاه مسئله مک‌فارلین را که آقای هاشمی رفسنجانی در آن نقش داشته است، صرفاً به حاج سید احمد آقا بگوید؟!

به طور کلی باید گفت آنچه آیت‌الله منتظری در این زمینه بیان می‌دارد، به دلایل عقلی و با توجه به رویه‌هایی که ایشان در خاطرات خود بارها تکرار می‌کند، یک خلاف واقع بین و آشکار است. حقیقت جز این نمی‌تواند باشد که، یا ایشان به بیت حضرت امام آمده و با شخص رهبر انقلاب ملاقات کرده است یا آن که اساساً ایشان به تهران نیامده است. اما اگر فرض را بر ملاقات ایشان با حضرت امام بگذاریم، آن گاه یا حضرت امام قبل از این ملاقات نیز از ماجرای مک‌فارلین مطلع بوده یا آن که ایشان حضرت امام را در جریان قرار داده است. قدر مسلم آن است که به هر صورت آیت‌الله منتظری پس از این ملاقات اطمینان داشته است که «رهبر انقلاب» و «ولی فقیه» در جریان مسئله قرار دارد.

حال که چنین است، آیا این وظیفه ولی فقیه نیست که به تصمیم‌گیری در این باره بپردازد؟ آیا احتمال این که حضرت امام، قصد سازشکاری با آمریکا را داشته باشد، وجود داشت؟! در این میان سؤال مهم و اساسی آن است که سید مهدی بر مبنای چه ضرورت یا به عبارت بهتر بر مبنای چه تفکری، این خبر را به اطلاع «الشرع» رسانید؟ آیا اگر سید مهدی در این زمینه احساس تکلیف می‌کرد نمی‌بایست شخصاً به حضور امام می‌رسید و مسئله را به اطلاع ایشان می‌رساند و در صورت امکان پذیر نبودن این امر، از آیت‌الله منتظری می‌خواست تا نسبت به این امر اقدام کند؟ مگر نه آن است که آیت‌الله منتظری مدعی است سید مهدی از مقلدان و مریدان و ارادتمندان حضرت امام بوده است؟ و مگر نه آن که مهدی هاشمی از رفتن آیت‌الله منتظری به خدمت حضرت امام مطلع بوده است، پس در این صورت چرا «الشرع» بر «ولی فقیه» ترجیح داده شد؟ و چرا آیت‌الله منتظری نه تنها در آن زمان به حمایت از این اقدام برخاست و از طرد و توبیخ وی خودداری کرد بلکه در حال حاضر نیز این مسئله را محکوم نمی‌کند و به نوعی آن را مایه افتخار نیز به شمار می‌آورد؟

این واقعه در کنار انبوه مسائل دیگری که تا آن زمان رخ داده بود بوضوح نشان داد که با توجه به نقش محوری سید مهدی و یاران او در دفتر آیت‌الله منتظری، این دفتر دارای نقشه‌ها، اعوجاجات و انحرافات عدیده و عمیقی است که به هیچ وجه قابلیت‌های لازم برای قرار گرفتن در جایگاه «دفتر رهبری آینده انقلاب» را ندارد. در واقع به دنبال این تحرک سید مهدی، ثابت شد که این شخص برای پیشبرد اهداف خود نه تنها دست به اقدامات تروستیستی، جمع‌آوری سلاح و مهمات، جعل اسناد، اعلامیه‌پراکنی و اختلاف‌افکنی با بهره‌گیری از امکانات داخلی می‌زند بلکه باحتی با منابع خارجی «مسئله دار و مشکوک» نیز ارتباط برقرار می‌کند. بنابراین «تظهير دفتر و دامن» آیت‌الله منتظری از این کژی و کژرفتاری کاملاً ضرورت داشت و حضرت امام برای حفظ ایشان به این امر قیام کرد. در مورد مسائل مربوط به سید مهدی و گروه او که اطراف آیت‌الله منتظری را احاطه کرده بودند و نهایتاً چگونگی حل این معضل، در فصل سوم به طور مشروح مطالبی بیان شد و نیازی به بازگویی آنها نیست.

به طور کلی حضرت امام با پیگیری این مسئله تا حل نهایی آن، علاوه بر زدودن تبعات منفی حضور سید مهدی در اطراف آیت‌الله منتظری، هدف دیگری را نیز دنبال می‌کرد و آن آگاه و متنبه شدن ایشان از غفلتهایی بود که موجب بروز چنین وضعیتی در دفتر و بیتشان شده بود. در واقع حضرت امام امید داشت با روشن شدن مسائل، تضمینی برای حفظ سلامت دفتر و بیت «رهبری آینده انقلاب» به وجود آید و بهترین تضمین برای این منظور «درک صحیح» آیت‌الله منتظری از مسائل بود. اما علی‌رغم تمامی تلاشی که حضرت امام در این زمینه کرد، همان گونه که از نحوه برخورد آیت‌الله منتظری با جریان دستگیری و محاکمه سید مهدی و گروه او، پیداست ایشان نائل به این درک نشد و همه مسائل را در قالب توطئه‌های حساب شده علیه خود، تحلیل و ارزیابی کرد.

با این همه پس از حل مسئله سید مهدی، نگرانیهای حضرت امام در مورد بیت رهبری آینده انقلاب تا حدی فروکش کرد و لذا با ابراز ملاحظت و محبت به ایشان، سعی در ترمیم و حفظ شأن و موقعیت شخص آیت‌الله منتظری داشت و این مسئله با توجه به آنچه در خاطرات ایشان آمده نیز کاملاً مشخص است. ولی

متأسفانه آیت‌الله منتظری در مورد این نحوه رفتار حضرت امام نیز نتوانست به تحلیل درستی دست یابد و در خاطرات خود به نوعی به بازگویی آنها می‌پردازد که گویی حضرت امام از سر انفعال و پشیمانی یا خدای ناکرده عدم صداقت چنین رفتاری را با ایشان در پیش گرفت.

اگرچه امام حتی تا پس از ماجرای سید مهدی خود را مقید به رعایت تصمیم خبرگان درباره «رهبری آینده انقلاب» می‌دانست و امیدواریهایی را به شخص آیت‌الله منتظری داشت و هرچند که پس از ماجرای سید مهدی نیز همچنان بعضی مسائل حول و حوش ایشان در جریان بود و موضعگیری‌های خاص ایشان نیز همچنان ادامه داشت اما در اواخر سال ۱۳۶۷ و اوایل سال ۱۳۶۸، اتفاقی افتاد که در واقع تمامی امید حضرت امام به آیت‌الله منتظری را منقطع و حجت را بر ایشان تمام کرد. این واقعه، انتقال مجدد یکی از مسائل سری کشور از طریق دفتر آیت‌الله منتظری به یک منبع خبری بیگانه و بسیار مسئله‌دار یعنی رادیو بی.بی.سی بود.

همان‌گونه که آیت‌الله منتظری نیز در خاطرات خود بیان داشته، پس از تهاجم نیروهای سازمان منافقین با پشتیبانی ارتش عراق به داخل ایران، حضرت امام حکمی را درباره بررسی مجدد پرونده منافقین زندانی که همچنان بر سر موضع خود بودند و صدور محکومیت اعدام برای کسانی که برنامه شورش در زندان، همزمان با برنامه‌های بیرون سازمان داشتند، صادر کردند. البته درباره زمینه‌ها و دلایل صدور این حکم بحث مفصلي می‌توان کرد اما به اختصار می‌توان به وضعیت کلی نیروهای نظامی ایران در جبهه‌ها، روحیه مردم در داخل کشور به واسطه انعکاس تحولات جبهه‌ها، تبلیغات وسیع درباره پیشروی‌های عراق از سوی رادیوهای بیگانه، ورود مستقیم آمریکا به صحنه جنگ با ایران از طریق هدف قرار دادن هواپیمای مسافربری، پیشروی نیروهای منافقین به داخل خاک ایران و تصرف چند روستا و شهر اسلام‌آباد غرب، انتقال اخبار مربوط به تحولات جبهه‌ها و ورود منافقین به داخل خاک ایران، بروز تحركات و تشهایی در زندان با سردمداری عناصر بر سر موضع منافقین، آغاز فعالیت برخی هواداران منافقین در سطح جامعه و ایجاد حرکتی برای برپایی آشوب و شورش در سطح شهرها، انتشار پیامهای مستمر سازمان منافقین از طریق رادیوهای متعلق به آنها و ترغیب و تحریک مردم به شورش، اشاره داشت.

در چنین اوضاع و احوالی حضرت امام بر مبنای دیدگاه فقهی خود، از مسئولان مربوطه خواستند تا ضمن بررسی مجدد وضعیت منافقین در زندان، آن دسته از این افراد را که همچنان بر سر موضع تشخیص می‌دهند، به عنوان نیروهای داخلی یک سازمان محارب که با استفاده از فرصت، در صدد آشوبگری و تحریک دیگران به شورش هستند، اعدام کنند.

آیت‌الله منتظری در خاطرات خود با اشاره به حمله «مجاهدین خلق» با پشتیبانی عراق می‌گوید:

«آنچه باعث شد من آن نامه را بنویسم این بود که در همان زمان بعضی تصمیم گرفتند که یکباره کلک مجاهدین را بکنند و به اصطلاح از دست آنها راحت شوند، به همین خاطر نامه‌ای از امام گرفتند که افرادی از منافقین که از سابق در زندانها هستند طبق تشخیص دادستان و قاضی و نماینده اطلاعات هر منطقه، با رأی اکثریت آنان اگر تشخیص دادند که سر موضع هستند اعدام شوند... این نامه منسوب به امام تاریخ ندارد؛ اما این نامه روز پنجشنبه نوشته شده بود، روز شنبه توسط یکی از قضات به دست من رسید و آن قاضی بسیار ناراحت بود، من نامه را مطالعه کردم خیلی نامه تندي بود که در عکس‌العمل عملیات مجاهدین خلق در مرصاد نوشته شده بود و شنیده شد به خط حاج احمد آقااست.»

(خاطرات، صفحه ۶۲۳)

آنچه در بالا آمد در واقع ابتدای مطالبی است که آیت‌الله منتظری درباره مسئله مربوط به اعدام منافقین بر سر موضع می‌گوید. اما با دقت در همین چند سطر ملاحظه می‌شود که موضع ایشان درباره «نامه حضرت امام» مشخص نیست. آیت‌الله منتظری ابتدا از این «نامه» تحت عنوان «نامه‌ای از امام گرفتند» یاد می‌کند که گذشته از مسائل جانبی موجود در این عبارت، حاکی از آن است که ایشان به هر تقدیر این نامه را متعلق به حضرت امام می‌دانند. در ادامه ایشان این «نامه» را «نامه منسوب به امام» می‌خواند که معنای چنین عبارتی کاملاً مشخص است. در سومین مرحله ایشان مدعی می‌شود این نامه «به خط حاج احمد آقااست» بدون این که هیچگونه اظهارنظر دیگری درباره اطلاع یا عدم اطلاع حضرت امام از نگارش این نامه بکنند.

به این ترتیب ملاحظه می‌شود که موضع ایشان در قبال یک مسئله ساده، تا چه حد دچار ابهام و اعوجاج است. چرا چنین است؟ دلیل اصلی آن را باید در اهداف و اغراضی دانست که اساساً از تنظیم و نگارش خاطرات ایشان دنبال می‌شود و یکی از مهمترین آنها، به زیر سؤال بردن شخص حضرت امام و خرد کردن شخصیت ایشان نزد خوانندگان و همچنین مشوه نشان دادن بیت و دفتر حضرت امام است. به عنوان نمونه تنها به همین یک عبارت، توجه کنید:

«بعضی تصمیم گرفتند که یکباره کلک مجاهدین را بکنند و به اصطلاح از دست آنها راحت شوند، به همین خاطر نامه‌ای از امام گرفتند که افرادی از منافقین که از سابق در زندانها هستند... و سر موضع هستند اعدام شوند...»

محتوایی که در این عبارت مستتر است و خودبخود به ذهن خواننده متبادر می‌شود، عبارتند از:

۱- «کلک مجاهدین را کندن» و «از دست آنها راحت شدن» حاکی از بی‌اعتنایی به تمامی مسائل و عمل کردن بر مبنای خوی جنایتکارانه و خونریزانه توسط بعضی افراد است.

۲- این افراد جنایتکار و خونریز، نقش تصمیم گیرنده را داشته‌اند.

۳- جنایتکاران، اطراف امام را گرفته بودند و بر رأی و عملکرد امام تأثیر صد در صد داشتند.

۴- حضرت امام براحته نامهای مطابق میل «بعضی افراد» را نگاشته و به آنها داده است.

۵- حضرت امام نسبت به ریختن خون افراد بیگناه کاملاً بی تفاوت بوده است.

۶- هنگامی که در مورد مسئله‌ای که مربوط به جان تعدادی انسان است، «بعضی افراد» قادرند بسادگی از حضرت امام نامه و فرمان بگیرند، بنابراین در بقیه موارد تکلیف روشن است.

حال این عبارت را مقایسه کنید با عبارتی که در این خاطرات درباره خود آیت‌الله منتظری بیان شده است:

«بالاخره من احساس کردم که این شیوه درستی نیست تصمیم گرفتم یک نامه به امام بنویسم... فکر می‌کردم که بالاخره به من می‌گویند قائم مقام رهبری، من در این انقلاب سهمی بودم، اگر یک نفر بیگناه در این جمهوری اسلامی کشته شود من هم مسئولم...» (خاطرات، صفحه ۶۲۸)

به این ترتیب چنین به خوانندگان القاء می‌شود که در حالی که حضرت امام نسبت به جان صدها انسان، کاملاً بی‌اعتنا و بی‌خیال است، آیت‌الله منتظری حتی نسبت به کشته شدن یک نفر بیگناه، بشدت حساس بوده و خود را مسئول می‌شمارد.

اما ایشان به همین مقدار بسنده نمی‌کند و پس از حضرت امام، به سراغ «بعضی افراد» می‌رود. در واقع هنگامی که گفته می‌شود «نامه منسوب به امام» معنای آن این است که «جمعاً» دست به کار جعل این نامه زده‌اند تا بر مبنای آن «کلک مجاهدین را بکنند». این که اینان کیستند و یا چه مقامها و مسئولانی‌اند، مشخص نیست اما به هر حال «مجموعه‌ای» هستند که برای پیشبرد اهداف خود دست به جعل دستخط حضرت امام می‌زنند و خونریزی می‌کنند و قس علی‌هذا. در آخرین مرحله، آیت‌الله منتظری براساس یک «شنیده» که هیچ سند و مدرک و نشان دیگری از آن بدست نمی‌دهد، سید احمد را به عنوان نویسنده نامه مطرح می‌سازد بدون این که هیچ توضیح دیگری در این باره ارائه دهد.

به این نکته باید توجه کرد که آیت‌الله منتظری در زمان بیان خاطرات خود، به هر حال باید یک نظر واحد را درباره این نامه داشته باشد هرچند که این نظر با نظر قبلی ایشان تفاوت کند. بلی، ایشان می‌توانست اظهار دارد که در آن زمان، این نامه را واقعاً متعلق به حضرت امام می‌دانسته اما در حال حاضر در اصالت نامه شک دارد و لذا آن را «منسوب» به حضرت امام می‌داند. ولی چنین چیزی عنوان نشده است. بلکه در ابتدا، نامه - به هر تقدیر - متعلق به حضرت امام دانسته شده و چند جمله آن طرفتر، نامه «منسوب به امام» خوانده می‌شود. این یک تناقض آشکار است.

چرا چنین تناقضی در این گفتار روی داده است؟ علت آن است که اگر اصالت این نامه مورد تأیید قرار می‌گرفت و - به هر تقدیر - متعلق به حضرت امام دانسته می‌شد، آن گاه این امکان از بین می‌رفت که اطرافیان حضرت امام را متهم به جعل نامه و نگارش نامه توسط خود و جا زدن آن به عنوان نامه حضرت امام ساخت. و اگر این نامه به طور کلی جعلی و ساخته و پرداخته «بعضی افراد» یا «سید احمد» تلقی می‌شد، در مراحل بعدی هنگامی که ایشان به نامه‌نگاریهای خود با حضرت امام یا ملاقاتهای خود با ایشان اشاره می‌کرد، خلاف واقع بودن این ادعا کاملاً محرز می‌شد چرا که طبعاً اگر این نامه از سوی حضرت امام نبود، هنگام طرح مسئله با ایشان، قاعدتاً حضرت امام با تعجب راجع به چند و چون ماجرا سؤال می‌کردند. از طرفی اعلام قطعی این که نامه از سوی حضرت امام نبوده است، امکان مشوه ساختن چهره و شخصیت ایشان را نیز از بین می‌برد و لذا با هدف کلی از نگارش این خاطرات، در تضاد بود. همچنین در این صورت، انتساب بعضی ویژگیها و خصصتهای منفی به حضرت امام در سالهای آخر عمرشان مانند تندخویی و عصبانیت، بی‌حوصلگی، بی‌توجهی مفرط به مسائل و مهمتر از همه قرار داشتن تحت تأثیر و تسلط «بعضی افراد» نیز میسر نبود.

حال اگر دقت کنیم متوجه می‌شویم اهداف چندگانه‌ای که از این تناقض‌گویی دنبال می‌شود، دقیقاً در مرحله بعد، یعنی هنگام پرداختن به مسئله برکناری، تماماً مورد نیاز بوده است و در واقع بخش مربوط به منافقین، مقدمه‌ای برای ورود به بخش بعدی است. در این بخش باید به خواننده القاء شود که اطرافیان امام براحتی دست به جعل نامه می‌زده‌اند، امام تحت تأثیر کامل اطرافیان خود قرار داشته، امام از اعصاب و روان طبیعی برخوردار نبوده است و قس علی‌هذا، تا هنگامی که به بررسی ماجرای برکناری پرداخته می‌شود، ذهن خواننده آمادگی پذیرش اتهاماتی که برای توجیه آن مسئله به شخص امام و اطرافیان ایشان زده می‌شود را داشته باشد.

اما از آنجا که آیت‌الله منتظری در این فراز، قصد بهره‌گیری بیش از اندازه از مسئله «نامه» را داشته است، لذا بناچار به عرصه تناقض‌گویی درباره آن افتاده و خوشبختانه آنجا که پای تناقض‌گویی به میان آید خوانندگان بخوبی قادر به تشخیص اغراض و مقاصد واقعی گوینده و نویسنده می‌شوند. حال اگر به این نکته توجه داشته باشیم که تنها در مطلع و آغاز این بحث، تا این حد قصد سوءاستفاده از یک موضوع وجود دارد، آن گاه می‌توانیم نسبت به بقیه مسائلی که در این زمینه مطرح می‌شود و غالباً متکی به «شنیده شد» و «گفته می‌شود» و امثالهم است نیز قضاوت بهتری داشته باشیم. به عنوان نمونه در حالی که ایشان از ریز سؤال و جوابی که با یکی از منافقین در زندان یکی از شهرستانها به عمل آمده و در نهایت منجر به اعدام وی گردیده است، خبر می‌دهد، اما تعداد کل اعدام شدگان را بین «دو هزار و هشتصد تا سه هزار و هشتصد نفر» (خاطرات، صفحه ۶۲۸) یعنی با هزار نفر اختلاف بیان می‌دارد. به فرض که ایشان هنگام بازگویی خاطرات خود، عدد دقیق اعدام شدگان را به خاطر نداشته است اما مگر نه آن که در مقدمه خود ایشان بر این خاطرات اذعان می‌شود:

«کتاب حاضر تنظیم شده این جلسات است که در زمان حصر به دفعات مورد بازبینی و اضافات لازم از ناحیه اینجانب قرار گرفته...» (خاطرات، صفحه ۵۰).

بنابراین آیا امکان بیان رقم دقیق اعدام شدگان نبود؟ در واقع جز این نیست که ایشان، یا کتاباً و یا شفاهاً از این مسئله مطلع شده است و در هر صورت امکان رجوع به گزارش کتبی یا افرادی که این مسئله را بیان داشته‌اند، برای ایشان وجود داشته است. لذا با توجه به این که در اینجا صحبت از «انسان» است نه مثلاً «گونی سبزمینی»، چگونه است که دو عدد آن هم با هزار نفر اختلاف بیان می‌شود؟ آیا این عدم دقت در بیان موضوعی با این درجه از اهمیت را باید دلیل

اتکاء ایشان به «شنیده‌ها» و «گفته‌ها» دانست که امکان بازیابی دقیق آنها وجود ندارد یا آن که این «تردید» را یک «تردید عمده» با اهداف خاص به شمار آورد؟ یا هر دو؟ پاسخ هر چه باشد، یک نکته مسلم است و آن این که آیت‌الله منتظری علی‌رغم تأکید زیادی که بر اطلاع خویش از چند و چون قضایا می‌کند، حتی قادر به اعلام رقم دقیقی در مورد تعداد اعدام شدگان نیست چراکه با چند نوبت بازبینی و فرصتی که در اختیار ایشان و همکارانشان در تنظیم این خاطرات قرار داشته، امکان ذکر یک رقم برایشان فراهم نیامده است. از طرفی ایشان هیچ سند و مدرک یا سخن معتبری را برای مستند ساختن ادعای خود درباره تعداد اعدام شدگان بیان نمی‌دارد. آنچه ایشان درباره چنین مسئله مهمی می‌گوید مستند به همین مقدار است که «برحسب گفته متصدیان» (خاطرات، صفحه ۶۲۸) و «طبق گزارشهایی که به من دادند» و دیگر هیچ نکته یا توضیح یا سند دیگری برای اثبات چنین ادعای بزرگی را مطرح نمی‌سازد. حداقل لازم بود ایشان به این نکته اشاره می‌کرد که «متصدیان» چه کسانی بودند؟ و آن گزارشها را چه کسانی به ایشان داده بودند؟ آیا رقم کلی ذکر شده، از جمع زدن ارقام کوچکتر در گفته‌ها و گزارشهای متعدد واصله بدست آمده یا آن که یک گزارش کلی با درج تعداد کل اعدام شدگان به ایشان ارائه شده است؟ بی‌تردید با توجه به همین عدم دقت و غیرمستند بودن ادعاهای ایشان است که حضرت امام در نامه ۶/۱/۱۳۶۸ در این باره خطاب به آیت‌الله منتظری می‌فرماید:

«... به قدری مطالبی که می‌گفتید دیکته شده منافقین بود که من فایده‌ای برای جواب به آنها نمی‌دیدم، مثلاً در همین دفاعیه شما از منافقین تعداد بسیار معدودی که در جنگ مسلحانه علیه اسلام و انقلاب محکوم به اعدام شده بودند را منافقین از دهان و قلم شما به آلف و الوف رساندند و می‌بینید که چه خدمت ارزنده‌ای به استکبار کرده‌اید.»

(خاطرات، صفحه ۶۷۳)

اینک از این گونه تناقض‌گویی‌ها و سوءاستفاده‌ها و عدم دقت‌ها در بیان مطالب، درمی‌گذریم و به اصل ماجرای اعدام منافقین بر سر موضع به هنگام تهاجم نظامی منافقین به خاک ایران می‌پردازیم. در حکم حضرت امام در این باره آمده است:

«از آنجا که منافقین خائن به هیچ وجه به اسلام معتقد نبوده و هر چه می‌گویند از روی حیله و نفاق آنهاست و به اقرار سران آنها از اسلام ارتداد پیدا کرده‌اند، با توجه به محارب بودن آنها و جنگ کلاسیک آنها در شمال و غرب و جنوب کشور با همکاریهای حزب بعث عراق و نیز جاسوسی آنان برای صدام علیه ملت مسلمان ما، و با توجه به ارتباط آنان با استکبار جهانی و ضربات ناجوانمردانه آنان از ابتدای تشکیل نظام جمهوری اسلامی تاکنون، کسانی که در زندان‌های سراسر کشور بر سر موضع نفاق خود پافشاری کرده و می‌کنند محارب و محکوم به اعدام می‌باشند...» (خاطرات، صفحه ۶۲۴)

همان گونه که ملاحظه می‌شود حضرت امام ضمن بیان مبانی فقهی صدور این حکم، صرفاً آن دسته از منافقین زندانی که «بر سر موضع نفاق خود پافشاری کرده و می‌کنند» را «محارب و محکوم به اعدام» برشمرده و تشخیص این موضوع را نیز به رأی اکثریت قاضی شرع، دادستان و نماینده وزارت اطلاعات واگذار می‌کند، با تأکید بر این که «احتیاط در اجماع است».

البته بررسی مجدد پرونده منافقین زندانی سابقه داشته و بدون حکم و نظر حضرت امام نیز این کار صورت می‌گرفته است و جالب این که با توجه به اشراف و کنترل آقای منتظری بر قوه قضائیه، این گونه موارد هرگز با مخالفت ایشان روبرو نمی‌شد. به عنوان مثال در سال ۶۰ نیز همزمان با شورشهای شهری و ترورهای گسترده منافقین، شورش نیز در زندان صورت می‌گیرد و ۱۲ نفر در این ارتباط تیرباران می‌شوند که از جمله آنان سعید متحدین بود که قبلاً به حبس ابد محکوم شده بود. (۱۹) در همین جا مناسب است به توصیه اکید حضرت امام در آن ایام مبنی بر پرهیز از تندروری در رفتار با زندانیان گروهکهای ضدانقلاب اشاره شود. ایشان در سخنرانی خود به مناسبت فاجعه انفجار در حزب جمهوری اسلامی به تاریخ ۹/۴/۱۳۶۰ فرمودند:

«من یک کلمه به برادران دادگاه و کسانی که رئیس زندان هستند و اشخاصی که زندانبان هستند می‌گویم و آن این که اینطور که یک جنایتی واقع شد، اینها آرامش خودشان را از دست بدهند و خدای نخواست با زندانیانی که الان هستند ولو این زندانیان از همین گروههای فاسد باشند، با خشونت غیرانسانی عمل کنند. با آرامش و با احترام عمل کنند. لکن دادگاهها احکام را با دقت بررسی کنند و پرونده‌ها را بررسی کنند، آنها را بر محکمه‌ها بنشانند و ازشان استفسار کنند. با قاطعیت هر چه باید بکنند، عمل کنند لکن این طور نباشد که حالا از باب این که یک دسته از ما به وسیله همین گروهها از بین رفته، حالا ما در حبس با اشخاصی که محبوس هستند خدای نخواست به خلاف موازین اسلام رفتار کنند و من می‌دانم نمی‌کنند گرچه آنهايي که باید به شما تهمت بزنند، تهمت را می‌زنند.»

اما در سال ۱۳۶۷، وضعیت متفاوتی با سال ۱۳۶۰ وجود داشت. در سال ۶۰ سازمان منافقین اگرچه از حمایت‌های سیاسی و تبلیغاتی بیگانه بهره می‌برد اما به هر حال یک گروه ضدانقلاب داخلی به شمار می‌آمد که دست به عملیات تروریستی و انفجاری در داخل می‌زد و البته با عوامل این عملیات نیز برخورد می‌شد. ولی در سال ۶۷ این گروه در قالب یک «ارتش متجاوز» ظاهر شد که از پشتیبانی کامل نیروهای نظامی بیگانه برخوردار بود و با اتکاء به همین پشتیبانها، توانسته بود راه خود را به داخل خاک ایران باز کند و بخشی از آن را به اشغال خود درآورد. از سوی دیگر آمریکا نیز با حضور پررنگ نظامی در خلیج فارس و هدف قرار دادن یک هواپیمای مسافربری و حمله به ناوچه‌ها و نفتکشهای ایرانی عملاً وارد عرصه جنگ با نظام جمهوری اسلامی شده و طبعاً از نیروهای نظامی معارض نیز حمایت به عمل می‌آورد. در این شرایط حضرت امام، به منظور خنثی کردن توطئه و تحرکی که در حال شکل‌گیری بود، ضمن سفارشهای لازم به منظور تشخیص صحیح «بر سر موضع نفاق بودن» دستور برخورد با عوامل داخلی این توطئه را صادر می‌فرماید.

آیت‌الله منتظری در بیان نحوه اجرای این حکم، مطالبی را بیان می‌دارد که بسیار دور از ذهن است و بویژه با توجه به خلاف واقع گویبهای متعدد ایشان در موارد گوناگون، به هیچ وجه نمی‌توان به درستی آنها اعتماد داشت. به عنوان نمونه به قول ایشان چون فردی در پاسخ به این سؤال که «حاضری روی مین بروی؟» گفته است: «مگر همه مردم حاضرند روی مین بروند! وانگهی از من تازه مسلمان نباید تا این حد انتظار داشت»، اعدام شده است (خاطرات، صفحه ۶۳) یا پنج شش برادر را صرفاً به دلیل خودداری از مصاحبه تلویزیونی در محکومیت منافقین اعدام کرده‌اند! (خاطرات، صفحه ۶۳۸) و خلاصه بر همین منوال «دو هزار و هشتصد یا سه هزار و هشتصد نفر» از منافقین زندانی، «تند تند» اعدام شده‌اند.

البته در این گونه مدعیات مطرح شده در خاطرات، بسیار می‌توان مناقشه کرد از جمله این که به فرض یکی دو نفر به خاطر آن که «نمی‌دانند قضیه از چه قرار است» (خاطرات، صفحه ۶۲۸)، نمی‌گویند حاضری روی مین برویم یا حاضر به انجام مصاحبه تلویزیونی نمی‌شوند، یا در پاسخ به این سؤال که «تو سر موضعی؟» بلافاصله می‌گویند بله و خلاصه به این دلایل، «فوری او را می‌برند اعدام می‌کنند» (خاطرات، صفحه ۶۲۸) اما مگر بقیه تا این حد ساده لوح و ابله‌اند که بلافاصله نفهمند «قضیه از چه قرار است» و مثلاً در مقابل این سؤال که آیا حاضری روی مین بروی یا خیر؟ در حالی که نه اصلاً مینی در آنجا موجود است که فرد مزبور ناچار باشد عملاً هم گفته خود را ثابت کند و نه به دلیل پذیرش قطعنامه از سوی ایران، قرار به ادامه جنگ است که او را به جبهه اعزام کنند و خواستار وفای به عهدش شوند، طبعاً پاسخ مقتضی را برای دچار نشدن به سرنوشت نفر قبلی می‌دهند. به هر حال این گونه مدعیات چندان ارزش پاسخگویی ندارند و با توجه به محتوای خود آنها و همچنین روال کلی در پیش گرفته شده در این خاطرات برای دستیابی به اهداف خاص، وضعیت آنها روشن است. در واقع آن گونه که در خاطرات آیت‌الله منتظری درباره این قضیه سخن گفته شده، با توجه به این ادعا که اصل ماجرا برای «کندن کلک مجاهدین» و «خلاص شدن از شر زندانیهای مجاهدین» آغاز شد و با چنان روشهایی به اجرا درآمد، قاعدتاً دیگر نمی‌بایست حتی یک نفر از زندانیان این سازمان در زندانها باقی بماند. آیا ایشان می‌تواند چنین ادعایی کند و آیا واقعیت این گونه است؟

اگر به نامه مورخه ۹/۵/۶۷ ایشان به حضرت امام توجه کنیم، ملاحظه می‌شود که در این نامه نیز عبارات به گونه‌ای است که گویا حضرت امام دستور اعدام کلیه زندانیان منافقین را بدون هیچگونه بررسی جدید، صادر کرده است:

«پس از عرض سلام و تحیت، به عرض می‌رساند راجع به دستور اخیر جنابعالی مبنی بر اعدام منافقین موجود در زندانها، اعدام بازداشت‌شدگان حادثه اخیر را ملت و جامعه پذیراست و ظاهراً اثر سوئی ندارد ولی اعدام موجودین از سابق در زندانها...» (خاطرات، صفحه ۶۲۹)

در حالی که حضرت امام هرگز حکم به اعدام کلیه «منافقین موجود در زندانها» و «موجودین از سابق در زندانها» نکرده بودند بلکه صرفاً آن دسته که «بر سر موضع نفاق خود پافشاری کرده و می‌کنند» مورد نظر ایشان قرار داشتند و ترتیب خاصی نیز برای مشخص ساختن این دسته از افراد، در نظر گرفته شده بود. البته هیچگاه وقوع پاره‌ای اشکالات در اجرای یک حکم یا سیاست یا برنامه را نمی‌توان از نظر دور داشت اما تصویری که آیت‌الله منتظری از وضعیت ارائه می‌دهد، در صورتی که به فرض آن را بپذیریم قبل از همه، خود ایشان را به زیر سؤال می‌برد چرا که می‌دانیم تقریباً از همان اوایل انقلاب، حضرت امام مسئولیت بسیاری از امور در حوزه قوه قضائیه را به ایشان سپردند که در خاطرات نیز به طور مفصل بیان شده است.

حال با توجه به این که «اکثریت» هیئت صادر کننده رأی اعدام منافقین بر سر موضع را اعضای این قوه تشکیل می‌دادند، اگر مسائلی را که آیت‌الله منتظری درباره چگونگی کارکرد این هیئتها می‌گوید بپذیریم، آن گاه براسی باید حضرت امام پاسخگویی این نحوه عملکرد باشد یا خود ایشان؟

با این وجود، حضرت امام در این ماجرا نیز همچنانکه در قبال تمامی موضعگیریهایی خاص آیت‌الله منتظری و عملکردها و رفتارهای وی، صبر پیشه کرده بود، از هر نوع واکنش علنی پرهیز کرد. هرچند که به دلیل استمرار این مسائل، لبریز شدن کاسه صبر حضرت امام، تقریباً نمایان شده بود. به عنوان نمونه آقای منتظری در دیداری با اقشار مختلف مردم در سالروز پیروزی انقلاب (۲۲/۱۱/۱۳۶۷) به بیان مطالبی می‌پردازد که چیزی جز تخطئه انقلاب و نظام و مسئولان مملکتی در طول یک دهه گذشته نبود. روزنامه کیهان این سخنان را در روز ۲۳ بهمن به این شرح درج می‌کند:

«آیت‌الله‌العظمی منتظری در سالروز پیروزی انقلاب اسلامی در دیدار با اقشار مختلف مردم بر اهمیت بررسی عملکرد ده‌ساله جمهوری اسلامی تأکید کردند و گفتند: باید مواظب باشیم که حالت لجاجت، خودمخوریها، بی‌اعتنایی و مزوی کردن افراد دلسوز و فشار آوردن به بعضی مردم را کنار بگذاریم. بایستی جامعه باز باشد و همه افراد بتوانند در روزنامه‌ها، رادیو تلویزیون و رسانه‌ها تذکر بدهند ... بعد از ده سال باید عملکرد خود را حساب کنیم، یک روزی من صحبتی راجع به جشنها داشتم و عرض کردم دو نوع می‌توان جشن گرفت، نگفتم که دهه انقلاب جشن نگیرید. یک جور جشن این است که ما بررسی نکنیم که چه کردیم و چه می‌خواهیم بکنیم و به کجا رسیده‌ایم ... باید حساب کنیم در ظرف این ده سال که جنگ را به ما تحمیل کردند آیا جنگ را خوب طی کردیم یا نه دشمنان ما که این جنک را تحمیل کردند آنها پیروز از کار درآمدند؟ چقدر نیرو از ایران رفت و از دست ما رفت و چقدر جوانهایی را از دست دادیم که هر کدام یکدنیا ارزش داشتند و چه شهرهایی از ما خراب شد. باید اینها بررسی شود و ببینیم اگر اشتباهی کرده‌ایم اینها توبه دارد و اقلأً متنبه شویم ... ما در جنگ خیلی اشتباه کردیم و خیلی جاها لجبازی کردیم و شعارهایی دادیم که می‌دانستیم نمی‌توانیم آن را انجام دهیم، شعارهایی دادیم که دنیا را از خودمان ترساندیم ... برای یک نوع کارهایی که غلط انجام شده. ما همه کارهایمان درست نبوده و هیچکدام معصوم نیستیم ... اگر جامعه ایران که انقلاب کرده و مسئولینی که سر کارند حساب کنند که ما در اول انقلاب چه داشتیم و تا کجا بودیم و به کجا رسیده‌ایم، اگر اشتباهاتی داشته‌ایم جبران کنیم. ما خیلی جاها لجبازی کرده‌ایم و گوش به

حرف و تذکرات افراد عاقل در روزنامه‌ها، رادیو تلویزیون و اعلامیه‌های خارج و داخل که راهنمایی و وساطت می‌کردند در بعضی مسائل، نداده‌ام و قبول نمی‌کردیم و توجه نداشتیم اما حالا چیزهایی که قابل جبران است باید جبران کنیم و مواظب باشیم که حالت لجاجت، گوش نکردن به حرف و نصیحت دیگران، خودمحمورها، کنار زدن نیروهای خوب، بی‌اعتنایی به افراد، مزوی کردن افراد دلسوز و فشار آوردن به بعضی مردم را کنار بگذاریم. بایستی جامعه، جامعه باز باشد که همه افراد بتوانند تذکر بدهند. ممکن است کسی در سطح بالا باشد و اشتباه بکند. در روزنامه‌ها، رادیو تلویزیون مردم باید بتوانند حرف بزنند. روزنامه‌ها یک خط خاصی نباشند، رادیو و تلویزیون در دست چند نفر انحصاری نباشد که هر جا را خواستند سانسور کنند. وقتی که کار به جایی برسد که صحبت من طلبه که از اول در انقلاب بوده‌ام و دلسوز انقلاب بودم و هستم سانسور شود وای به حال دیگران...»

با توجه به مسائلی که تا اینجا بیان شده است، نیازی به ارزیابی محتوایی اظهارات فوق و پاسخگویی به مدعیات مطرح شده در آن نیست و از تناقضات موجود در آن نیز درمی‌گذریم اما توجه به این نکته لازم است که ایشان در این اظهارات خود، سخن از ضرورت توجه و طبعاً عمل به «حرف و تذکرات افراد عاقل در ... اعلامیه‌های خارج و داخل که راهنمایی و وساطت می‌کردند در بعضی مسائل» به میان می‌آورد. به این ترتیب ایشان نگاه خود را از مجموعه گروه‌های مختلف داخلی گذرانده و متوجه گروه‌هایی می‌کند که در خارج مستقر بوده و در بیانیه‌ها و اعلامیه‌ها و نشریات آنها چیزی جز کینه و عداوت علیه انقلاب اسلامی و تلاش برای سرنگونی یا استحاله نظام به چشم نمی‌خورد. برآستی در این سخنان منظور از «افراد عاقل» و «واسطه» چه کسانی می‌توانستند باشند و موضوع «وساطت» چه بود و در «اعلامیه‌های خارج و داخل» چه «راهنمایی‌هایی» به مسئولان نظام صورت می‌گرفته است؟ اگر نگاهی به مواضع و بیانیه‌های گروه‌های ناهمخوان یا ضدانقلاب داخلی و خارجی در آن زمان ببینیم، سهولت قادر خواهیم بود پاسخی مناسب برای این سؤال بیابیم. به هر حال هنگامی که متن فوق را با عنایت به واژه‌هایی که در آن به کار رفته و تأکیدی که در آن صورت گرفته است، از نظر می‌گذرانیم، بخوبی می‌توانیم میزان تأثیرگذاری «دیگران» را در شکل‌گیری چنین تفکراتی نزد آیت‌الله منتظری مشاهده کنیم. حضرت امام با ملاحظه این گونه موضعگیریها و حرف‌هایی که از زبان ایشان برای جامعه زده می‌شد، خطر بزرگی را متوجه انقلاب و مردم دیدند و لذا در بخشی از پیام خود در دوم فروردین ماه سال ۱۳۶۸ به مهاجرین جنگ تحمیلی، ضمن اظهار ناراحتی از این که «نفوذی‌ها بارها اعلام کرده‌اند که حرف خود را از دهان ساده‌اندیشان موجه می‌زنند» خاطر نشان ساختند:

«من بارها اعلام کرده‌ام که با هیچ کس در هر مرتبه‌ای باشد عقد اخوت نبسته‌ام. چهارچوب دوستی من در درستی راه هر فرد نهفته است. دفاع از اسلام و حزب‌الله، اصل خدشه‌ناپذیر سیاست جمهوری اسلامی است. ما باید مدافع افرادی باشیم که منافقین سرهایشان را در مقابل زنان و فرزندانمان در سر سفره افطار گوش تا گوش بریدند. ما باید دشمن سرسخت کسانی باشیم که پرونده‌های همکاری آنان، با آمریکا از لانه جاسوسی بیرون آمد. ما باید تمام عشقمان به خدا باشد نه تاریخ. کسانی که از منافقین و لیبرالها دفاع می‌کنند، پیش ملت عزیز و شهید داده ما راهی ندارند. اگر افرادی بیگانه و ناآگاهان گول خورده که بدون توجه بلندگویی دیگران شده‌اند، از این حرکات دست برندارند، مردم ما آنها را بدون هیچ گونه گذشتی طرد خواهند کرد.» (۲۰)

به فاصله کوتاهی از این هشدار صریح و قاطع حضرت امام، نامه مورخه ۹/۵/۶۷ آیت‌الله منتظری به ایشان که در آن به مسئله اعدام منافقین بر سر موضع اشاره شده بود، از رادیو بی.بی.سی پخش می‌شود و به این ترتیب حضرت امام، تحمل بیش از این را به ضرر اسلام و نظام جمهوری اسلامی تشخیص داده و نامه ۶/۱/۶۸ را خطاب به آیت‌الله منتظری می‌نگارند. در حقیقت وقتی حضرت امام پس از ماجرای مک فارلین، مشاهده می‌کنند که همچنان خط انتقال اسرار نظام از درون بیت آیت‌الله منتظری به منابع خبری بیگانه و معاند، فعال است، این بار حجت را بر خود تمام شده می‌بیند و تصمیم به حل ریشه‌ای این معضل می‌گیرند چرا که بخوبی پیدا بود که آیت‌الله منتظری قصد پندگیری از وقایع گذشته و گوش فرا دادن به نصایح و حتی خواهشها و درخواستها را ندارد و لذا در تصدی مقام رهبری، با توجه به ویژگیهای شخصی و علی‌الخصوص اطرفیانی که وی را احاطه کرده‌اند، آینده نظام و کشور در معرض خطر جدی قرار می‌گیرد.

در زمینه پخش نامه ۹/۵/۶۷، آیت‌الله منتظری مسئولیت این کار را از خود و اطرفیان خود به سمت دیگران سوق می‌دهد:

«نکته دیگری که من همین جا می‌خواهم عرض کنم این است که چه کسی باعث شد که این نامه من (نامه مورخه ۹/۵/۶۷) به دست رادیو بی.بی.سی برسد و حدوداً پس از هشت ماه از گذشتن قضیه، در ایام عید نوروز یعنی شب پنجم عید، یک روز قبل از نامه ۶/۱/۶۸، از بی.بی.سی پخش شود بدون این که هیچ توضیحی راجع به کل جریان داده شود و جو احساسات را به عنوان دفاع فلانی از منافقین بالا ببرد و زمینه نوشتن نامه ۶/۱/۶۸ منسوب به امام را فراهم نماید، با این که من آن نامه را فقط برای امام و شورای عالی قضایی فرستاده بودم و در این مدت آن را به احدی نداده بودم، البته بعضی آن نامه را همان زمانها در دانشگاه تهران در دست آقای سید حمید روحانی دیده بودند! من حدس می‌زنم دست‌هایی در کار بوده که زمینه را برای نتیجه‌گیری نهایی آماده می‌کرده است.» (خاطرات، صفحات ۶۳۹-۶۴۰)

ایشان همچنین در چند صفحه قبل از این مطلب نیز بر این مسئله تأکید می‌کنند که صرفاً دو نسخه کپی از این نامه تهیه شده بود و اظهار می‌دارد: «و بالاخره این نامه را نوشتم و دو نسخه از آن فتوکپی گرفتم، نسخه اصل را فرستادم برای امام و یک نسخه را هم برای شورای عالی قضایی...» (خاطرات، صفحه ۶۳۲)

نکته قابل تأملی که در اینجا وجود دارد اظهارات کاملاً متفاوت آقای منتظری در ارتباط با این نامه در یک مجموعه است. ظاهراً تنظیم‌کنندگان خاطرات فراموش کرده بودند که آیت‌الله منتظری در آغاز درس خارج فقه خود در تاریخ ۲۳/۲/۶۸ مطالبی پیرامون این نامه که به خارج درز کرده و از بی‌بی‌سی پخش

شده بود، گفته است لذا این سخنرانی را به عنوان پیوست شماره ۱۷۹ تماماً نقل می‌کنند. در این سخنرانی که آیت‌الله منتظری تلاش دارد تا نظر حضرت امام در مورد «نفوذ» در بیت خویش را نفی کند، مطالبی متفاوت با آنچه در متن خاطرات (صفحات ۶۳۹-۴۰) آمده است را بیان می‌دارد:

«اما در مورد نامه، یک نامه‌ای راجع به اعدامها از من خدمت امام نوشته شده بود که بعد این به خارج درز کرده است و این را ملاک گرفته‌اند. حالا من عین جریان را خدمت آقایان نقل می‌کنم: بعضی از قضات آمدند به من مراجعه کردند ... و ناراحت بودند من به نظرم آمد نامه‌ای خدمت ایشان بنویسم، مشورت کردم من حالا صریحاً عرض می‌کنم با آقای قاضی خرم‌آبادی و آقای آسیدهادی دامادان ... هر دو گفتند نه ... من نماز ظهر و عصر را خواندم و رفتم غذایم را خوردم آمدم من اصلاً دیدم نمی‌توانم صبر بکنم، نشستم شخصاً خودم بانشاء خودم نامه نوشتم خدمت ایشان، دادم همان وقت فتوکپی گرفتند و فتوکپی هم زیر نظر خودم بود خیال نکنید که مثلاً فتوکپی چه ... نه نه همه‌اش، زیرنظر خودم بود. بعد از باب این که عقیده‌ام بود که شورای عالی قضایی در این قضیه مسئولیت دارد یک نسخه برای شورای عالی قضایی فرستادم یک نسخه هم برای حضرت امام ... حالا شورای عالی قضایی می‌دانید آنجا ۵ نفر هستند حالا دست کدام می‌رسد توی دفترش چه جور است من این را نمی‌دانم من به عنوان شورا فرستادم بعداً هم بعضی از قضات که می‌آمدند اظهار ناراحتی می‌کردند من به بعضی‌ها یک نسخه‌اش را دادم، از جمله دوم محرم، آقای نیری، آقای اشراقی، آقای رئیسی و یکی از مسئولین اطلاعات آمدند اینجا منزل ما، یعنی من خواسته بودم ببینند، آمدند من باز نظریاتم را گفتم و به آنها هم یک نسخه‌اش را دادم و به بعضی از قضات هم دادم، حالا چه جور سرایت کرده به خارج نمی‌دانم، علی‌ای‌حال بیت مرا کسی متهم نکند، اگر اشکال وارد است به خود من اشکال وارد است هی می‌گویند نفوذ! نفوذ!»

پیوستهای خاطرات، صفحات ۱۲۹۰-۱)

در متن خاطرات، آقای منتظری مدعی است نامه ۹/۵/۶۷ را تا زمان پخش آن از رادیو بی‌بی‌سی یعنی ۱/۶۸، «به احدی جز امام و شورای عالی قضایی» نداده است اما در سخنرانی فوق بصراحت اعلام می‌دارد نسخه‌هایی از این نامه را به افراد مختلفی داده است! حال حتی اگر از این تناقض فاحش نیز درگذریم و آنچه را که در متن خاطرات آمده - و نه در پیوستهای آن - ملاک بگیریم، بر این مبنا نیز باید گفت یک نسخه اصل و دو نسخه فتوکپی، مجموعاً می‌شود سه نسخه. نسخه اصل این نامه برای حضرت امام و یک نسخه فتوکپی از آن برای شورای عالی قضایی ارسال شده است که مجموعاً می‌شود دو نسخه. بنابراین یک نسخه از آن در بیت و دفتر ایشان باقی می‌ماند و تمام سخن بر روی همین نسخه است.

هنگامی که سید مهدی - به اذعان و اعتراف خود آیت‌الله منتظری - یکی از اسرار نظام را به یک منبع مسئله‌دار خارجی منتقل ساخت، ایشان اگر به واسطه این اقدام کاملاً خطا و بلکه خیانت‌آمیز به صورتی جدی و قاطع با وی برخورد می‌کرد و او را بکلی از خود می‌راند، دیگر اعضای دفتر نیز از حساسیت ایشان بر حفظ اسرار داخلی و ضرورت اجتناب از برقراری ارتباط با بیگانگان در این زمینه‌ها آگاه می‌شدند و اینک ایشان می‌توانست مدعی باشد که اعضای دفتر و بیت‌شان، هم از مخالفت ایشان با چنین اقداماتی کاملاً آگاهند و هم از برخوردی که با سید مهدی صورت گرفت، عبرت گرفته‌اند. اما واکنش آیت‌الله منتظری در قبال آن اقدام سید مهدی چه بود؟ نه تنها برخوردی از سوی ایشان با سید مهدی صورت نگرفت بلکه آیت‌الله منتظری در مقام دفاع از وی، هر آنچه در توان داشت به کار برد. برآستی این واقعه، چه پیامی برای اعضای دفتر آیت‌الله منتظری داشت و آیا امروز ایشان می‌تواند مدعی عدم ارسال این نامه از کانال اعضای دفتر خود به منابع خبری بیگانه باشد؟ متأسفانه آیت‌الله منتظری علی‌رغم سفارشی‌های مکرر حضرت امام بر ضرورت اصلاح بیت خویش، هیچگاه در مقام این کار بر نیامد و بلکه بالعکس با رفتارهای خویش، باعث نهادینه شدن برخی انحرافات و کزرفتاریها در این دفتر شد تا جایی که حضرت امام چاره‌ای جز کنار گذاردن «حاصل عمر خویش» در پیش روی خود نیافت.

اینک زمان آن فرا رسیده است تا به مسائلی که آیت‌الله منتظری درباره برکناری خویش از قائم مقامی بیان می‌دارد، بپردازیم. همان گونه که می‌دانیم حضرت امام طی نامه‌ای به تاریخ ۶/۱/۶۸ - که متن کامل آن در صفحات ۶۷۳ و ۶۷۴ خاطرات آمده است - با بیان مطالب و دستوراتی خطاب به آیت‌الله منتظری، خواستار کناره‌گیری ایشان از امور سیاسی شدند.

به طور کلی آیت‌الله منتظری درباره این نامه و اقدام، چند مسئله را مطرح می‌سازد. نخستین مسئله، اصرار ایشان بر استمرار قائم مقامی خویش است، با این استدلال که:

«واقعیتش این است که نه عزل بوده از ناحیه امام و نه استعفا بوده از ناحیه من، در نامه من لفظ استعفا وجود ندارد و امام مرا نصب نکرده بودند تا از ایشان طلب عفو کنم یا مرا عزل کنند...» (خاطرات، صفحه ۶۵۵)

«... بالاخره من از اصل مطرح کردن چنین موضوعی ناراحت بودم، خبرگان هم مرا به عنوان قائم مقامی نصب نکردند بلکه آنان مصداق اصل یکصد و هفتم قانون اساسی را مشخص کرده بودند و در واقع آنها توجه و علاقه مردم به من را منعکس کرده بودند و گفته آنان اخبار بود نه انشاء؛ بعد هم خبرگان در جلسه‌ای نشستند مرا عزل کردند، البته تحت این عنوان که استعفا فلانی را پذیرفتیم! من منصوب آنان نبودم تا حق داشته باشند مرا عزل نمایند، خبرگان فقط می‌توانستند گواهی بدهند که مقام علمی فلانی در چه مرتبه‌ای است و صلاحیت دارد یا ندارد، خبرگان در واقع تعیین اعلم واجد شرایط می‌کنند، از باب این که در قانون اساسی آمده که رهبر باید فلان خصوصیات را داشته باشد، یا آنچه در روایات آمده است که رهبر باید اعلم مردم و عادل مردم و دارای تدبیر و... باشد، کسانی باید فردی را که واجد شرایط است تشخیص بدهند، خبرگان باید تشخیص خودشان را بیان کنند، و اصل معنای خبره همین است که آنچه را تشخیص

داده خبر می‌دهد، انتخاب حق مردم است بعد از تشخیص خبرگان و خبرگان فقط نظر مردم را راجع به من بیان کرده بودند، من هم در نامه‌ای که به امام نوشتم، کلمه استعفا در آن نبود.»

(خاطرات، صفحه ۶۵۶)

«کسی به من مقامی نداده بود تا بخواهم از آن استعفاء بدهم» (خاطرات، صفحه ۶۷۹)

«بالاخره من استعفا ندادم و کسی به من مقام نداده بود تا بخواهم استعفا بدهم، آنچه در مصوبه مجلس خبرگان آمده بود این بود که برای رهبری بعد از امام مردم به ایشان علاقه دارند، این امر یک خبر بود نه جعل مقام برای من، و اگر فرضاً من مقامی داشتم آنها حق عزل مرا نداشتند. خبرگان اساساً حق نداشتند مرا نصب یا عزل نمایند، آنها فقط به عنوان خیره نظر خودشان را ابراز می‌کنند، و اگر بناست مجتهد از طرف ائمه (علیهم‌السلام) منصوب باشد - چنان که آقایان می‌گویند - رهبر هم حق ندارد مجتهدی را عزل یا او را به رهبری نصب کند، من از طرف مرحوم امام منصوب نبودم تا ایشان بخواهند مرا عزل کنند. یک مجتهد دیگر را نمی‌تواند عزل کند چون هر دو از نظر مشروعیت در عرض هم هستند.» (خاطرات، صفحه ۶۸۱)

اینها مجموعه اظهارات و استدلالاتی است که آیت‌الله منتظری مبنی بر بقاء خود بر قائم مقامی و لابد پس از حضرت امام، رهبری، اقامه می‌کند. حال به ارزیابی آنها می‌پردازیم.

ابتدا ببینیم در سال ۶۴، مجلس خبرگان در قبال مسئله «رهبری آینده کشور» چه اقدامی را انجام دادند.

در صفحه ۴۷۳ از خاطرات آیت‌الله منتظری، پیوست شماره ۶۷ با عنوان «مصوبه اجلاس فوق‌العاده مجلس خبرگان در آبان ماه ۱۳۶۴» نقل از مشروح مذاکرات دوره اول مجلس خبرگان، درج شده است. اما قبل از آن که به متن این مصوبه بپردازیم، نفس «مصوبه» بودن این پیوست را مورد توجه قرار می‌دهیم. اساساً هنگامی که بحث از «تصویب» یک امر به میان می‌آید، معنا و مفهوم آن «انشاء» یک تصمیم و حکم است و نه «اخبار». به عبارت دیگر، اگر یک امر بدیهی و واضح و جاری در میان باشد و قصد اخبار دیگران از این امر را داشته باشیم، هیچگاه بدین منظور «مصوبه» به کارمان نمی‌آید. مثلاً در همین امر مورد بحث، با این فرض که در سال ۱۳۶۴ آیت‌الله منتظری از مقبولیت عامه برخوردار است، دیگر این بی‌معناست که مجلس خبرگان نیز تصمیم بگیرد و تصویب کند که ایشان از مقبولیت برخوردار است؛ مانند آن که کسانی تصمیم بگیرند و مصوبه بدهند که شیر، شیرین است!

بنابراین زمانی که پای «مصوبه» به میان می‌آید، اگرچه ممکن است در آن جنبه‌های اخباری نیز وجود داشته باشد اما آن جنبه‌های اخباری را نمی‌توان فی‌نفسه به عنوان هدف از یک مصوبه تلقی کرد، بلکه آنها به عنوان زمینه و مبنایی هستند برای اتخاذ یک تصمیم و انشاء یک «حکم» و تنها در این صورت است که یک «مصوبه» شکل می‌گیرد. به این ترتیب زمانی که مجلس خبرگان نام و عنوان «مصوبه» را بر اقدام خود می‌گذارد، لابد باید پذیرفت که قصد و هدف اصلی آن، انشاء یک حکم بوده و سپس انتشار این مصوبه را می‌توان به عنوان اخبار حکم تصویب شده به شمار آورد. حال نگاهی بیاندازیم، به متن این مصوبه:

«ماده واحده: حضرت آیت‌الله منتظری دامت برکاته در حال حاضر مصداق منحصر به فرد قسمت اول از اصل ۱۰۷ قانون اساسی است و مورد پذیرش اکثریت قاطع مردم برای رهبری آینده می‌باشد و مجلس خبرگان این انتخاب را صائب می‌داند.»

(خاطرات، صفحه ۴۷۳)

نکته اساسی این مصوبه، مضمونی است که در آخرین عبارت آن مطرح شده و آن «صائب دانستن» دیدگاه و رأی مردم در قبال آیت‌الله منتظری است. در واقع تا قبل از آن که مجلس خبرگان چنین رأی و دیدگاهی را به تصویب نرساند، امکان عینیت یافتن آن وجود نداشت. برای روشنتر شدن مسئله، به قسمت اول اصل یکصد و هفتم قانون اساسی قبل از اصلاحات سال ۱۳۶۸ که مبنای عمل تا قبل از این سال بود، توجه کنیم:

«هر گاه یکی از فقهای واجد شرایط مذکور در اصل پنجم این قانون از طرف اکثریت قاطع مردم به مرجعیت و رهبری شناخته و پذیرفته شده باشد همان‌گونه که در مورد مرجع عالیقدر تقلید و رهبر انقلاب آیت‌الله‌العظمی امام خمینی چنین شده است، این رهبر، ولایت امر و همه مسئولیت‌های ناشی از آن را برعهده دارد.»

همان‌گونه که ملاحظه می‌شود، در این اصل هیچ‌گونه ملاک و معیاری برای تشخیص و عینیت بخشیدن به رأی و نظر اکثریت مردم درباره یکی از فقها، پیش‌بینی نشده بود و بویژه در زمان حیات و حضور حضرت امام هیچ امکانی برای این قضیه وجود نداشت. به عبارت دیگر، بی‌تردید در زمان حیات حضرت امام، هیچگاه مردم حاضر به برپایی تظاهرات و راهپیمایی در حمایت از آیت‌الله منتظری برای رهبری آینده نبودند چرا که این‌گونه ابراز عقیده و نظر، در خود معانی خاصی را مستتر داشت که برای هیچکس حتی فکر کردن به آن نیز خوشایند نبود. بنابراین حداقل آن است که عینیت یافتن این اصل، صرفاً پس از حیات حضرت امام امکان‌پذیر بود و البته در این زمینه هم، جای بحث و «ان‌قلت» بسیاری وجود دارد. بی‌تردید به خاطر اشکالات موجود در نحوه عینیت یا قسمت اول و همچنین مسائلی که در باره قسمت دوم آن مطرح بود، تصمیم به اصلاح آن در سال ۶۸ گرفته شد.

اما با توجه به نگرانی‌هایی که در طیف طرفدار انقلاب و استحکام نظام وجود داشت، تصمیم گرفته شد تا با معرفی آیت‌الله منتظری به عنوان «رهبر آینده»، از تهدیدها و خطراتی که متوجه استمرار حیات انقلاب بود، جلوگیری به عمل آید. بنابراین برای آن که آیت‌الله منتظری بتواند رسماً در زمان حیات حضرت امام به عنوان «رهبر آینده» یا قائم مقام رهبری مطرح شود، هیچ راهی جز صدور یک مصوبه و «صائب دانستن» رأی و نظر مردم از سوی مجلس خبرگان وجود

نداشت. از طرفی اگر بخوبی در قسمت اول اصل یکصد و هفتم قبل از اصلاح قانون اساسی تأمل کنیم، متوجه می‌شویم که هیچ نقشی برای مجلس خبرگان در صورت تحقق شرایط پیش‌بینی شده در این اصل برای یک فقیه، وجود ندارد. بنابراین وقتی مجلس خبرگان در سال ۱۳۶۴، اقدام به صدور یک مصوبه می‌کند، «هدف عقلایی» از این کار چه می‌تواند باشد؟ اجازه دهید برای پاسخگویی به این سؤال از «برهان خلف» بهره‌گیریم به این ترتیب که اگر مجلس خبرگان چنین مصوبه‌ای را نمی‌داشت، آیا آیت‌الله منتظری «رسماً» به عنوان رهبری آینده یا قائم مقام رهبری مطرح می‌شد؟ قطعاً خیر! اگر آن‌گونه که آیت‌الله منتظری ادعا می‌کند، اقدام مجلس خبرگان را تنها در حد اخبار بدانیم، چرا قبل از آن ایشان رسماً به عنوان رهبر آینده شناخته نمی‌شد و پس از آن به این عنوان شناخته شد؟ بی‌تردید باید برای این «اخبار» یک کارکرد و تأثیر ویژه قائل باشیم چرا که در غیر این صورت قبل از آن نیز ایشان می‌بایست رسماً از چنین موقعیتی برخوردار بود و به همین عنوان نیز شناخته می‌شد در حالی که چنین نبود. لذا باید پذیرفت آنچه صورت گرفت، لاجرم صرفاً «اخبار» نبود بلکه همان‌گونه که مجلس خبرگان، خود نیز بصراحت اعلام داشته، یک «مصوبه» و «انشاء» بود و پس از این تصمیم و تصویب، آیت‌الله منتظری رسماً در جایگاه رهبری آینده و قائم مقام رهبری قرار گرفت.

برای پی بردن به اصل ماجرا، نامه‌های تبادل شده میان آیت‌الله منتظری و آیت‌الله مشکینی قبل از این مصوبه و در زمانی که زمزمه‌های آن مطرح بود، می‌تواند مفید واقع شوند. عبارات و مفاهیم به کار گرفته شده در این نامه‌ها بخوبی بیانگر آنند که اقدام مجلس خبرگان صرفاً در حد یک اخبار ساده نیست بلکه تصمیم و تصویبی است که اثرات خاص خود را در پی دارد. آیت‌الله منتظری در نامه مورخه ۳۰/۶/۶۴ خود خطاب به آیت‌الله مشکینی می‌نویسد:

«ما همه امید وافر داریم و در دعا‌های خود از خدای منان پیوسته خواسته و می‌خواهیم که خداوند متعال تا ظهور حضرت ولی‌عصر ارواحنا له‌الفداء به رهبر انقلاب طول عمر و سلامتی کامل عنایت فرماید تا دیگر نیازی به تعیین یا اعلام خبرگان معطم نباشد. وانگهی تعیین شخص، آن هم من طلبه، یک نحو اهانت نسبت به معظّم‌له و حضرات آیات عظام تلقی می‌شود، و طول عمر و قصر عمر دست خداست و نباید ملاک قضاوت باشد. البته بحث کلی مانعی ندارد. ولی بحث شخصی ظاهراً به مصلحت نیست.»

در این عبارات بخوبی پیداست که آیت‌الله منتظری نیز در آن زمان کاملاً به این امر وقوف و اعتراف داشته است که آنچه در خبرگان در حال صورت پذیرفتن است، صرفاً بیان یک خبر به صورت ساده نیست بلکه خبرگان قصد تصمیم‌گیری درباره یک مسئله و تصویب یک امر را دارد. همچنین این نکته نیز از عبارات آیت‌الله منتظری برمی‌آید که حتی اگر کار خبرگان را اخبار هم بدانیم اما این اخبار از آنجا که از سوی یک مرجع رسمی صورت می‌گیرد، تبعات حقوقی خاص خود را در پی دارد. و مهمتر از همه این که ایشان بصراحت اقدام خبرگان را «تعیین» خود به عنوان رهبری آینده محسوب می‌دارد و دیگر جای هیچ شک و شبهه‌ای را درباره این مصوبه و «هدف عقلایی» از آن باقی نمی‌ماند. البته این که در حال حاضر آیت‌الله منتظری به نوع دیگری این مصوبه را تعبیر و تفسیر می‌کند، دلایل خاص خود را دارد که چندان در پرده ابهام نیستند.

اما در نامه‌ای که آیت‌الله مشکینی در تاریخ ۱۷/۷/۶۴ در پاسخ به نامه فوق برای آیت‌الله منتظری ارسال می‌دارد، ضمانت خاطرات، صفحه ۹۲۱ الی ۹۲۴ نکات بسیار مهم و روشنگرانه‌ای وجود دارد. ایشان در ابتدای نامه خود بر حساسیت شرایط و وفور فتنه‌ها و توطئه‌ها اشاره دارد و بدین لحاظ تعیین رهبر آینده را یک ضرورت به حساب می‌آورد تا در صورت بروز حادثه‌ای، کار کشور با مشکل مواجه نشود:

«این که مرقوم داشته‌اید مطرح نمودن شخص آن جناب در اجلاس‌های اخیر خبرگان مصلحت نبوده... لکن آن جناب بیش از دیگران از عظمت و خطر کار رهبری و لزوم حفظ حدود و سد ثغور خطرات احتمالی آن اطلاع دارید، و می‌دانید اگر حادثه‌ای خدای نکرده رخ دهد، کار کشور چگونه می‌شود با وجود دشمنان زخم خورده خارجی و آتشی‌های زیر خاکستر داخلی و...»

آیت‌الله مشکینی سپس اقدامی که خبرگان در دست اجرا دارد را این‌گونه بیان می‌دارد:

«بنده گاهی فکر می‌کنم در توجه قلوب ملت به رهبر انقلاب و عشق و محبت آنها و ارزش این امر و اثرات آن در حل معضلات جامعه در رفع خطرات هنگام هجوم حوادث که با یک دستور مردم یکجا تکان می‌خورند و مهمترین مشکل به آسانی حل می‌شود و باز فکر می‌کنم آیا مردم اگر روزی این دل را از وی کردند به کجا خواهند برد، آیا جانشینی با آن سوابق ممتد و خاص دارد که این علاقه‌ها به وی متوجه شود؟ و آیا خبرگان می‌توانند این امر پرارزش را که به منزله رشته تسبیح است به شخصی متوجه نمایند تا انقلاب و حکومت اسلامی سالم بماند؟ این فکر برایم ناراحت کننده است.»

در این سخنان بخوبی پیداست که از نگاه مجلس خبرگان و ریاست آن، واقعاً آیت‌الله منتظری در موقعیتی قرار ندارد که بتوان ایشان را از مقبولیت عامه برخوردار دانست و لذا برای آینده و سمت و سوی رویکرد افکار عمومی در زمینه رهبری، جای شک و تردید جدی وجود دارد.

آیت‌الله مشکینی حتی در این زمینه که مجلس خبرگان علی‌رغم جایگاه اجتماعی و موقعیت قانونی خویش نیز بتواند «این امر پرارزش» را متوجه شخص خاص کند، دچار تردید و نگرانی است. بدیهی است اگر آیت‌الله منتظری از مقبولیت عامه برخوردار بود، این نگرانیها و تردیدها به هیچ وجه جای مطرح شدن نداشت. رئیس مجلس خبرگان در فراز بعدی نامه خویش به دلایل ضروری بودن تعیین مصداق و شخص مورد نظر برای رهبری آینده کشور اشاره می‌کند و با توجه به آنچه پیش از این اظهار داشته بود، می‌نویسد:

«و اما کلی صحبت کردن و اجلاس‌ها را با بیان شرایط و مطالب کلی گذراندن فلا یسمن و لا یغنی من جوع، چه آن که تعیین فرد در این مرحله اباحتش بیش از کلیات است، بویژه این که شرایط کلی غالباً مورد توافق آراء است و مبحث محل اختلاف و جنجال‌آفرین، تعیین مصداق است که قانون اساسی می‌گوید:

«خبرگان منتخب مردم درباره همه کسانی که صلاحیت مرجعیت و رهبری دارند بررسی و مشورت می‌کنند» (اصل ۱۰۷) آیا صلاح است خبرگان آن را بگذارند برای روزی که خود روز آشوب و جنجال است؟»

بر مبنای سخنان فوق، کاملاً پیداست که نه تنها آیت‌الله منتظری در آن زمان فردی انتخاب شده از سوی عامه مردم نبود بلکه در مجلس خبرگان نیز بحث درباره «مصادیق، محل اختلاف و جنجال آفرین» بوده است. برآستی اگر سخنان آیت‌الله منتظری درباره میزان مقبولیت خود در میان مردم برای بدست‌گیری رهبری آینده را بپذیریم، علت درگرفتن بحث‌های جنجال‌آفرین در مجلس خبرگان چه بوده است؟ نکته‌ای که بیش از همه، اقدام مجلس خبرگان را روشن می‌سازد، اشاره آیت‌الله مشکینی به «قسمت دوم» اصل ۱۰۷ است و مشخص می‌شود آنچه در این مجلس جریان داشته تصمیم‌گیری بر مبنای قسمت اول نبوده زیرا اساساً چنین مصداقی موجود نبوده است و لذا اعضای مجلس می‌بایست بر مبنای قسمت دوم این اصل اقدام به تصمیم‌گیری در باره رهبری آینده کشور می‌کردند. در نهایت تعیین آیت‌الله منتظری نیز بر مبنای همین بخش از قانون صورت می‌گیرد و پرواضح است که اقدام مجلس خبرگان «انشاء» بوده است و نه اخبار. اما این که چرا در ماده واحده مصوب آبان ماه ۱۳۶۴، این حقیقت مکتوم مانده و به قسمت اول اصل ۱۰۷ استناد شده است، می‌توان دلایل آن را در حساسیت شرایط و تشخیص اعضای خبرگان برای هر چه مستحکمتر ساختن موقعیت آیت‌الله منتظری در آن شرایط دانست. در این زمینه نیز جا دارد به فزای از نامه آیت‌الله مشکینی اشاره داشته باشیم که شمه‌ای از شرایط موجود را بازتاب می‌دهد و به این ترتیب بهتر می‌توان درک کرد که چرا خبرگان، آیت‌الله منتظری را مصداق قسمت اول اصل ۱۰۷ قانون اساسی معرفی کردند و نه دوم:

«... و ایادی نفوذی قدرتها نیز سرو صدایی از کارخانه‌ها و مدارس و غیرها برپا نمایند و خوابانیدن چنین فتنه‌ای مشکل باشد، علاوه این که در داخل حوزه‌ای که تشریف دارید عده کثیری از ابوالهیاکل‌ها هستند که پیوسته با لبخند تمسخرآمیز به انقلاب و ولایت فقیه و مرجعیت رهبر و رهبری مرجع سخن از تخطئه می‌زنند و بیش از آن را جرئت ندارند که نمی‌گویند و نمی‌کنند.»

به این ترتیب کاملاً مشخص و محرز است که آیت‌الله منتظری با رأی و نظر و تصویب مجلس خبرگان، رسماً به عنوان «رهبری آینده انقلاب» تعیین شد. این مسئله را از زاویه دیگری نیز می‌توان مورد بررسی قرار داد. آیت‌الله منتظری مدعی آن است که از سوی اکثریت یا عامه مردم به عنوان رهبر آینده برگزیده شده و مجلس خبرگان در این زمینه نقش چندانی را برعهده نداشته است. اگر فرض کنیم ماجرا همین‌گونه باشد که ایشان می‌گویند، بنابراین باید پس از آن که این مسئله از سوی مجلس خبرگان رسماً اعلام شد، شاهد استقبال پرشور و پرشکوه مردم از رسمیت یافتن آن باشیم و اخبار و گزارش‌های آن در مطبوعات انعکاس یافته باشد. برای پی بردن به این مطلب بهترین راه در حال حاضر رجوع به مطبوعات است و در این میان روزنامه کیهان که بیش از دیگران در جهت تثبیت و ارتقاء مقام و موقعیت آیت‌الله منتظری تلاش می‌کرد می‌تواند ملاک مناسبی برای ارزیابی باشد.

همان‌گونه که می‌دانیم حجت‌الاسلام باریک بین امام جمعه قزوین در نماز جمعه اول آذرماه سال ۶۴ این مصوبه مجلس خبرگان را طی خطبه‌های نماز جمعه علنی ساخت و خبر آن در روز دوم آذرماه در مطبوعات و از جمله کیهان منعکس شد. قاعدتاً در صورتی که وضعیت افکار عمومی همان‌گونه بود که آیت‌الله منتظری بیان می‌دارد، می‌بایست بلافاصله پس از انتشار خبر مزبور که در واقع یکی از مهمترین و سرنوشت‌سازترین تصمیمات ممکن در درون نظام به شمار می‌رفت و با توجه به عرف و فرهنگ سیاسی در آن زمان، شاهد برپایی تظاهرات و راهپیمایی‌های گسترده از سوی مردم در اعلام حمایت و پشتیبانی از این تصمیم مجلس خبرگان باشیم. اما چنین اتفاقی روی نداد. به دنبال این مسئله و به منظور برانگیختن افکار عمومی برای استقبال از این انتخاب، تلاش‌هایی از سوی آیت‌الله خامنه‌ای رئیس‌جمهور وقت و امام جمعه تهران و حجت‌الاسلام والمسلمین هاشمی رفسنجانی ریاست مجلس وقت و نایب رئیس مجلس خبرگان آغاز می‌شود. آقای هاشمی رفسنجانی در یک مصاحبه مطبوعاتی به بیان نحوه انتخاب آیت‌الله منتظری به عنوان رهبر آینده می‌پردازد و اعلام می‌دارد: «این به خاطر پذیرش ایشان از سوی اکثریت قاطع مردم و برجستگی خاصی بوده که ایشان را از سایر فقهای واجد شرایط مرجعیت متمایز می‌کند.» (۲۱)

رئیس‌جمهور وقت و امام جمعه تهران نیز به فاصله چند روز بعد در خطبه‌های نماز جمعه، این مصوبه را مورد اشاره قرار می‌دهد و می‌گوید: «مهمترین مسئله این هفته کشور مسئله تصمیم‌گیری خبرگان است که یکی از حرکات بجا و شایسته بود که دنیا سعی داشت آن را به‌گونه‌ای دیگر جلوه دهد. ولی با این عمل شایسته همه دشمنان مجبور به اعتراف شدند که در نظام جمهوری اسلامی، خبرگان با اعصاب راحت و آسودگی خیال، مسئله رهبری آینده را مورد بررسی قرار داده و تصمیم‌گیری کردند و ما افتخار می‌کنیم که امام عزیزمان در سلامت کامل و نشاط بیش از گذشته بر امور مملکت نظارت دارند.» (۲۲)

امام جمعه تهران به منظور تحکیم موقعیت آیت‌الله منتظری، ایشان را مصداق قسمت اول اصل ۱۰۷ خوانده و اظهار می‌دارد: «علی‌رغم این که حضرت آیت‌الله العظمی منتظری به طور کامل شرایط قسمت اول این اصل را دارا بودند و خبرگان نیز نظر مردم را مورد تأیید قرار دادند ولی برای این که یک دستگاه موقوت این رهبری را مورد بررسی و تأیید قرار داده و خود اعلام نماید، اقدام به دو جلسه طولانی در این زمینه شد که قبلاً نایب رئیس مجلس خبرگان مطالب را در رابطه با نحوه انتخاب و کار مجلس خبرگان توضیح دادند.» (۲۳)

اما علی‌رغم این همه، از سوی جامعه حرکت خاصی در اعلام حمایت از تصمیم خبرگان صورت نگرفت و جز تعدادی اعلامیه‌های پراکنده از سوی برخی افراد و گروهها، تحرک دیگری انجام نشد. در این میان دفتر تحکیم وحدت با اعلام راهپیمایی حمایت از آیت‌الله منتظری و بیعت با ایشان، بزرگترین گام را برای به راه انداختن یک موج مردمی گسترده در حمایت از «رهبری آینده انقلاب» برداشت. در این گونه موارد، عرف بر آن بود که در صورت اقبال عمومی نسبت به موضوع، طی روزهای باقیمانده تا موعد برگزاری راهپیمایی، گروهها و سازمانها و اصناف و غیره از حرکت مزبور اعلام پشتیبانی می‌کردند و به این

ترتیب پیش‌بینی حجم و دامنه تظاهرات تا حدود زیادی امکان‌پذیر می‌شد. اما از آنجا که استقبالی از این راهپیمایی صورت نگرفت و تنها نهاد معروفی که از آن پشتیبانی به عمل آورد، «خانه کارگر» بود، لذا دفتر تحکیم نیز تصمیم به لغو راهپیمایی اعلام شده در روز ۲۹ آذرماه می‌گیرد و با صدور اطلاعیه‌ای با این توجیه که «چون بعد از اعلام راهپیمایی وحدت، دیگر افشار مردم نیز می‌خواستند در راهپیمایی حضور داشته باشند، این راهپیمایی به روزی دیگر در کنار همه افشار ملت موکول شد.» (۲۴)

جالب این که یک روز پس از اعلام لغو این راهپیمایی از سوی دفتر تحکیم وحدت و موکول کردن آن به «آینده»، دفتر آیت‌الله منتظری با صدور اطلاعیه‌ای به نقل از ایشان خواستار عدم برگزاری راهپیمایی مزبور می‌شود:

«قم - دفتر آیت‌الله العظمی منتظری با صدور اطلاعیه‌ای نظر آیت‌الله العظمی منتظری در مورد عدم برگزاری راهپیمایی روزهای چهارشنبه و جمعه این هفته را اعلام کرد. برپایه این اطلاعیه حضرت آیت‌الله العظمی منتظری ضمن تشکر از عموم روحانیون و دانشجویان عزیز خواسته‌اند تا راهپیمایی‌هایی که قرار بود به پشتیبانی از تصمیم اخیر مجلس خبرگان انجام گردد، برگزار نگردد.» (۲۵)

این خبر همان بعدازظهر روز چهارشنبه در روزنامه کیهان درج شد و خواستار عدم برگزاری راهپیمایی در همان روز گردید در حالی که می‌دانیم غالباً این‌گونه راهپیمایی‌ها صبح برگزار می‌شد. اما جالبتر آن که در همان روز و در همان صفحه‌ای که اطلاعیه دفتر آیت‌الله منتظری به چاپ رسیده (صفحه ۳) نامه دفتر تحکیم وحدت خطاب به ایشان نیز درج شده و در آن تأکید شده است «با توجه به فرمایش حضرت‌تعالی خطاب به دانشجویان جهت منصرف شدن از راهپیمایی فوق‌الذکر، راهپیمایی مزبور برگزار نخواهد شد.» (۲۶)

این در حالی بود که دفتر تحکیم، پیش از این خود اقدام به لغو راهپیمایی مزبور کرده بود و دیگر آن که با توجه به همزمانی چاپ اطلاعیه دفتر آیت‌الله منتظری و نامه دفتر تحکیم وحدت، کاملاً مشخص است که هماهنگی‌های لازم میان آنها برای اعلام چنین موضعی، در جایی صورت گرفته و گرنه قاعدتاً چاپ نامه دفتر تحکیم وحدت می‌بایست حداقل با اختلاف یک روز از درج اطلاعیه دفتر آیت‌الله منتظری صورت می‌گرفت.

به این ترتیب بر مبنای اخبار و گزارش‌های موجود در رسانه‌ها و مطبوعات و بویژه روزنامه کیهان که در آن زمان بیشترین تلاش را برای پوشش دادن به اخبار مربوط به آیت‌الله منتظری داشت، کاملاً مشخص است که در بدو علنی شدن تصمیم مجلس خبرگان و علی‌رغم سخنان حمایت‌آمیز رئیس جمهوری وقت، رئیس وقت مجلس شورای اسلامی و همچنین ریاست مجلس خبرگان، حرکت قابل توجهی در سطح جامعه به وجود نیامد. از طرفی با توجه به سخنان آیت‌الله مشکینی رئیس مجلس خبرگان در کلاس درس اخلاق خود در حوزه علمیه می‌توان به برخی مقاومتها و مخالفت‌های موجود پی برد که موجبات نگرانی آنها را فراهم آورده بود:

«... درباره مسئله خبرگان هم باید بگویم یکی از برکات جمهوری اسلامی این بود و بحمدالله مسئله رهبری قبل از آن که رهبر ما - خداوند انشاءالله طول عمر به ایشان عطا فرماید - برود، رهبر بعدی تعیین می‌شود و این یکی از آرزوهای ما بود لذا یکی از برکات جمهوری اسلامی این شد و خبرگان اجتماع نمودند و رأی دادند و همه‌مان امضاء کردیم که بعد از مقام رهبری برادر فقیه مجاهدان که در روزنامه‌ها و همه جا گفتند این مقام را داراست. حال چه می‌شود به بعضیها که ناراحتند. آیا بد می‌شود که ما تکلیف را روشن کردیم؟ آیا بد شد که انقلاب اسلامی را تا آنجا که می‌توانستیم بیمه کردیم؟ مابقی دست خداست و من تعجب می‌کنم از این افراد که نسبت به این اوضاع نق می‌زنند، اینها چه جور آدم‌هایی هستند؟» (۲۷)

البته باید گفت که در طول این روزها و هفته‌ها، تلاش زیادی از سوی مسئولان بلندپایه نظام صورت گرفت تا ضرورت انجام چنین کاری و همچنین مناسب بودن آیت‌الله منتظری برای رهبری آینده کشور برای جامعه توجیه و تبیین شود و در این حال به جامعه نیز هشدارهایی داده می‌شد تا در برابر ندای مخالفان و ضدانقلابیون و بدخواهان از خود واکنش نشان دهند و به این ترتیب پس از گذشت حدود یک ماه برخی تحرکات در سطح جامعه شکل گرفت اما هیچگاه یک راهپیمایی سراسری و بزرگ بیعت با آیت‌الله منتظری در سطح شهرها صورت تحقق به خود نیافت.

حال که سخن بدینجا رسید، مناسب است تا به یک نکته دیگر نیز اشاره شود. آیت‌الله منتظری درباره واکنش حضرت امام نسبت به تصمیم مجلس خبرگان و تعیین ایشان به عنوان رهبری آینده، می‌گوید:

«اگر ایشان در آن وقت مخالف بودند لازم بود همان وقت ولو با کنایه یا پیام به من یا دیگری و یا به خبرگان می‌فرمودند، زیرا مصلحت‌نظام از همه چیز مهمتر بود؛ بلکه بعضی از آقایان نقل کردند پس از تعیین شما از طرف خبرگان خدمت ایشان رسیدیم و به ایشان گفتیم ایشان خیلی خوشحال شدند.» (خاطرات، صفحه ۴۷۶)

این نکته روشن است که تصمیم مجلس خبرگان در آن مقطع از اهمیت زیادی برخوردار بود و پس از علنی شدن آن، در سطح مطبوعات به صورت گسترده و چشمگیری بازتاب یافت. اما در این حال، حضرت امام در قبال این تصمیم، سکوت مطلق پیشه کردند به نوعی که نه پیامی بدین مناسبت صادر فرمودند، نه به نامه‌ها و پیام‌های تیریکی که به این مناسبت خدمت ایشان ارسال می‌شد، پاسخی دادند و نه حتی در سخنرانی‌های خود پس از این تاریخی، اشاره‌ای به این مسئله داشتند. جالب این که حتی حضرت امام در برابر پیام تیریکی که از سوی نمایندگان مجلس شورای اسلامی بدین مناسبت برای ایشان ارسال شد (۲۸) نیز سکوت پیشه کردند. آیا این رفتار حضرت امام، بوضوح بیانگر رأی و نظر ایشان درباره این تصمیم نبود؟ آیا برآستی اگر حضرت امام از این تصمیم خوشحال بودند،

ضمن اعلام پشتیبانی خود از آن و حمایت از «رهبر آینده» مردم را نیز به بیعت با ایشان دعوت نمی‌کردند؟ آیا حضرت امام از فرط خوشحالی، کوچکترین واکنشی به این مسئله نشان ندادند؟! یا آن که این رفتار را باید ناشی از ناراحتی و عدم رضایت ایشان دانست؟

پاسخ به این سؤال را زمانی بهتر و دقیقتر می‌توانیم دریابیم که به پیامهای حضرت امام در مورد مسائلی با درجه اهمیت پایین‌تر از این مسئله توجه کنیم. در حالی که حتی حضرت امام بعضاً به مناسبت فوت یک عالم ربانی اقدام به صدور پیامی می‌کردند، آیا تعیین رهبری آینده از اهمیت کمتری نسبت به این موارد برخوردار بود؟ بنابراین باید گفت حضرت امام نه تنها به کنایه و اشاره بلکه بصراحت تمام، رأی و نظر خودشان را اعلام کردند اما در آن شرایط و فضا، متأسفانه مورد عنایت لازم واقع شد. اما این که بگوییم ایشان می‌بایست طی نامه یا پیامی خواستار لغو تصمیم مجلس خبرگان می‌شدند یا از آیت‌الله منتظری خواستار کناره‌گیری از این پست می‌گردیدند، طبعاً همان‌گونه که حضرت امام در نامه ۶۸/۶۷ نیز فرموده‌اند مداخله در وظایف مجلس خبرگان محسوب می‌شد و در ضمن پیامدها و تبعات سیاسی و روانی دیگری را نیز در برداشت که ایشان را از چنین اقدامی باز می‌داشت. در واقع باید گفت رفتار و واکنشی که حضرت امام در قبال این مسئله و «کار انجام شده» اتخاذ کردند، بهترین و عاقلانه‌ترین کاری بود که امکان داشت در آن شرایط و موقعیت صورت گیرد.

اما آیا برآستی نمی‌بایست برای آیت‌الله منتظری با مشاهده سکوت حضرت امام، سؤال یا تردیدی به وجود آید؟ یا آن که چنین سؤال و تردیدی به وجود آمد اما به آن بی‌اعتنایی شد؟

حال پس از بررسی نخستین ادعای آیت‌الله منتظری، اینک بپردازیم به دومین ادعای ایشان یعنی مخالفت با اقدام مجلس خبرگان در تعیین خود به عنوان رهبری آینده. ایشان در این باره می‌گوید:

«از اول که خبرگان مرا مطرح کرده بودند بدون اطلاع من بود و وقتی که من اطلاع پیدا کردم واقعاً ناراحت شدم، یک نامه هم در همان وقت به رئیس مجلس خبرگان آیت‌الله مشکینی نوشتم که این کار درستی نبوده است» (خاطرات، صفحه ۴۵۶)

برای آن که این ادعا را به درستی ارزیابی کنیم، باید از خلط نحوه واکنش ایشان به این اقدام در آن زمان و آنچه ایشان اینک در متن خاطرات خود به عنوان مخالفت با آن اقدام بیان می‌دارد، به طوری جدی جلوگیری به عمل آورد. همان‌گونه که در عبارت فوق به نقل از آیت‌الله منتظری مشهود است، مخالفت ایشان در سال ۶۴ با اقدام مجلس خبرگان، منحصر است به نامه‌ای که برای آیت‌الله مشکینی ریاست مجلس خبرگان نگاشتند و جز این نامه، هیچ سند و مدرک و گفتار و نوشتار دیگری مبنی بر اعلام مخالفت ایشان با اقدام مزبور وجود ندارد، چه آن که اگر چنین بود، بی‌تردید در متن خاطرات به آن اشاره می‌شد. بنابراین برای آن که به ارزیابی ادعای ایشان مبنی بر مخالفت با اقدام خبرگان بپردازیم، متن کامل نامه به آیت‌الله مشکینی را از نظر می‌گذرانیم:

«بسم‌الله الرحمن الرحیم. حضور محترم برادر ارجمند آیت‌الله مشکینی ریاست محترم مجلس خبرگان دامت برکاته

پس از سلام و آرزوی موفقیت برای جنابعالی و اعضاء محترم مجلس خبرگان دامت برکاتهم بحق محمد و آله الطاهیرین، به عرض می‌رساند از قرار مسموع در جلسه‌ای که چند ماه قبل در رابطه با اصل ۱۰۷ قانون اساسی و تعیین شرایط و خصوصیات برای رهبر آینده تشکیل شده، صحبت از حقیر فقیر سراپا تقصیر به میان آمده و تصمیم نهایی به جلسه آینده موکول شده است. اینجانب با ایمان و احترام نسبت به آقایان محترم و موقعیت خطیر و قانونی مجلس خبرگان تذکراً عرض می‌کنم که در شرایطی که بحمدالله و منته رهبر بزرگ اسلام و انقلاب حضرت امام خمینی مدظله‌العالی با برخورداری کامل از نعمت صحت و سلامت و توفیقات الهی در رهبری انقلاب و کشور موفق و مشمول الطاف خاصه خدای منان و دعای خیر حضرت ولی عصر عجل‌الله تعالی فرجه می‌باشند و با وجود شریف حضرات علماء اعلام و مراجع تقلید دامت برکاتهم، در چنین شرایطی مطرح نمودن شخص مخلص شایسته و صلاح نبوده است. ما همه امید وافر داریم و در دعاها خود از خدای منان پیوسته خواسته و می‌خواهیم که خداوند متعال تا ظهور حضرت ولی عصر ارواحنا له الفداء به رهبر بزرگ انقلاب طول عمر و سلامتی کامل عنایت فرماید تا دیگر نیازی به تعیین یا اعلام خبرگان معظم نباشد. وانگهی تعیین شخص، آن هم من طلبه، یک نحو اهانت نسبت به معظم له و حضرات آیات عظام تلقی می‌شود، و طول عمر و قصر عمر دست خداست و نباید ملاک قضاوت باشد. البته بحث کلی مانعی ندارد ولی بحث شخصی ظاهراً به مصلحت نیست. والسلام علیکم جمیعاً و رحمه الله و برکاته. حسینعلی منتظری» (خاطرات، صفحه ۴۷۴)

اولین مطلبی که در این باره باید گفت، نوع چینش مصوبه مجلس خبرگان و نامه‌های تبادل شده میان آیت‌الله منتظری و آیت‌الله مشکینی در متن خاطرات ایشان است. با نگاه به تاریخ آنها متوجه می‌شویم که نامه آیت‌الله منتظری در تاریخ ۳۰/۷/۱۳۶۴ یعنی حدود یک و نیم ماه قبل از مصوبه مجلس خبرگان و پاسخ آیت‌الله مشکینی نیز به تاریخ ۱/۷/۱۳۶۴ نگاشته شده است. مصوبه مجلس خبرگان نیز در آبان ماه صادر شده است. بنابراین چینش این نامه‌ها و مصوبه در متن خاطرات می‌بایست براساس تقدم و تأخر تاریخی آنها صورت می‌گرفت اما چنین روالی اتخاذ نمی‌شود بلکه ابتدا مصوبه مجلس خبرگان آورده می‌شود، سپس نامه آیت‌الله منتظری و آن گاه پاسخ آیت‌الله مشکینی. دلیل این کار کاملاً روشن است. هنگامی که خواننده ابتدا متن مصوبه را می‌خواند و سپس نامه آیت‌الله منتظری به آیت‌الله مشکینی را، چنین می‌انگارد که مجلس خبرگان تصمیم خود را گرفته بود و مخالفت آیت‌الله منتظری نیز در واقع در مقابل یک «مصوبه» قرار داشت و لذا امکان لغو مصوبه مقدور نبوده است. به عبارت دیگر، کار از کار گذشته بود و دیگر امکان جلوگیری از این تصمیم وجود نداشت، در حالی که ماجرا این گونه نیست و در زمانی که آیت‌الله منتظری نامه به اصطلاح مخالفت‌آمیز خود را می‌نگارد، اگر تصمیم و اراده جدی برای جلوگیری از این امر در میان بود، امکان چنین کاری وجود داشت.

حال در گام بعدی، نگاهی دوباره به نامه آیت‌الله منتظری که حداقل یک ماه قبل از مصوبه مجلس خبرگان نگاشته شده است، بیان‌دازیم. آیا مخالفتی جدی در آن ملاحظه می‌شود؟ آنچه در این نامه بیان شده، در حقیقت چیزی جز تعارفات و دعا برای طول عمر حضرت امام و شکسته نفسی در مقابل ایشان و دیگر مراجع عظام و امثالهم نیست و به هیچ وجه مخالفتی صریح و جدی و مستدل و قانونمند با این «تصمیم در آینده» مشاهده نمی‌شود.

مگر نه آن که آیت‌الله منتظری بارها بر صراحت لهجه و قاطعیت خود در برخورد با اقدامات غیرقانونی یا خلاف مصلحت و امثالهم تأکید می‌کند؟ آیا ایشان تنها قادر بود این صراحت لهجه و بلکه جسارت را در مقابل حضرت امام به کار گیرد؟ آیا ایشان تنها در مقام دفاع از سیدمهدی هاشمی یا منافقین محارب و امثالهم از این صراحت لهجه و تیزی قلم بهره می‌گرفت؟ چرا در این نامه از آن صراحت و تیزی خبری نیست و صرفاً از باب برخی تعارفات، مسائلی بیان شده است؟ چرا هنگامی که آیت‌الله مشکینی بر نظر مجلس خبرگان اصرار می‌ورزد، ایشان دیگر هیچ واکنشی از خود نشان نمی‌دهد؟ کافی است مقایسه‌ای بین رفتار ایشان در این زمینه با رفتارشان در مورد سیدمهدی هاشمی و مقاومت سرسختانه و پیگیرانه‌ای که در مقابل حضرت امام از خود نشان دادند، صورت گیرد تا حقیقت ماجرا مشخص شود.

از طرفی اگر نگاهی به مخالفتی که ایشان در زمان حاضر با آن مصوبه ابراز می‌کند، بیان‌دازیم به این نکته نیز پی می‌بریم که این امکان وجود داشت تا سؤالات و اشکالات مهمی را در قبال این مصوبه طرح کرد اما در آن هنگام از این کار خودداری شد. به عنوان نمونه ایشان «اینک» در خاطرات خود می‌گوید:

«من واقعاً با تعیین خود مخالف بودم، این سبب شد که توقعات بیشتری متوجه من شود و از آن طرف کاری هم که دست من نبود، برای بعضی آقایان هم ممکن بود این سؤال پیش بیاید که آخر به چه ملاکی؟ و با چه مجوزی؟ بالاخره خوب بود مسائل به شکل طبیعی پیش می‌رفت» (خاطرات، صفحه ۴۷۳).

سؤال مهمی که در این فراز مطرح می‌شود آن است که «با چه مجوزی؟» در واقع مجلس خبرگان بر طبق هیچیک از اصول قانون اساسی مجوز تعیین «رهبر آینده» در زمان حیات رهبری حاضر را نداشت و ندارد. اما چرا این سؤال آن زمان با جدیت از سوی آیت‌الله منتظری مطرح نشد و بر آن اصرار و تأکید به عمل نیامد؟ نه تنها چنین سؤالی در نامه مزبور مطرح نیست بلکه ایشان با آوردن این عبارت که «اینجانب با ایمان و احترام نسبت به آقایان محترم موقعیت خطیر و قانونی مجلس خبرگان...» به نوعی بر صلاحیت قانونی این مجلس برای اتخاذ چنین تصمیمی تأکید می‌ورزد هر چند «تذکراً» عنوان می‌دارند در زمان حیات حضرت امام «مطرح نمودن شخص مخلص شایسته و صلاح نبوده است» و در پایان نیز تکرار می‌کنند که «البته بحث کلی مانعی ندارد ولی بحث شخصی ظاهراً به مصلحت نیست» بنابراین همان‌گونه که ملاحظه می‌شود هیچ‌گونه صراحت و حتی اشاره‌ای به «خلاف قانون» بودن این اقدام صورت نمی‌گیرد و صرفاً بحث از «صلاح» و «مصلحت» و امثالهم در میان است و پس از پاسخ آیت‌الله مشکینی نیز سکوت مطلق! و پس از مصوبه مجلس خبرگان، گسترش مداخلات نظری و عملی در امور جاری کشور. آیا برآستی هیچ نشانی از مخالفت ایشان با تصمیم مجلس خبرگان «در آن زمان» مشاهده می‌شود؟

در همین جا، جا دارد به این نکته نیز اشاره شود که اگرچه ایشان «اینک» اعلام می‌دارند با حصر آیت‌الله صادق روحانی مخالف بوده‌اند اما هیچ سند و مدرک و نوشته‌ای که نشان‌دهنده مخالفت ایشان با این امر در آن زمان باشد وجود ندارد و اگر چنین ادعایی مستند بود، قطعاً سند آن در متن خاطرات آورده می‌شد ولی از آنجا که هیچ سندی در این زمینه وجود ندارد، ایشان صرفاً به یک گفت‌وگوی دو جانبه با آقای ری‌شهری اشاره می‌کند که با توجه به میزان اعتبار بقیه نقل قولها، چندان نمی‌تواند قابل اتکا باشد. ضمن این که در مورد سندسازی بیت آقای منتظری علیه آیت‌الله صادق روحانی تنظیم‌کنندگان خاطرات ترجیح داده‌اند سکوت کنند. البته این مطلب در نامه معروف آقایان کروی، جمارانی و سیدحمید روحانی آمده است و سعید منتظری در پاسخ خود تلویحاً سندسازی برای ساواکی جلوه‌گر ساختن ایشان را می‌پذیرد.

ادعای دیگری که آیت‌الله منتظری مطرح می‌کند آن است که مجلس خبرگان نمی‌توانستند ایشان را عزل و برکنار کنند. استدلال ایشان در این زمینه آن است که چون منصوب و منتخب مجلس خبرگان نبودند بلکه به واسطه ابراز رأی و تمایل مردم نسبت به ایشان، در چنین موقعیتی قرار گرفته و اقدام مجلس خبرگان نیز صرفاً در حد اخبار بوده و نه انشاء، بنابراین نمایندگان این مجلس حق عزل و برکناری ایشان را نیز نداشته‌اند. البته در صفحات پیشین، نادرستی این ادعا مشخص شد اما در اینجا فرض را بر این می‌گذاریم که ایشان مستقیماً و بلاواسطه از سوی مردم به رهبری آینده انتخاب شدند. اما حتی با این فرض نیز، مجلس خبرگان بر مبنای اصل یکصد و یازدهم قانون اساسی (قبل و بعد از اصلاح) از حق برکنار ساختن رهبری برخوردار است:

«اصل یکصد و یازدهم (قبل از اصلاح): هرگاه رهبر یا یکی از اعضای شورای رهبری از انجام وظایف قانونی رهبری ناتوان شود یا فاقد یکی از شرایط مذکور در اصل یکصد و نهم گردد، از مقام خود برکنار خواهد شد. تشخیص این امر به عهده خبرگان مذکور در اصل یکصد و هشتم است. مقررات تشکیل خبرگان برای رسیدگی و عمل به این اصل در اولین اجلاس خبرگان تعیین می‌شود.»

همان‌گونه که ملاحظه می‌شود این اصل به صورت عام بیان شده است. یعنی تفاوتی در این نیست که رهبر مستقیماً از سوی مردم انتخاب شده باشد و مصداق قسمت اول اصل ۱۰۷ قانون اساسی به شمار آید یا منتخب مجلس خبرگان باشد و مصداق قسمت دوم اصل ۱۰۷ محسوب شود. به این لحاظ باید گفت این اصل حتی در مورد حضرت امام که در نحوه قرار گرفتن ایشان در مقام رهبری هیچ شک و شبهه‌ای وجود ندارد نیز قابل اجرا بود و بدیهی است در مورد آیت‌الله منتظری به طریق اولی قابلیت اجرا داشت. طبعاً ایشان که خود ریاست مجلس خبرگان قانون اساسی را برعهده داشت بخوبی از این اصل و مفاد آن مطلع است و لذا جای تعجب دارد که علی‌رغم صراحت موجود در این اصل، این گونه قاطعانه حق مجلس خبرگان در زمینه عزل و برکناری رهبری را نادیده می‌گیرد.

اما آنچه در عمل اتفاق افتاد، به تعبیر آیت‌الله منتظری عزل مستقیم ایشان از سوی خبرگان نبود بلکه:

«خبرگان در جلسه‌ای نشستند و مرا عزل کردند، البته تحت این عنوان که استعفای فلانی را پذیرفتیم!... من هم در نامه‌ای که به امام نوشتم کلمه استعفا در آن نبود»

(خاطرات، صفحه ۶۵۶)

در حقیقت پس از آن که حضرت امام در نامه ۸/۱/۶۸ با توصیه به آیت‌الله منتظری مبنی بر پرداختن به امور حوزوی و تدریس، عزم و خواست خود را برای حفظ شخصیت علمی و فقهی ایشان بروز دادند، مجلس خبرگان نیز درصدد گام برداشتن در همین مسیر بود و لذا روش «پذیرش استعفا» را بر «عزل و برکناری مستقیم» برگزید. این در حالی بود که به تصریح اصل یکصد و یازدهم، مجلس خبرگان از حق قانونی عزل ایشان برخوردار بود ولی به لحاظ جلوگیری از وارد آمدن تبعات منفی این امر بر شخصیت آیت‌الله منتظری، از این حق خویش صرفنظر کرد. خوشبختانه فحوائی نامه ۷/۱/۶۸ ایشان نیز این امکان را در اختیار مجلس خبرگان قرار می‌داد تا با روش دیگری به وظیفه خود عمل کند. ایشان در بخشی از این نامه خطاب به حضرت امام چنین نگاشته بود:

«و راجع به تعیین اینجانب به عنوان قائم مقام رهبری، خود من از اول جداً مخالف بودم، و با توجه به مشکلات زیاد و سنگینی بار مسئولیت، همان وقت به مجلس خبرگان نوشتم که تعیین اینجانب به مصلحت نبوده است، و اکنون نیز عدم آمادگی خود را صریحاً اعلام می‌کنم و از حضرتعالی تقاضا می‌کنم به مجلس خبرگان دستور دهید مصلحت آینده اسلام و انقلاب و کشور را قاطعانه در نظر بگیرند و به من اجازه فرمایید همچون گذشته یک طلبه کوچک و حقیر در حوزه علمیه به تدریس و فعالیت‌های علمی و خدمت به اسلام و انقلاب زیر سایه رهبری حکیمانه حضرتعالی اشتغال داشته باشم؛ و اگر اشتباهات و ضعفهایی که لازمه طبیعت انسان است رخ داده باشد، ان شاءالله با رهبریهای حضرتعالی مرتفع گردد.» (خاطرات، صفحه ۶۸۲).

آیت‌الله منتظری چندین بار در زمان بیان و نگارش خاطرات خود بر این نکته تأکید می‌کند که در متن نامه من کلمه استعفا وجود ندارد و «معنای این جمله‌ها نیز استعفا نیست.» (خاطرات، ص ۶۷۹) ما در این باره نیازی به توضیح نمی‌بینیم چرا که مفهوم و محتوای عبارات فوق، اظهار من‌الشمس است و تنها با یکبار خواندن می‌توان به درک آنها نائل شد. اگر برآستی منظور ایشان از نگارش عبارات مزبور، استعفاء و کناره‌گیری نیست، بنابراین شایسته بود ایشان هنگام بیان خاطرات خود، منظور از این عبارات را به صراحت بیان می‌داشتند تا خوانندگان نیز دچار بدفهمی (نشوند). اما در خاطرات ایشان هیچ توضیح اثباتی و ایجابی درباره این عبارات به چشم نمی‌خورد و صرفاً به همین بسنده شده است که مفهوم این عبارات چه چیزی نیست.

اما از آنجا که آیت‌الله منتظری خود بخوبی معنا و مفهوم این عبارات را می‌داند و همچنین بر این نکته واقف است که دیگران نیز از این مقدار قدرت درک و فهم مفاهیم و عبارات برخوردارند که بتوانند به مقصود نویسنده این جملات پی ببرند، نکته دیگری را هم در کنار این ادعای خود بیان می‌دارد:

«در آن شرایط من مایل نبودم چیزی بنویسم چون آن را حاکی از ضعف می‌دانستم ولی در مقابل اصرارهای زیاد و جلوگیری از وقوع فتنه ناچار شدم این تعبیرات را بنویسم، و معنای این جمله‌ها استعفا نیست.» (خاطرات، صفحه ۶۷۹)

و در جای دیگر تکرار می‌کند:

«من به خاطر رعایت حال امام و این که آقای نوری و دیگران آمدند اینجا اصرار داشتند که یک چیزی بنویس، یک نامه محترمانه به ایشان نوشتم فقط برای رعایت حال ایشان و کاستن بحرانی که ایجاد شده بود، و گرنه مایل نبودم چیزی بنویسم و از روی ضرورت چنین چیزی نوشتم، و این نامه از رسانه‌ها پخش شد.» (خاطرات، صفحه ۶۸۱)

قبل از هر گونه توضیحی در این زمینه، جا دارد تا به نکته دیگری اشاره شود و آن پیام تبریک ایشان به آیت‌الله خامنه‌ای پس از انتخاب از سوی مجلس خبرگان به مقام رهبری است:

«... از خداوند متعال مسألت می‌نمایم جنابعالی را که فردی لایق و متعهد و دلسوز و در دوران مبارزات و انقلاب تجربه‌ها آموخته و همواره مورد حمایت رهبر بزرگ انقلاب بوده‌اید در انجام مسئولیت خطیر رهبری که مجلس خبرگان به جنابعالی محول نموده است یاری نماید...» (خاطرات، صفحه ۷۰۵)

به این ترتیب ملاحظه می‌شود که ایشان در دو مقطع، بصراحت موافقت خود را با تصمیم خبرگان اعلام داشته اما متأسفانه به دلیل آن که در نهایت به توصیه اکید حضرت امام در مورد دور کردن اشخاص منافق و مسئله‌دار از گرد خود عمل نکرد، در دام وساوس این افراد و گروه‌ها گرفتار آمد و بتدریج با اظهارات و موضع‌گیریهای خود، بر شدت رویارویی خود با نظام افزود تا جایی که امروز بصراحت، تعهدات قبلی خود را با توجیهاتی سست و غیرقابل قبول، نقض می‌نماید.

به این ترتیب اینک زمان آن است که ادعای بعدی ایشان مبنی بر ضرورت مداخله خود در امور سیاسی را مورد بررسی قرار دهیم. همان‌گونه که می‌دانیم حضرت امام در نامه ۶/۱/۶۸ خطاب به ایشان فرمودند:

«از آنجا که ساده لوح هستید و سریعاً تحریک می‌شوید در هیچ کار سیاسی دخالت نکنید شاید خدا از سر تقصیرات شما بگذرد.» (خاطرات، صفحه ۶۷۴)

اگرچه آیت‌الله منتظری در پاسخ به این نامه که در مورخه ۷/۱/۶۸ نگاشته است، صریحاً اعلام می‌دارد:

«مطمئن باشید همان‌طور که از آغاز مبارزه تاکنون در همه مراحل همچون سربازی فداکار و از خودگذشته و مطیع در کنار حضرتعالی و در مسیر اسلام و انقلاب بوده‌ام، اینک نیز خود را ملزم به اطاعت و اجراء دستورات حضرتعالی می‌دانم.» (خاطرات، صفحه ۶۸۱)

و در ادامه نیز به منظور اجرای این دستور حضرت امام، صریحاً «عدم آمادگی» خود را برای برداشتن مسئولیت قائم مقامی رهبری اعلام می‌دارد و از رهبر انقلاب درخواست می‌کند تا به مجلس خبرگان دستور دهد بر مبنای مصححت آینده انقلاب و کشور، در این زمینه تصمیم‌گیری کند، اما اینک پس از گذشت چند سال و به هنگام نگارش خاطرات خود، با اقامه سه دلیل به مخالفت با این امر می‌پردازد. دلیل اول این که:

«در این نامه - به فرض صحت انتساب آن به امام - به من توصیه شده که در هیچ کار سیاسی دخالت نکنم؛ در حالی که آیت‌الله خمینی در تحریرالوسیله در باب صلوة جمعه راجع به خطبه جمعه می‌گویند: «اگر کسی بگوید دین از سیاست جداست نه دین را شناخته نه سیاست را». سیاست بر مبنای آنچه معمول دنیاست یعنی حقه و تزویر و این که عواطف انسانی و همه چیز را انسان کنار بگذارد، این سیاست جزو دین نیست؛ ولی عقیده ما این است که دین اسلام مشحون از سیاست است و حکومت و سیاست جزو بافت اسلام است، اگر به کسی بگویند در سیاست دخالت نکن معنای آن این است که تو دین نداشته باش، و اصولاً دفاع از مظلوم و امر به معروف و نهی از منکر وظیفه همه افراد است و هر کس هم ساکت و بی تفاوت باشد گناه کرده است.» (خاطرات، صفحه ۷۲۶)

در باره دلیل اول گفتنی است، همان‌گونه که ایشان خود بهتر می‌داند، در احکام و اصول اسلامی، هم قاعده وجود دارد و هم استثناء. به عنوان نمونه روزه گرفتن واجب است و این یک قاعده به حساب می‌آید. اما در بعضی شرایط خاص، افرادی از این قاعده مستثنی می‌شوند مانند مریض‌ها یا مسافران. در مورد امر به معروف و نهی از منکر هم که مورد اشاره ایشان قرار گرفته همین مسئله را می‌توان ملاحظه کرد. فرض کنید فردی بسیار عصبی است و به دلیل عدم توانایی کنترل بر اعصاب خویش، بسرعت وارد درگیری فیزیکی و فحاشی می‌شود. با توجه به این که چنین فردی ممکن است در مقام امر به معروف و نهی از منکر، حتی موجبات وهن اسلام را فراهم بیاورد، چه بسا اقدام به این امر بر وی حرام باشد. حال اگر به فردی که بیمار است گفته شود روزه بگیر و بلکه روزه گرفتن برای تو حرام است یا برای فردی که عصبی مزاج است، اقدام به امر به معروف و نهی از منکر حرام گردد، این به معنای آن است که به آنها گفته شده دین نداشته باشید؟ موارد بسیار زیادی از این گونه موارد را می‌توان برشمرد که استثنایی بر قاعده به شمار می‌آید و به هیچ وجه معنای بی‌دین شدن مستثنی‌ها را ندارد.

در مورد امور سیاسی نیز همین‌گونه است. فردی که قادر به تشخیص درست مسائل نیست و از سوی دیگر بشدت تحریک پذیر است و چه بسا با دخالت در امور سیاسی، بر ضد منافع اسلام و نظام اسلامی گام برمی‌دارد، طبعاً ورود وی به این عرصه می‌تواند حرام شمرده شود. این همان نظری بود که حضرت امام درباره ایشان صادر کرد و یک حکم خاص برای شخص آیت‌الله منتظری به حساب می‌آمد و نه یک حکم عام. اگر به عبارت حضرت امام در تحریرالوسیله توجه کنیم، آن عبارت متضمن یک حکم عام و کلی است: «اگر کسی بگوید دین از سیاست جداست، نه دین را شناخته و نه سیاست را» در حالی که در توصیه حضرت امام به آیت‌الله منتظری هرگز چنین امری مشاهده نمی‌شود. این نوع نتیجه‌گیری مانند آن است که به فردی گفته شود مثلاً به دلیل بیماری روزه بگیرد و او چنین نتیجه‌گیری کند که «پس روزه از احکام اسلام نیست!» یا هنگامی که به فرد دیگری به دلیل عصبی بودن و فحاشی کردن و سر زدن دیگر رفتارهای ناشایست توصیه می‌شود که از دخالت در امر به معروف و نهی از منکر اجتناب ورزد، چنین نتیجه بگیرد که «پس به من گفته شده است دین نداشته باشم!» و اما جالبتر از همه اینها، آن که آیت‌الله منتظری در موارد متعددی، خود شخصاً کناره‌گیری از مسائل سیاسی را - به هر دلیل - مطرح می‌سازد:

«بالاخره با وضع فعلی ناچارم از کارهای سیاسی کشور کنار بمانم و به درس و بحث طلبگی و کارهای حوزوی بپردازم» (پیوستهای خاطرات، صفحه ۱۱۶۶)

«... اجازه دهید مانند طلبه‌ای بدون عنوان و مسئولیت مشغول درس و بحث باشم...»

(پیوستهای خاطرات، صفحه ۱۲۰۰)

«اگر به مصلحت می‌دانید به من بفرمایید بروم کنار سراغ درس و بحث و ممنون هم می‌شوم» (پیوستهای خاطرات، ۱۲۰۳)

آیا ایشان در این موارد - به هر دلیل - پیشنهاد کناره‌گیری از دین را مطرح می‌کردند؟ چگونه است که وقتی ایشان شخصاً کناره‌گیری از امور سیاسی را پیشنهاد می‌دهند، شائبه کناره‌گیری از دین و قرار گرفتن در حوزه بی‌دینی مطرح نیست اما زمانی که حضرت امام بر مبنای مصلحت‌های فردی و اجتماعی، خواستار عمل کردن ایشان به پیشنهاد خود می‌شوند، آن گاه ستون‌های دین به لرزه می‌افتند؟!

به هر حال مسئله قاعده و استثناء، از ساده‌ترین مسائل به شمار می‌آیند و یقیناً آیت‌الله منتظری با توجه به مراتب علمی بالای خود، نکات مربوط به این مسئله و آنچه را در نامه ۶/۱/۶۸ حضرت امام آمده است، بخوبی درک می‌کند ولی در خاطرات ایشان ملاحظه می‌کنیم که در این باره دست به خلط مبحث زده شده است و البته این نحوه استنتاج، بیش از هر امر دیگری، مراتب علمی خود ایشان را به زیر سؤال می‌برد.

اما دلیل دوم ایشان برای استمرار مداخله در امور سیاسی کشور عبارت است از:

«مگر ایشان چهل و هشت ساعت بعد از نامه ۶/۱/۶۸ در نامه ۸/۱ که به نام ایشان از رسانه‌ها پخش شد نوشتند: «همه می‌دانند که شما حاصل عمر من بوده‌اید و من به شما شدیداً علاقه‌مندم... شما فقیهی باشید که نظام و مردم از نظریات شما استفاده کنند؛ آیا مقصود ایشان این بوده که نظام در شکایات و سهویات نماز از من استفاده کند؟! یا این که به مناسبت حکم و موضوع به دست می‌آید که مقصود استفاده نظام در مسائل مربوط به سیاست داخلی و خارجی کشور و مطابقت آنها با موازین اسلامی می‌باشد.»

(خاطرات، صفحه ۶۶۵)

در این مورد نیز نحوه استنتاج ایشان تعجب‌برانگیز است. چگونه ممکن است حضرت امام در نامه ۶/۱ خطاب به ایشان اکیداً توصیه کند «در هیچ کار سیاسی دخالت نکنید» و سپس در نامه ۸/۱ هنگامی که خطاب به ایشان می‌فرماید «شما فقیهی باشید که نظام و مردم از نظریات شما استفاده کنند» منظورشان آن باشد که در زمینه مسائل سیاسی کمافی‌السابق به ایراد سخن و موضع‌گیری و اظهار نظر بپردازید؟!

نکته مهمی که در تفسیر نامه ۸/۱/۶۸ حضرت امام باید مورد توجه قرار گیرد، آن است که این نامه در واقع در پاسخ به نامه ۷/۱/۶۸ آیت‌الله منتظری نگاشته شده و از آنجا که آقای منتظری در این نامه بدون قید و شرط به اصلی‌ترین درخواست حضرت امام مبنی بر کناره‌گیری از امور سیاسی پاسخ مثبت داده‌اند، بنابراین تمامی تعابیر به کار رفته در نامه ۸/۱/۶۸ حضرت امام بر این فرض مبتنی و استوار است که آقای منتظری بنا به عهد و پیمانی که بسته، دیگر مانند گذشته در امور سیاسی مداخله نخواهد کرد و همان‌گونه که خود عنوان داشته است، «در حوزه علمیه به تدریس و فعالیتهای علمی» اشتغال خواهد داشت. البته این برای نخستین بار نبود که آیت‌الله منتظری، کناره‌گیری از امور سیاسی و پرداختن به فعالیتهای حوزوی را مطرح می‌ساخت. به عنوان نمونه ایشان در نامه ۱۷/۷/۶۵ خود به حضرت امام که در دفاع از سیدمهدی نگاشته بود، هرچند با لحن اعتراض اما به هر حال، چنین عنوان داشته بود:

بالآخره با وضع فعلی ناچارم از کارهای سیاسی کشور کنار بمانم و به درس و بحث طلبگی و کارهای حوزوی بپردازم به همان نحو که حضرت‌تعالی در اواخر با مرحوم آیت‌الله بروجردي عمل کردید» (پیوستها، صفحه ۱۱۶۶)

بنابراین آنچه حضرت امام در نامه ۸/۱/۶۸ می‌فرماید اساساً چیزی جز تکرار همان سخن آیت‌الله منتظری در نامه ۷/۱/۶۸ و دیگر نامه‌های ایشان نیست. لذا باید از خود ایشان پرسید هنگامی که در این نامه بصراحت «عدم آمادگی» خود را برای حضور در قائم مقامی رهبری اعلام می‌دارید و سپس اجازه می‌خواهید تا «همچون گذشته یک طلبه کوچک و حقیر در حوزه علمیه به تدریس و فعالیتهای علمی و خدمت به اسلام و انقلاب» اشتغال داشته باشید، آیا منظورتان این بوده است که مجدداً به همان نحو در امور سیاسی مداخله کنید و به این ترتیب مجدداً همان وضعیت سابق را ادامه دهید؟ آیا این یک نقض غرض آشکار و یک تناقض‌گویی واضح به شمار نمی‌آید؟

البته باید گفت پرداختن به فعالیتهای علمی و تدریس و بهره‌رسانی به جامعه و انقلاب از این طریق، صرفاً محدود به گفتن مسئله در باب شکایات و سهویات نماز و مانند اینها، نیست بلکه زمینه‌های بسیار گسترده‌ای در این عرصه وجود داشته و دارد که آیت‌الله منتظری با توجه به توانمندیهای علمی و فقهی خود می‌توانست و می‌تواند به فعالیت در آنها بپردازد و همان‌گونه که حضرت امام نیز فرمودند گرمی‌بخش حوزه و نظام باشند اما با کمال تأسف به فاصله کوتاهی پس از فوت حضرت امام، ایشان نیز عهد و پیمان خود را از یاد بردند و با توجیهاتی که نمونه‌هایی از آن در خاطراتشان نیز آمده است و به تحریک همانها که حضرت امام بارها خواستار طردشان شده بودند، مجدداً به مداخله در امور سیاسی کشور روی آوردند.

دلیل سوم آیت‌الله منتظری بدین منظور نیز به این شرح است:

«من یک فرد عامی نیستم که بخواهم از ایشان تقلید کنم، الحمدالله از نظر معلومات به حدی رسیده‌ام که نخواهم تقلید کنم، و خود آن مرحوم با وجود فقه‌ها و مراجع بزرگ تقلید، مرا «فقیه عالی‌قدر» خطاب کردند؛ و تقلید بر شخص مجتهد عالم به وظیفه خود حرام است، این مسئله‌ای است که هر کس بویی از علم و فقاقت به مشامش رسیده باشد، آن را می‌داند.» (خاطرات، صفحه ۶۶۶)

و در جای دیگر در همین زمینه می‌گوید:

«از طرف دیگر من مقلد ایشان نبوده‌ام که بخواهم تکالیفم را از ایشان تبعیت کنم، الحمدالله در حدی هستم که نخواهم تقلید کنم؛ و اساساً این گونه مسائل تقلیدی نیست و هیچ‌کس حتی مقلدین را هم نمی‌توان از دخالت در مسائل سیاسی و اجتماعی منع کرد. بنابراین من وظیفه دینی و اجتماعی خود می‌دانم در اموری که تشخیص می‌دهم ساکت و بی‌تفاوت نباشم و در این زمینه از کسی اجازه نمی‌گیرم.» (خاطرات، صفحه ۷۲۷)

حال اجازه دهید نگاهی به اظهارات قبلی ایشان در این زمینه ببینیم. تنها مقایسه‌ای کوچک و گذرا میان آنچه پیش از این بیان شده با آنچه در فرازهای فوق آمد، می‌تواند گویای نکات و دقایق بسیاری باشد:

«[آیت‌الله منتظری خطاب به حضرت امام در نامه ۷/۱/۶۸]: همان‌طور که از آغاز مبارزه تاکنون در همه مراحل همچون سربازی فداکار و از خود گذشته و مطیع در کنار حضرت‌تعالی و در مسیر اسلام و انقلاب بوده‌ام، اینک نیز خود را ملزم به اطاعت و اجراء دستورات حضرت‌تعالی می‌دانم.» (خاطرات، صفحه ۶۸۱)

«[آیت‌الله منتظری خطاب به حضرت امام در نامه ۴/۱/۶۸]: اینجانب تا به حال معتقد بوده‌ام که تذکرات و انتقادات من نه فقط موجب تضعیف نظام نمی‌شود بلکه از این نظر که اکثریت مردم را امیدوار ساخته و مسئولین را نیز درصدد رفع نواقص و توجه بیشتر به مسائل می‌سازد موجب تقویت انقلاب و نظام هم می‌باشد. مع‌ذلک اگر حضرت‌تعالی تشخیص می‌دهید که این شیوه به مصلحت نیست و موجب تضعیف نظام و انقلاب می‌باشد، اینجانب شرعاً نظر حضرت‌تعالی را بر نظر خود مقدم می‌دانم»

(خاطرات، صفحه ۶۶۰)

«... و کافی بود ایشان محترمانه پیغام دهند که شما از این به بعد در هیچ کاری دخالت نکن و یا این که مرا بخواهند و این مطلب را شفافاً بگویند، من بسیار

خوشحال می‌شدم و اوقات خود را صرف امور علمی می‌کردم.» (خاطرات، صفحه ۶۶۲)

«چون من از نامه همه اینها و لحن بعضی از روزنامه‌ها احساس کردم خبرهایی در کار هست و احتمالاً بخواهند تصمیماتی در مورد من بگیرند در تاریخ ۳/۱ و ۴/۱/۶۸ نامه‌هایی به مرحوم امام خمینی نوشتم تا این کار راحت انجام شود و بدون این که نیازی به آن کارها و نامه‌پرانیها باشد من در مسائل سکوت کنم و عملاً کنار بروم»

(خاطرات، صفحه ۶۵۷)

«[آیت‌الله منتظری خطاب به حضرت امام در نامه ۱۲/۷/۶۵: ... مخالفت با حضرت‌تعالی و نظام را صحیح نمی‌دانم بلکه حرام می‌دانم]» (پیوسته‌های خاطرات،

صفحه ۱۱۶۶)

این موارد، نمونه‌هایی از اظهارات ایشان در واجب دانستن تبعیت خود از حکم و نظر حضرت امام است اما حال چه شده که ایشان دیدگاه‌های جدید و نوینی را در این باره عرضه می‌دارند، سؤالی نیست که یافتن پاسخ آن چندان مشکل باشد.

آخرین ادعایی که از آیت‌الله منتظری در زمینه برکناری از قائم مقامی رهبری مورد توجه قرار می‌دهیم، طرح مسئله عدم اصالت نامه ۶/۱/۶۸ و حتی ۸/۱/۶۸ است چرا که ایشان این نامه‌ها را «منسوب به امام» می‌خواند.

نخستین نکته‌ای که در این باره باید گفت آن است که ایشان نظر قاطع و صریح و روشنی را درباره این نامه‌ها ابراز نمی‌دارد بلکه با طرح احتمالات گوناگون و موضع‌گیری‌های ناهماهنگ، سرانجام موضوع را برای خواننده در ابهام باقی می‌گذارد:

«... این نامه‌ها را نوشتم، نامه ۳/۱/۶۸ را آقای قاضی خرم‌آبادی مانع شد بفرستم و نامه ۴/۱/۶۸ را مثل بقیه نامه‌ها به بیت و دفتر مرحوم امام فرستادم اما این که به دست خود امام خمینی دادند یا نه، من نمی‌دانم ولی با این نامه، زمینه‌ای برای نامه ۶/۱/۶۸ منسوب به ایشان باقی نمی‌ماند.» (خاطرات، صفحه ۶۵۷)

«... من نامه را با تعجب زیاد خواندم و دیدم خیلی نامه تند است، و از طرف دیگر در آن وقت احتمال این که این نامه از امام نباشد در ذهنم خطور پیدا نکرد و فکر نمی‌کردم سیاست‌بازان تا این حد در حریم ایشان نفوذ پیدا کنند.» (خاطرات، صفحه ۶۷۲)

«... افراد مختلف در تأیید یا تکذیب انتساب این نامه به امام نظرات خود را گفته‌اند؛ اما واقع مطلب این است که ما در این که دستخط این نامه - و همچنین برخی از نامه‌هایی که این اواخر به نام امام منتشر شد - از شخص امام باشد تردید داریم، آنها هم که اهل خط و خط‌شناس هستند تشخیص می‌دهند که این خط از امام نیست و متن آن هم با واقعیات جور در نمی‌آید و مضطرب است، ما اول احتمال این معنا را نمی‌دادیم - چون به دستگاه امام اعتماد داشتیم - ولی بعداً که دستخط این نامه را با سایر دستخط‌های امام مقایسه کردند مشخص شد که خط نامه ۶/۱ در اوایل عمر امام نوشته شده بسا خط امام نباشد، و چنانکه چندین نفر به نقل از جمعی از خصیصین بیت امام گفتند، نامه یا به خط آقای حاج احمد آقااست و یا خط آقای رسولی؛ ولی آقای انصاری به عنوان نامه امام آورد و به من تحویل داد، البته ممکن است املائی ایشان باشد.» (خاطرات، صفحه ۶۶۴)

به این ترتیب علی‌رغم تمامی ان‌قلت‌ها، بالأخره یک نظر قطعی و مشخص ارائه نمی‌شود در حالی که اینک پس از گذشت چندین سال، این فرصت و فراغت برای ایشان و کارشناسان و محققان و دیگر افراد مورد نظر ایشان فراهم بوده است تا نفیاً یا اثباتاً، به یک نظر مشخص درباره این نامه برسند ولی به هر حال همچنان مسئله در «تردید» باقی گذارده می‌شود.

نگاهداشتن مسئله در این وضعیت بینابین، موجب می‌شود تا از یکسو تأثیرات ناشی از نفي اصالت نامه بر ذهن مخاطبان گذارده شود و از سوی دیگر خاطره‌نگاران نیز قادرند در مقابل نقدهایی که بر این ادعا وارد می‌شود، بسرعت تغییر موضوع داده و خود را از تأثیرات نقادیها مصون بدارند. به عبارت دیگر اتخاذ موضع «تردید» در قبال یک مسئله این «خسن» را دارد که هم می‌توان از تبعات دلخواه اتخاذ یک موضع بهره جست و در عین حال خود را از تبعات منفی آن نیز مصون نگاهداشت.

علاوه بر طرح مسائلی درباره دستخط - که مباحث تخصصی خود را دارد و ما از ورود به این بحث در اینجا خودداری می‌کنیم - آیت‌الله منتظری با بیان برخی مسائل دیگر نیز سعی کرده است تا به تشدید «تردید» در اصالت نامه ۶/۱/۶۸ به حضرت امام بیافزاید:

«اشکال دیگری که به این نامه هست همان‌گونه که گفتم - گذشته از دستخط اضطراب در متن است؛ به عنوان مثال در این نامه آمده است که من از اول با نخست‌وزیری مهندس بازرگان و رئیس جمهوری بنی‌صدر مخالف بودم، در حالی که این حرف درست نیست و امام نه تنها با آنان مخالف نبودند بلکه از آنان حمایت هم می‌کردند» (خاطرات، صفحه ۶۶۴)

دلیلی که آیت‌الله منتظری مبنی بر «اضطراب متن» نامه ۶/۱/۶۸ اقامه می‌کند با توجه به روال و رویه‌ای که از سوی حضرت امام سراغ داریم، به هیچ وجه قابل قبول نیست. همان‌گونه که می‌دانیم و آیت‌الله منتظری نیز خود بهتر از دیگران می‌داند، حضرت امام قبل از پیروزی انقلاب، اقدام به تشکیل شورای انقلاب کردند و طی پیامی به تاریخ ۲۲/۱۰/۱۳۵۷ درباره وظایف این شورا فرمودند: «از آن جمله مأموریت دارد تا شرایط تأسیس دولت انتقالی را مورد بررسی و مطالعه قرار داده و مقدمات اولیه آن را فراهم سازد.» (۲۹)

بنابراین هنگامی که اعضای شورای انقلاب بر مبنای وظیفه‌ای که به آنها واگذار شده بود، مرحوم مهندس بازرگان را برای تصدی پست نخست‌وزیری دولت موقت انتخاب کردند، طبعاً حضرت امام نیز با احترام به رأی و نظر این جمع، مهندس بازرگان را به این سمت منصوب کرد و با تمام قوا به حمایت از وی پرداخت. آیا انتظاری جز این را می‌بایست در آن شرایط داشت؟

از طرفی موافقت حضرت امام با نخست وزیری مهندس بازرگان را نمی‌توان منطقاً به عنوان موافقت قلبی و کامل رهبر انقلاب با ایشان تلقی کرد. و بدین لحاظ باید شرایط و موقعیت آن زمان را در نظر آورد. از جمله این شرایط آن بود که در زمان قبل از انقلاب به هیچ وجه کار منسجمی به منظور کادرسازی صورت نگرفته بود و بعلاوه سرعت تحولات انقلابی در ایران و رسیدن رژیم بظاهر مستحکم پهلوی به مرز فروپاشی، ناگهان حضرت امام و انقلابیون را با یک شرایط خاص و استثنایی مواجه ساخت و در آن شرایط، مرحوم مهندس بازرگان به عنوان بهترین گزینه به رهبر انقلاب معرفی شد. حضرت امام خود در سخنانی در جمع شورای عالی قضایی به تاریخ ۲۹/۴/۱۳۵۹، به این واقعیت اشاره دارد و آن را باعث «اشتباه در انتخاب» می‌خواند:

«از اول هم که ما بر اثر الزامی که من تصور می‌کردم دولت موقت را قرار بدهیم، خطا کردیم. از اول باید یک دولتی که قاطع باشد و جوان باشد، قاطع باشد بتواند مملکت را اداره بکند نه آن که دولتی که نتواند. منتهی آن وقت ما نداشتیم فردی را که بتوانیم، آشنا نبودیم بتوانیم انتخاب کنیم، انتخاب شد و خطا شد...» (۳۰)

بنابراین هنگامی که حضرت امام در نامه ۶/۱/۶۸ می‌فرماید: «والله قسم من با نخست‌وزیری بازرگان مخالف بودم ولی او را هم آدم خوبی می‌دانستم»، در این نکته هیچگونه «اضطرابی» با توجه به شرایط و واقعیات تاریخی ملاحظه نمی‌شود بویژه این که حضرت امام هیچگاه در طول حیات خویش از «شخص مرحوم مهندس بازرگان» فارغ از دیدگاهها و مواضع سیاسی ایشان، جز به نیکی یاد نکردند و حمایت‌های بی‌دریغ از دولت موقت نیز در شرایط آن زمان، عاقلانه‌ترین و مدبرانه‌ترین اقدام ممکن بود و بر مبنای همین حمایتها، دولت موقت توانست با برخورداری از حمایت‌های گسترده مردمی، با اعتماد به نفس کافی و قدرت تمام زمام امور را به دست گیرد و دوران انتقالی طی شود.

و اما در مورد بنی‌صدر، حضرت امام در نامه ۶/۱/۶۸ تنها به ذکر یک جمله اکتفا می‌کند: «والله قسم من رأی به ریاست جمهوری بنی‌صدر ندادم» و البته می‌دانیم که ایشان در آن هنگام هیچگونه حرکتی که ناشی از عدم تمایل به ریاست جمهوری بنی‌صدر باشد نیز از خود نشان ندادند و نهایتاً وی از سوی مردم به ریاست جمهوری برگزیده شد. حال در این شرایط حضرت امام چه رفتاری را می‌بایست نسبت به رئیس‌جمهور برگزیده مردم داشته باشد؟ آیا چون شخصاً به وی رأی نداده بود می‌بایست از حمایت وی نیز صرف‌نظر می‌کرد یا از واگذاری برخی امور به رئیس‌جمهوری در جهت تسهیل و تسریع در کارها خودداری می‌کرد؟ حضرت امام از چنان سعه‌صدر، وسعت نظر، طبع بلند و دیدگاهی مدبرانه برخوردار بود که نه تنها در دوران ریاست جمهوری بنی‌صدر وی را مورد حمایت‌های بی‌دریغ خود قرار داد بلکه حتی پس از تمامی خطاها و جفاهایی که از وی سر زد، همچنان به او نصیحت کرد تا در کشور باقی بماند و به امر تحقیق و پژوهش بپردازد و خود را ملعبه دست سیاست‌بازان قرار ندهد. اما بنی‌صدر به این نصیحت پدرا نه و دلسوزانه حضرت امام گوش فرا نداد و شد آنچه شد.

به هر حال، آنچه آیت‌الله منتظری به عنوان دلایل خود بر «اضطراب متن» نامه ۶/۱/۶۸ حضرت امام بیان می‌دارد، بیش از هر امر دیگری روشن‌کننده لایه‌های درونی تفکر و منش ایشان در امر حکومت است و لذا با مقایسه میان رفتارها و عملکردهای سیاسی و حکومتی حضرت امام با رفتارها و عملکردهایی که از خلال «استدلال» ایشان در باره «اضطراب متن» نامه ۶/۱/۶۸ مشهود است، می‌توان دریافت که تفاوت از کجا تا به کجاست.

نکته‌ای را که در همین جا باید متذکر شد این است که حضرت امام در نامه ۶/۱/۶۸ قبل از اعلام نظر خود درباره مهندس بازرگان و بنی‌صدر، به اعلام نظر درباره قائم مقامی آیت‌الله منتظری می‌پردازد و بصراحت اعلام می‌دارد: «والله قسم من از ابتدا با انتخاب شما مخالف بودم». اما اگرچه در خاطرات ایشان به طرح مسائلی درباره حمایت حضرت امام از نخست‌وزیری بازرگان و ریاست جمهوری بنی‌صدر پرداخته شده ولی هیچ اشاره‌ای به حمایت حضرت امام از «قائم مقامی آیت‌الله منتظری» به عنوان یکی از دلایل «اضطراب متن» نشده است. چرا؟ علت آن کاملاً مشخص است زیرا در تمامی سخنان و موضع‌گیری‌های ثبت شده از حضرت امام در طول دوران پس از تعیین آیت‌الله منتظری به قائم مقامی رهبری، حتی یک جمله یا بلکه یک اشاره در حمایت از این تصمیم و اقدام نمی‌توان یافت.

دلیل دیگری که آیت‌الله منتظری مبنی بر «تردید» در اصالت نامه ۶/۱/۶۸ بیان می‌کند، چنین است:

«از طرف دیگر امامی را که چهل سال بود من می‌شناختم و با او معاشر بودم کسی نبود که به خود اجازه دهد مسلمانی را علناً تهمت زند، و با خدا همکاری نموده حکم قهر جهنم را برای افراد صادر نماید و تهمتهای ناروا و شاخداري را که دیگران برای اغراض سیاسی خود به هم می‌بافند بازگو نماید. لحن نامه به قدری تند و مشتمل بر خلاف واقع بود که با آن تقوا و روحیه عارفانه‌ای که چهل سال بود ما از ایشان شناخته بودیم، هیچ‌گونه تناسب نداشت.» (خاطرات، صفحه ۶۶۵)

همان‌گونه که مشهود است در این عبارات نیز سعی شده با مخفی نگاهداشتن نیت و اغراض واقعی، ضمن بهره‌گیری از روش القاء مطلب به ذهن، تصویری منفی از حضرت امام به نمایش گذارده شود. از آنجا که پیش از این درباره چنین مسئله‌ای سخن گفته شده است، در اینجا تکرار آنها و بازشکافتن عبارات فوق را به منظور پی بردن به اغراض نگارندگان آن، ضروری نمی‌بینیم. بنابراین از زاویه‌ای دیگر به ارزیابی این عبارات و ادعای مطروحه در آن می‌پردازیم.

آیت‌الله منتظری به «شناخت چهل ساله» خود از حضرت امام اشاره می‌کند و با اتکاء به همین شناخت، اصالت نامه ۶/۱ را زیر علامت سؤال قرار می‌دهد. اما این در زمانی است که ایشان مشغول بازگویی و نگارش خاطرات خود می‌باشند، در حالی که در زمان دریافت نامه مزبور نیز قاعدتاً ایشان همین شناخت را از حضرت امام داشته است. بنابراین باید پرسید چرا در آن زمان چنین مسئله‌ای برای ایشان مطرح نشد؟

«در آن وقت احتمال این که این نامه از امام نباشد در ذهنم خطور پیدا نکرد»

(خاطرات، صفحه ۶۷۲)

اگر آن گونه که ایشان در خاطرات خود می‌گویند، نامه ۶۷۱/۶۸ «هیچ‌گونه تناسبی» با روایات امامی که چهل سال بود ایشان می‌شناختند نداشت، پس چگونه است که در زمان دریافت این نامه و پس از خواندن آن، حتی «احتمال» این که نامه مزبور از حضرت امام نباشد نیز «به ذهن ایشان خطور نکرد»؟ آیا همین تناقض‌گویی آشکار و فاحش، برای ارزیابی بقیه مطالبی که در این زمینه عنوان شده است، کافی نیست؟

هرچند نیازی به ذکر نکات بیشتر در این زمینه وجود ندارد اما به منظور روش‌تر شدن مسائل، ارائه برخی توضیحات خالی از فایده نیست.

آیت‌الله منتظری به طعنه درباره حضرت امام چنین می‌گوید: «... و با خدا همکاری نموده حکم قعر جهنم برای افراد صادر نماید» که اشاره به جمله‌ای از حضرت امام در نامه ۶۷۱/۶۸ دارد:

«نامه‌ها و سخنرانیهای منافقین که به وسیله شما از رسانه‌های گروهی به مردم می‌رسد، ضربات سنگینی بر اسلام و انقلاب زد و موجب خیانتی بزرگ به سربازان گمنام امام زمان روحی‌له‌الفداء و خونهای پاک شهدای اسلام و انقلاب گردید و برای این که در قعر جهنم نسوزید، خود اعتراف به اشتباه و گناه کنید، شاید خدا کمکتان کند.»

از آنجا که در این فراز، دلایل عقوبت در جهنم بوضوح اعلام شده، ما نیازی به بحث در محتوای آن نمی‌بینیم و در اینجا صرفاً از باب طعنه‌ای که آیت‌الله منتظری به حضرت امام می‌زند، این نکته را لازم به تذکر می‌دانیم که ایشان اگر خود فردی مانند حضرت امام را - نعوذبالله - مستحق جهنم بدانند، این کار صرفاً نوعی انذار و هشدار به حساب می‌آید اما اگر حضرت امام، ایشان را به واسطه اقدامات غلط و تخریب‌کننده از عقوبت جهنم انذار کرده و دعوت به توبه و تصحیح اعمال و رفتار کند، به طعنه باید بر این کار نام «همکاری با خدا» را نهاد و به استهزاء آن بزرگوار پرداخت. مگر نه آن که آیت‌الله منتظری، طی صحبتی با آیت‌الله خامنه‌ای گفته بود:

«من حاضرم با امام تالاب جهنم بروم ولی حاضر نیستم به جهنم بروم»

(خاطرات، صفحه ۵۳۵)

و به این ترتیب - نعوذبالله - حضرت امام را مستحق جهنم شناخته بود. به یقین، داور نهایی خداوند بزرگ است و در روز جزا به حساب تمامی بندگان بدون ذره و مثقالی خطا و ظلم رسیدگی خواهد کرد. اما به هر حال وظیفه بشارت و انذار و امر به معروف و نهی از منکر نیز بر عهده پاکان و دانایان گذارده شده است و آنها باید به وظیفه خویش عمل کنند هرچند مورد طعنه و استهزاء قرار گیرند.

نکته دیگری که در مورد غیرقابل قبول بودن ادعای آیت‌الله منتظری درباره عدم اصالت نامه ۶۷۱/۶۸ حضرت امام باید گفت آن است که همه می‌دانیم و مشهور چنین بود که یکی از کارهای میمیه و در واقع عادات دیرینه حضرت امام، گوش کردن به اخبار صدا و سیما و همچنین شنیدن اخبار رادیوهای بیگانه - به طور مستقیم - بود. از طرفی وضعیت جسمانی حضرت امام نیز در آن زمان به گونه‌ای نبود که امکان گوش کردن به اخبار را نداشته باشند. در واقع حضرت امام به لحاظ جسمی و روحی در شرایطی قرار داشتند که پس از آن شاهد صدور چندین پیام دیگر از ایشان بودیم. (۳۱) همچنین از طریق تلویزیون نیز همگان مشاهده کردند که حضرت امام خود قدم زنان به بیمارستان محل معالجه رفتند و خلاصه تمامی شواهد و قرائن حاکی از آن است که در ابتدای سال ۶۸ علی‌رغم آن که آیت‌الله منتظری به دلایل مشخص، سعی در تصویر کردن وضعیت جسمانی و حتی روحی نامناسب برای حضرت امام را دارد، اما ایشان در وضعیتی مناسب بسر می‌بردند و حداقل آن است که امکان گوش فرا دادن به اخبار را داشتند.

با توجه به این واقعیت، اگر نامه ۶۷۱/۶۸ و در ادامه آن ۸/۱/۶۸ از سوی ایشان نبود، آیا خبرهای متعددی که در آن زمان توسط رسانه‌های داخلی و خارجی در این زمینه انتشار می‌یافت و تحولات سیاسی ناشی از این نامه‌ها را پوشش می‌داد، تعجب و حساسیت ایشان را بر نمی‌انگیخت؟ و آیا اگر این مسائل ناشی از عزم و اراده شخص ایشان نبود، در مقابل آن از خود واکنش نشان نمی‌دادند؟

به ویژه این که در آن زمان افرادی مانند آقایان عبدالله نوری و سراج‌الدین موسوی - با توجه به ارتباط آنها با آیت‌الله منتظری - نیز در بیت حضرت امام حضور داشتند و هر دو نیز از موقعیت بالایی برخوردار بودند و حتی به تعبیر آیت‌الله منتظری، «در جریان نامه ۶۷۱ ایشان [عبدالله نوری] از بیت امام مبعوث بودند و ظاهراً قصد اصلاح داشتند» (خاطرات، صفحه ۶۷۸). لذا در طول این رفت‌وآمدها، اگر این افراد شخصاً متوجه مسئله‌ای غیرعادی می‌شدند قاعدتاً با توجه به نگاه مثبتی که نسبت به آیت‌الله منتظری داشتند، به دفاع از ایشان اقدام می‌کردند یا مسئله را به دیگران منتقل می‌کردند یا حداقل به شخص آیت‌الله منتظری اطلاع می‌دادند. از طرفی در آن شرایط و روزها و هفته‌های پس از آن قاعدتاً دیداری هرچند کوتاه میان این افراد و بسیاری افراد و همچنین شخصیت‌های دیگر با حضرت امام صورت می‌گرفت و با توجه به مسائل مهم روز اگر حضرت امام نامه ۶۷۱ و ۸/۱ را از آن خود نمی‌دانستند، بی‌تردید مسئله را به این افراد منتقل می‌کردند ولی هیچیک از ملاقات‌کنندگان با ایشان از زمان صدور این نامه‌ها تا هنگام فوت آن حضرت، هیچ سخنی را در این باره اظهار نداشته است.

به هر حال ادعای عدم اصالت نامه ۶۷۱ و ۸/۱ که اینک از سوی آیت‌الله منتظری به هنگام نگارش خاطرات خود صورت گرفته، با توجه به جمیع مسائلی که ذکر شد و نکات دیگری که به دلیل جلوگیری از تطویل بیش از حد مطلب و همچنین آشکار بودن موضوع، نیازی به بیان آنها نیست، فاقد دلایل و مستندات عقلی و نقلی لازم است.

فرصتهای اندک و یادآوری‌ها

در صورت اجرای طرحهای پیشنهادی آقای منتظری، کشور با چه بحرانهایی مواجه می‌شود.

تصویر تیره‌ای که از سیداحمد خمینی در خاطرات ترسیم شده است آیا با عملکرد آن مرحوم بعد از رحلت حضرت امام تطابق دارد؟

چرا آیت‌الله منتظری حتی به اشتباه خویش درباره فرزند شهید خود اعتراف نمی‌کند؟

... و امام همچنان چشم‌پراه رستگاری «حاصل عمر خویش» است.

صفحات ۱۸۳-۱۹۳

۱- سعی ما در این نوشتار بر آن بود تا به محورهای اساسی خاطرات آیت‌الله منتظری بپردازیم و از آنجا که تأکید داشتیم تا از روش تحلیل درونی منطقی به منظور ارزیابی مسائل و موضوعات مطروحه در این خاطرات بهره بگیریم، لذا حتی‌المقدور از استناد به دیگر منابع و مآخذ خودداری به عمل آوردیم. بنابراین باید گفت همچنان مسائل متعددی در این خاطرات وجود دارد که باید مورد ارزیابی قرار گیرند تا میزان صحت نقلی و استحکام منطقی آنها بر خوانندگان روشن شود. همچنین درباره مسائل مورد بحث قرار گرفته نیز گفتنی است که اگر بنای ما بر رجوع به منافع موجود بود، حجم این نوشتار بسیار بیشتر از آنچه هست، می‌شد.

۲- همان‌گونه که ملاحظه شد، در خاطرات آیت‌الله منتظری ادعاهای متعددی مطرح شده که تنها وجه سندیت آنها عباراتی مانند «شنیده شد»، «گفته می‌شود» و مانند اینها است و در این موارد نام و نشان گوینده یا راوی خبر مزبور نیز نقل نمی‌شود. البته در موارد معدودی هم نامی از شخصی به میان می‌آید، ولی غالباً افراد مزبور دار فانی را وداع گفته‌اند و امکان رجوع به آنها برای ارزیابی صحت و سقم ادعای مستند به آنها وجود ندارد. همچنین در این خاطرات به گفت‌وگوهای دوجانبه آیت‌الله منتظری با افراد مختلف استناد شده که غالباً به دیار باقی شتافته‌اند و هیچ شاهدهی نیز بر این گفت‌وگوها قید نشده است. خلاصه آن که برای ارزیابی اکثر قریب به اتفاق ادعاهای مطرح شده در این خاطرات به نقل از افراد «محال‌الوصول» راهی جز این باقی نمی‌ماند که میزان صحت و سقم آنها را بر مبنای ارزش دیگر مطالب مطروحه در این خاطرات، سنجید. بویژه رجوع به معدود افراد «قابل وصول» که نامی از آنها به میان آمده و شنیدن نظر آنها در باره آنچه در این خاطرات به نحوی مستند و متکی به آنها شده است، می‌تواند در این زمینه مفید و مؤثر باشد.

۳- از جمله مطالبی که در این نوشتار، فرصت پرداختن به آنها فراهم نیامد، پیشنهادها و راهکارهای ارائه شده از سوی آیت‌الله منتظری با هدف بهبود وضعیت اداره امور کشور است. بی‌تردید در صورتی که یکایک این طرحها مورد ارزیابی قرار گیرند، بهتر می‌توان راجع به قابلیتها و تواناییهای ایشان قضاوت کرد. در اینجا تنها به یک مورد از پیشنهادهای آیت‌الله منتظری به حضرت امام - که چندین بار طی نامه‌های مختلف به آن اشاره می‌کند و پیداست تأکید زیادی بر آن داشته است - اشاره می‌شود:

«... سابقاً من به حضرت‌تعالی پیشنهاد کردم ده‌الی پانزده نفر افراد غیرشاغل و متخصص در امور سیاسی و نظامی و اقتصادی بی‌نام و نشان در پشت صحنه باشند که همه مسائل و مشکلات و راه‌حلهای را بررسی نمایند و طرحهای متقن در قسمتهای مختلف تهیه کنند و پس از ارائه به حضرت‌تعالی قاطعانه اجرا شود، و این امر

در همه دنیا معمول است، و حل مشکلات را نیز حضرتعالی از آنان بخواهید، آنها باید کاری جز این معنا نداشته باشند و ملاک انتخابشان نیز لیاقت و عقل و تخصص باشد و نه خط بازی.»

(پیوستها، صفحه ۱۱۶۷)

البته می‌توان دریافت که الگوی ارائه شده از سوی آیت‌الله منتظری، منبث از همان شیوه پنهانکاری نهادینه شده توسط مهدی هاشمی در بیت و دستگاه ایشان است و به هر حال کاملاً مشهود است که در صورت پذیرش این پیشنهاد از سوی امام، چه وضعیتی بر قوای سه گانه کشور و روال قانونی اجرائی امور، مستولی می‌شد و نظام و انقلاب و کشور به چه جایی می‌رسیدند.

۴- تجزیه و تحلیل این خاطرات به لحاظ ترکیب‌بندی واژگان و جملات نیز، از جمله اقداماتی است که هر چند ضرورت دارد اما در این نوشتار مجال پرداختن به آن فراهم نیامد. همان‌گونه که در مقدمه بیان شد، در خاطرات آیت‌الله منتظری، از شیوه القاء مطلب به ذهن بهره‌گیری شده و بویژه در فصل نخست نشان داده شد که چگونه با استفاده از این روش، به تخریب شخصیت حضرت امام پرداخته شده است. اما در کنار آن روش، از برخی تکنیکهای عملیاتی روانی در تنظیم جملات و عبارات نیز استفاده شده است که دستکم جا دارد به آن اشاره‌ای صورت گیرد. به طور کلی تکنیک کار در این روش آن است که در میان یک مقوله کلی، بُرشی ایجاد می‌شود و در آن یک مقوله دیگر جاسازی می‌گردد. این روش دقیقاً برگرفته از روش جاگذاری «فریم»های فرعی در سلسله «فریم»های اصلی یک حلقه‌نوار فیلم است به گونه‌ای که اگرچه هنگامی که فریم‌ها بسرعت (۲۴ فریم در ثانیه) از جلو دیافراگم عبور می‌کنند، بیننده ظاهراً فریم‌های فرعی را به چشم نمی‌بیند اما از آنجا که به هر حال این فریم‌ها از مجرای چشم بر مغز بیننده منعکس شده‌اند، تأثیرات خود را به صورت ناخودآگاه بر ذهن مخاطب می‌گذارند. البته هنگامی که این روش در نوشتار به کار گرفته می‌شود به مراتب تشخیص آن راحت‌تر از زمانی است که در حلقه‌های فیلم بکار رفته است. بنابراین با اندکی دقت می‌توان موارد متعددی از این‌گونه ترفندها را در تنظیم متن خاطرات آیت‌الله منتظری یافت. در اینجا به یک نمونه توجه کنید:

«... خدا بیمارزدش مرحوم آقا حاج شیخ غلامرضا گل سرخی هم در این مسائل نماینده من در جبهه‌ها بود، پولهایی به او می‌دادم می‌رفت در جبهه‌ها هم به ارتش و هم به سپاه کمک می‌کرد، بعد آقای حاج شیخ محمد علی رحمانی نماینده من در جبهه‌ها شد که برای این کار ستادی تدارک دید و برای جبهه پولهایی زیادی به ایشان می‌دادم.

ضمناً در زمان جنگ از جمله افرادی که زیاد با من رفت و آمد داشت و خبرهای جبهه و اوضاع نیروهای طرفین را گزارش می‌داد آقای صیاد شیرازی بود، ایشان برای هماهنگی بین ارتش و سپاه خیلی تلاش می‌کرد. آن وقت دفتر امام کمتر به این گونه مسائل جبهه توجه داشت، بیشتر این کمک‌ها را پیش من می‌آوردند، حتی یک وقتی در دفتر امام مقداری دلار و پول جمع شده بود ایشان آنها را فرستاده بودند اینجا که در میان جبهه‌ها توزیع شود.» (خاطرات، صفحه ۵۷۲)

همان‌گونه که ملاحظه می‌شود بحث کلی بر سر مسئله کمک‌رسانی به جبهه‌ها و رزمندگان است. اما در بین این بحث کلی، شکافی ایجاد شده و به بهانه طرح موضوع ملاقاتهای مکرر شهید صیاد شیرازی با ایشان، مسئله تلاش برای ایجاد هماهنگی میان ارتش و سپاه به میان آمده است و بلافاصله این جمله را می‌خوانیم که «آن وقت دفتر امام کمتر به این گونه مسائل جبهه توجه داشت.» از آنجا که این جمله بلافاصله بعد از طرح مسئله هماهنگی سپاه و ارتش آمده، در ذهن خواننده این نکته ثبت می‌شود که دفتر حضرت امام و بالتبع خود حضرت امام کمتر به ایجاد هماهنگی میان ارتش و سپاه که موضوعی بسیار مهم و حیاتی در آن زمان بود توجه داشتند و وقتی که چنین مسئله مهمی مورد توجه آنها قرار نداشت، بنابراین درباره کل مسئله جنگ نیز همین وضعیت حاکم بوده است. اما هنگامی که ادامه جمله را می‌خوانیم متوجه می‌شویم دفتر حضرت امام نسبت به امور کمک‌رسانی به جبهه‌ها التفات زیادی نداشته و این مسائل را به دفتر آیت‌الله منتظری ارجاع می‌داده است. نکته مهم اینجاست که اگرچه خواننده بلافاصله متوجه مطلب می‌شود اما تأثیر اولیه‌ای که بر ذهن وی گذارده شده است، پاک نمی‌شود و این دقیقاً از جمله ظرائفی است که در عملیاتی روانی دنبال می‌شود. در واقع خواننده بدون این که خود بدرستی متوجه گردد و بتواند از انحراف فکر خود از مسیر منطقی جلوگیری به عمل آورد، ناخواه‌آگاه به نتایجی می‌رسد که مورد نظر طراحان این عملیات است. البته تکنیکهای به کار گرفته شده در این خاطرات از پیچیدگی چندانی برخوردار نیستند و با اندکی تأمل و دقت قابل شناسایی و خنثی شدن هستند ولی به هر حال، از آنجا که طیف جوان کمتر با این شیوه‌ها آشناست و ممکن است در دام آنها بیفتند، لذا آشکارسازی موارد عملیاتی روانی در این خاطرات در فرصت مقتضی کاملاً ضرورت دارد.

۵- آیت‌الله منتظری در بخش پایانی خاطرات خود به وقایعی اشاره دارد که به دنبال سخنرانیها و موضعگیریهایی ایشان در سال ۷۰ و پس از آن روی داد. در این نوشتار ما از پرداختن به محتوای سخنرانیهای ایشان و مسائل قابل طرح در باره آنها و همچنین ادعاهایی که درباره نحوه عملکرد افراد مسئول و غیر مسئول در مورد دفتر و بیت ایشان صورت گرفته، خودداری کرده‌ایم. علت آن است که ارزیابی ادعاهای آیت‌الله منتظری در این زمینه بدون مراجعه به افراد و گروهها و نهادهایی که ایشان از آنها نام آورده‌اند میسر نیست و همان‌گونه که ذکر شد در این نوشتار بنا بر چنین روشی نبوده است. از طرفی چنانچه صرفاً به ارزیابی اظهارات ایشان در سخنرانیهای مختلف خود پس از سال ۷۰ پرداخته می‌شد و در کنار آن وقایع و حوادث بعدی مورد توجه قرار نمی‌گرفتند، مناسب نبود و لذا بناچار بحث و بررسی در باره کلیه این موارد به فرصتی دیگر واگذار شد. اما به طور کلی این نکته را خاطر نشان می‌سازیم که از نگاه ما چنانچه هرگونه حرکت و رفتار خلاف قانون و اخلاق اسلامی در باره ایشان صورت گرفته باشد، قابل پذیرش نبوده و محکوم است، ولو آن که تخلفات ایشان دل امام و به تبع آن دل امت را به درد آورده باشد.

۶- از جمله شخصیت‌های دیگری که در این خاطرات بر وی جفا شده است شهید محمد منتظری است. این شهید بزرگوار در دوران حاکمیت دولت موقت به شدت تحت فشارهای سیاسی قرار گرفت زیرا وی انتقادات شدیدی را متوجه برخی عملکردهای در تعارض با اصول انقلاب می‌کرد، هرچند نمی‌توان پاره‌ای تندیها و عملکردهای افراطی وی را نیز نادیده گرفت. آیت‌الله منتظری در آن ایام با جوسازیها همراه شد و نه تنها حمایت خود را از محمد در میدانی که از هر سو تیرها و را نشانه گرفته بود دریغ داشت، بلکه با صدور اطلاعیه‌های مختلف، عرصه را بر او تنگتر ساخت. حجج اسلام والمسلمین آقایان کروی، امام جمارانی و روحانی در نامه خود به آیت‌الله منتظری در این باره می‌نویسند:

«شما شهید قهرمان محمد منتظری را تحت تأثیر گفته‌های دیگران، روانی خواندید، در صورتی که امام را هر چه تحت فشار قرار دادند تا کلمه‌ای علیه محمد به زبان آورد نپذیرفتند و خدا می‌داند که لیبرالها و ملی‌گراها از این اظهارنظر شما در باره او چه بهره‌برداریهایی سوء کردند و در مجلس شورای اسلامی او را از قول شما دیوانه خواندند»

(پیوستهای خاطرات، صفحه ۱۲۵۸)

کمترین صداقت از سوی تنظیم‌کنندگان خاطرات حکم می‌کرد تا در این مجموعه آنچه را بر این شهید رفته است جبران کنند و خطای صورت گرفته را دستکم در این زمینه پذیرا شوند اما نه تنها چنین انتظاری در خاطرات برآورده نمی‌شود، بلکه به گونه‌ای سخن گفته می‌شود که گویا به هیچ وجه شخصیت شهید محمد متأثر از تبلیغات لیبرالها، خرد نشده است:

«البته محمد واقعاً داشت اعصابش را از دست می‌داد چون می‌دید که بخصوص دولت موقت در آن جهتی که آرمانهای انقلاب را عملی کند نیست و این روی اعصاب او خیلی اثر گذاشته بود، الان هم ما می‌بینیم که خیلی از خواسته‌هایی که داشته‌ایم عملی نشده است اما ما ظرفیت‌مان زیاد است یا چون می‌دید که خواسته‌ها و توقعاتی را که از انقلاب داشته است عملی نشده و این مسائل او را ناراحت می‌کرد، و آنچه که من نوشتم همین بود که ایشان اعصابش ناراحت است. من یک چیز بنیابین نوشتم، یک عده جوانهای انقلابی هم به دنبال محمد بودند من می‌خواستم بگویم محمد درست می‌گوید اما تند می‌گوید...»

(خاطرات، صفحه ۴۴۸)

آقای منتظری برای فرار از هر نوع پذیرش خطا، اطلاعیه خود را که در این زمینه صادر کرده بود از خاطرات حذف می‌کند و صرفاً تفسیر خود را به خوانندگان عرضه می‌دارد اما به نظر می‌رسد در این مورد آقای سعید منتظری منصفانه‌تر عمل کرده باشد. ایشان در پاسخ به نامه آقایان کروی، امام جمارانی و روحانی می‌گوید:

«اما در مورد شهید محمد مسئله به گونه دیگری و البته آن هم بر خلاف میل باطنی ایشان بوده و حتی هنوز نیز ایشان احساس ناراحتی می‌نمایند ولی آنچه که مطرح بوده مصلحت انقلاب و نظام بوده و این خود نشانگر شدت اهتمام ایشان بر حفظ اصل نظام و بر فرض صحت ادعای شما با این مطلب خود دلیل است به این که علی‌رغم مسائلی که در بند ۲ و ۳ ذکر نموده‌اید، ایشان حاضرند بدون در نظر گرفتن روابط شخصی و... همه چیز را فدای مصلحت نظام کنند.»

(پیوستهای خاطرات، صفحه ۱۲۷۲)

چنانکه اشاره شد سعید منتظری اعلام می‌دارد هنوز هم آقای منتظری از نحوه برخورد خود با شهید محمد احساس ناراحتی می‌کند اما مصلحت انقلاب و اسلام چنین برخوردی را می‌طلبیده است. البته اگر مصلحت اسلام بود، آقای منتظری نه تنها بعد از نزدیک به ۱۰ سال نباید احساس ناراحتی نماید بلکه از این که به وظیفه خود عمل کرده است باید خوشحال نیز باشد اما مروری بر اطلاعیه‌ای که آیت‌الله منتظری ترجیح داده است آن را به فراموشخانه تاریخ بسپارد، علت اصلی ناراحتی مورد اشاره آقای سعید منتظری را مشخص می‌سازد:

«بسمه تعالی - برادران و خواهران گرامی، پس از سلام این سومین بار است که برای آگاهی ملت مسلمان درباره فرزندم شیخ محمد علی منتظری مطالبی می‌نویسم انتظار دارم دوستان با کمال بی‌طرفی نسبت به آنچه می‌نویسم بنگرند، فرزند اینجانب از ابتداء مبارزات ملت ایران به رهبری حضرت آیت‌الله‌العظمی امام خمینی مدظله در متن مبارزات قرار داشت و در این راه چقدر زندان و شکنجه و آوارگی تحمل نمود و در داخل و خارج کشور دائماً برای پیشبرد انقلاب تلاش می‌کرد و به شهادت دوستان نزدیکش گاهی بیشتر روزهای متوالی از خواب و خوراک و استراحت باز می‌ماند و در اثر همین شیوه و بعلاوه ضربه‌های روحی مداوم و نابسامانیهای حاکم بر جو ایران پس از پیروزی انقلاب دچار نوعی بیماری عصبی و کوفتگی شدید اعصاب شده و تصور می‌کند که بادرست زدن به کارهای بی‌رویه و جنجال‌آفرین، به مقصد و هدف خود دست خواهد یافت. کنترل و مهار کردن و معالجه او همواره فکر مرا مشغول کرده و تاکنون چند مرتبه دست به اقداماتی زده‌ام و حتی اخیراً مدتی وی را برای معالجه اجباراً در قم نگاه داشتم ولی متأسفانه اقدامات من سودی نبخشید و در این میان عده‌ای سوءاستفاده کرده و او را تحریک می‌کنند تا دست به کارهای جنجالی بزند و خوراک برای تبلیغات دشمنان گردد. من از دولت و نیز همه دوستان و علاقمندان و افراد مسلمان تقاضا دارم اگر می‌توانند با اینجانب تشریح مساعی نموده، تا بلکه او را حاضر به معالجه و استراحت نمایند به امید این که این عنصر پرتلاش و فعال پس از سالها تحمل رنج و زحمت، به یاری خدای متعال بهبود یابد و بار دیگر به صحنه مبارزات بازگشته خدمتگزار دین و کشور گردد. ضمناً از دادستان محترم انقلاب تقاضا می‌شود حادثه اخیر فرودگاه را دقیقاً بررسی نموده و عوامل آن را شناخته و تعقیب نماید و در صورتی که فرزند اینجانب مقصر بوده به هیچ نحو ملاحظه اینجانب را نکنید و فقط طبق ضوابط اخیر اسلامی عمل نمایید. والسلام علی من التبع الهدی - حسینعلی منتظری» (۳۲)

مقایسه آنچه در متن خاطرات در مورد شهید محمد آمده با آنچه که در این اطلاعیه آیت‌الله منتظری - تحت تأثیر تبلیغات دولت موقت - بر فرزند خود روا می‌دارد، تا حدودی واقعیتها را مشخص می‌سازد اما متأسفانه ایشان به همین حد هم بسنده نمی‌کند و در خاطرات خود آنجا که تلاش دارد مهدی هاشمی را از برخی خطاها مبرا سازد و به نوعی خود را در دفاع از چنین عنصر مخربی تبرئه کند، مسئولیت تمامی اقدامات انفجاری در کشورهای مختلف را متوجه محمد می‌سازد؛ اتهام غیراصولی‌ای که از بیمار روانی خواندن وی کمتر نیست در حالی که این گونه اقدامات غیرقانونی حتی تا سالها بعد از شهادت محمد ادامه داشت. به این ترتیب آقای منتظری جفای بزرگتری را نسبت به وی روا می‌دارد:

«... در زمان مرحوم محمد منتظری امکانات نهضتها وسیع بوده و مواد واسلحه هم زیاد وجود داشت... ولی پس از شهادت آن مرحوم از کارهای انفجاری خبری نبود و تعطیل شد.» (پیوستهای خاطرات، صفحه ۱۱۵۸)

شاید اگر آقای منتظری دستکم در این موضوع به اشتباه خود اعتراف می‌کرد، و می‌پذیرفت که تحت تأثیر جریانهای لیبرال، نسبت به این فرزند صادق انقلاب در مقطعی دچار خطا شده است، دیگر ناراحتی مستمر مورد اشاره سعید منتظری موجبات عذاب وجدان ایشان را فراهم نمی‌آورد و از سوی دیگر تنظیم‌کنندگان خاطرات مجبور به تناقض‌گوئی‌هایی در این زمینه نمی‌شدند.

۷- متأسفانه برخلاف ادعای مطرح شده در مقدمه خاطرات، اصل و مبنای این خاطرات بر تنقیص دیگران و بویژه حضرت امام قرار دارد و در مقابل، تلاش زیادی به منظور شخصیت‌پردازی برای آیت‌الله منتظری صورت گرفته است. در این نوشتار سعی شد تا حتی المقدور با تشریح جفایی که بر حضرت امام رفته است، پرده از نیات واقعی تنظیم‌کنندگان خاطرات برداشته شود اما به هر حال جای آن داشت و دارد تا در مورد دیگران نیز مطالبی عرضه می‌شد. در این میان، حاج سیداحمد خمینی بیش از دیگران مورد اتهامات گوناگون قرار گرفته است و لذا در اینجا تنها به ذکر نکته‌ای می‌پردازیم و تفصیل آن بماند برای مجالی دیگر.

تصویری که در خلال این خاطره‌نویسی از حاج سیداحمد خمینی ارائه می‌شود، وی را به صورت یک فرد قدرت‌طلب به تمام معنا به نمایش می‌گذارد؛ فردی که برای حفظ قدرت و بالا رفتن از پله‌های آن حاضر به هر جنایتی اعم از توطئه‌چینی برای قتل و اعدام افراد، جعل اسناد، فتنه‌گری در بیت حضرت امام و خلاصه انواع و اقسام اقدامات خلاف اخلاق و قانون است.

همان‌گونه که می‌دانیم خاطرات آیت‌الله منتظری چندین سال پس از رحلت حضرت امام و فوت حاج سیداحمد نگاشته شده و ایشان شاهد رفتارها و عملکردهای حاج سیداحمد در روزها و ماهها و سالهای پس از رحلت حضرت امام بوده است. آیا اگر حاج سیداحمد همان ذات و ماهیتی را داشت که در این خاطرات، تصویر می‌شود، پس از رحلت حضرت امام بهترین فرصت برای رسیدن به آنچه به خاطرش، تمامی آن اقدامات را صورت داده بود، در اختیار وی قرار نداشت؟ اگر چه ممکن است مردم عادی این نکته را ندانند اما قطعاً آیت‌الله منتظری از تحکاتی که پس از رحلت حضرت امام از سوی افراد و گروه‌هایی در حمایت از حاج سیداحمد و به منظور نشانیدن وی در جایگاه رهبری صورت گرفت، آگاه است. از طرفی این نکته را نیز می‌دانیم که اعلام حمایت‌کنندگان از سیداحمد از موقعیتی نیز برخوردار بودند که در صورت موافقت سیداحمد با طرح آنها، قدرت برآه انداختن یک حرکت جلدی در این زمینه را داشتند. حال اگر واقعاً سیداحمد آن‌گونه که در خاطرات آیت‌الله منتظری تصویر شده، فردی قدرت‌پرست بود و برای دستیابی به آن از هیچ اقدامی فروگذار نمی‌کرد، می‌بایست به محض فراهم شدن زمینه، درصدد بهره‌گیری از آن برآید تا سرانجام به مطلوب خود برسد، اما زمانی که برخی شخصیت‌های تعیین‌کننده یک جریان سیاسی در حسینیه جماران اجتماع کردند و به صراحت سخن از شایستگی وی به میان آوردند، سید احمد چگونه رفتار کرد؟ آیا جز این بود که با اعلام بیعت با رهبری حضرت آیت‌الله خامنه‌ای که از سوی مجلس خبرگان برگزیده شده بود - حمایت‌کنندگان را بکلی ناامید ساخت و کوچکترین حرکت و رفتاری که نشانه تعلق خاطر وی به تصاحب قدرت باشد چه به روال قانونی و چه خارج از روال قانونی - از وی سر نبرد؟ نه تنها در زمینه رهبری، بلکه در هیچ مورد دیگری از پست‌ها و منصب‌های حکومتی، حرکتی از حاج سیداحمد به منظور تصاحب آن مشاهده نشد. به عنوان نمونه آیا موقعیت برای انتخاب سیداحمد به عنوان ریاست جمهوری فراهم نبود؟ و آیا اگر در این مسیر گام می‌نهاد از سوی مردم به این عنوان انتخاب نمی‌شد؟ و آیا اگر چنین می‌شد، هیچ اشکال و ایراد و اتهامی حتی از سوی بدخواهان وی، می‌توانست بر دامن او بنشیند؟ بنابراین در حالی که تمامی شرایط اعم از حمایت سیاسی گروه‌های صاحب نفوذ، پذیرش افکار عمومی و فقدان هرگونه مقاومتی از سوی مقامات بلندپایه کشوری، زمینه را برای بدست‌گیری قدرت - حداقل در مقام ریاست جمهوری - برای سیداحمد کاملاً مهیا ساخته بود، ایشان قدمی در این راه به پیش نهاد.

آنچه باعث تأسف است این که خاطرات آیت‌الله منتظری در حالی نوشته شده است که ایشان تمامی این مسائل را به چشم خویش دیده بود. به فرض که ایشان در زمان حیات حضرت امام، به واسطه القانات و جوسازی‌هایی که از سوی اطرافیان‌شان صورت می‌گرفت، حاج سیداحمد را فردی قدرت‌طلب می‌پنداشت ولی آیا پس از رحلت حضرت امام و نحوه رفتار و عملکرد سید احمد، نمی‌بایست اندکی به تأمل بپردازد؟ آیا ایشان زمان کافی برای ارزیابی پنداشته‌های پیشین خود درباره سیداحمد با رفتار وی پس از رحلت حضرت امام را در اختیار نداشت؟ و آیا در صورتی که بدون حب و بغض به تأمل در این باره می‌پرداخت، در ذهنیت سابق خویش نسبت به سیداحمد، دستکم دچار تردید نمی‌شد؟ متأسفانه باید گفت وجود پرده‌ای ضخیم از بغض در پیش چشمان تنظیم‌کنندگان خاطرات، امکان مشاهده حقیقت را از ایشان سلب کرده است.

۸- مقایسه میان نظرات فقهی و سیاسی اعلام شده از سوی ایشان در خاطرات با آنچه در چهار جلد کتاب مبانی فقهی حکومت اسلامی عرضه داشته‌اند نیز اقدامی شایسته است که می‌تواند روشنگر بسیاری از مسائل باشد. به طور کلی اظهارنظرهای ایشان پس از عزل از قائم‌مقامی رهبری به گونه‌ای بوده است که عده‌ای از صاحب‌نظران با توجه به تفاوت فاحش آنها با مطالب عرضه شده در کتاب مزبور، اعتقاد یافته‌اند ایشان در واقع کتابهای مزبور را تنها برای زمانی نگاشته است که خود ولایت امر و رهبری را بر عهده داشته باشد و در غیر این صورت، هیچگونه تعهدی به رعایت مطالب آن نمی‌بیند. به قول خود ایشان «والله اعلم!»^۹ - و اما در پایان نمی‌توان از وضعیتی که آیت‌الله منتظری به لحاظ بی‌توجهی به پاره‌ای دقایق اخلاقی و همچنین توصیه‌های استاد خود حضرت امام، به آن گرفتار آمده است، متأسف نبود. شاید اگر ایشان تنها به دو توصیه حضرت امام که بارها آن را تکرار کردند گوش فرا می‌داد، هرگز به این وضعیت مبتلا نمی‌شد. نخست آن که بیت و دفتر خود را از منافقین و افراد ناباب تصفیه کند و دوم آن که در صورت پی‌بردن به اشتباه خود بلافاصله نسبت به آن اعتراف کرده و از آن توبه کند. متأسفانه آیت‌الله منتظری هیچگاه نخواست یا نتوانست منافقین به معنای اعم آن - افراد دارای فکر و باطن متفاوت با رفتار و گفتار ظاهر - را از خود دور کند و حتی هنگامی که خود آنها نیز به این ویژگی اعتراف کردند از پذیرش آن با بهانه‌ها و توجیهات مختلف اجتناب ورزید. علت این عدم پذیرش نه به خاطر آن بود که آیت‌الله منتظری افراد مزبور را کاملاً پاک و بی‌گناه می‌دانست بلکه بدین لحاظ بود که به هیچ وجه حاضر به اعتراف به اشتباه خود نبود. این ویژگی نیز خود ریشه در یک خصیصه دیگر ایشان داشت و آن تصور و توهمی بود که آیت‌الله منتظری از خود داشته و دارد و چنین توهمی به وی اساساً اجازه نمی‌دهد تا خود را فردی جایز‌الخطا به‌شمار آورد.

نتیجه چنین اخلاق و رویه‌ای آن شد که آیت‌الله منتظری بزرگترین جفا را در حق استاد خویش روا دارد، تنها به این دلیل که حضرت امام اشتباهات ایشان را به خودش متذکر می‌شد و سرانجام نیز پس از ناامیدی از مؤثر واقع شدن این تذکرات، به خاطر حفظ انقلاب و نظام و همچنین به خاطر حفظ دستکم شخصیت علمی و حوزوی آیت‌الله منتظری - که از وی به عنوان حاصل عمر خویش یاد کرده است - ایشان را از مسئولیت سیاسی کنار گذارد. برآستی اگر چشم بصیرتی در کار بود، آیت‌الله منتظری می‌بایست به خاطر این خدمت بزرگ حضرت امام به خود، تا پایان عمر به دعاگویی آن وجود بزرگوار مشغول می‌شد. به هر حال، روزها و ماهها و سالها از پشت هم می‌آیند و می‌روند و همراه با خود گروه‌گروه آدمیان را می‌آورند و می‌برند. «تلك الايام نداولها بين الناس و ليعلم الله الذين امنوا و يتخذ منكم شهداء و الله لا يحب الظالمين» (آل عمران - ۱۶۰)

آنچه در این میان از انسانها باقی می‌ماند، عمل و اخلاق نیک است که سرمایه جاودانی به حساب می‌آید. کارنامه‌ای که حضرت امام از خود برجای گذارد به آن حد درخشان و تابناک است که هیچکس قادر به مخدوش کردن آن نیست و سعی و تلاش در این راه نیز نتیجه‌ای جز خسران و خجالت در برنخواهد داشت. اما چه نیکوست لحظه‌ای پیراستن خود از توهمات و چشم گشودن به روی حقیقت و پر کشیدن به سوی روشنائی. بی‌تردید همان‌گونه که یکی از بزرگترین آرزوهای حضرت امام در حیات دنیایی خود، فلاح و رستگاری «حاصل عمر خویش بود» و بدین منظور هر آنچه را در توان داشت به کار برد، در حیات اخروی آن بزرگوار نیز این آرزو و امید، همچنان پابرجاست. ... و خداوند راه توبه را تا زمانی معلوم برای همگان باز گذارده است. ربنا لاتكلنا الي انفسنا طرفة عيناً ابداً واجعل عواقب امورنا خيراً. والسلام

.....(Anotates).....

- ۱) به همین جهت کتاب شهید جاوید را بهانه قرار داده بود، در کتابی هم که آقای ایزدی نوشته [فقیه عالیقدر [قسمتی از مدارک و اسناد ساواک در این رابطه آمده است «خاطرات، صفحه ۶۰۱.
- ۲) به طور کلی در روش القاء مطلب، جملات به گونه‌ای بیان می‌شوند که به تنهایی حاوی معنای صریح راجع به یک موضوع نیستند و حتی به گوینده و نویسنده نیز این امکان را می‌دهند تا در صورت مواجه شدن با مشکل، دست به توجیه زده و با «لیت و لعل» کردن، شانه از زیر بار فحوائی کلی مطلب خالی کند. اما به هر حال در این روش، مقدمه و مؤخره و چگونگی ترکیب جملات، معنا و مفهوم خاصی را درباره یک موضوع یا یک فرد به مخاطب القاء می‌کند و البته باید گفت تأثیرگذاری این روش بر اذهان مخاطبان به مراتب بیشتر و عمیقتر از بکارگیری صراحت بیان درباره موضوعات و افراد مختلف است.
- ۳) به خاطر داریم طی دیدار نمایندگان دوره دوم مجلس شورای اسلامی با حضرت امام، هنگامی که آقای فخرالدین حجازی به عنوان نماینده اول تهران، تعبیر و الفاظ تملق‌آمیزی را نسبت به ایشان ادا کرد، رهبر انقلاب بدون در نظر گرفتن هرگونه ملاحظه‌ای، برخوردی با ایشان کردند که موجب تعجب همگان شد و از آن پس، هیچکس جرئت بکار بردن عبارات غلوآمیز در مورد حضرت امام نزد ایشان را به خود نداد.
- ۴) ر.ک به نامه مورخه ۸/۸/۶۵ آقای ری‌شهری به حضرت امام برای کسب تکلیف و جوابیه امام در تاریخ ۵/۸/۶۵ که در آن از «گروه منحرف و توطئه‌گر مهدی هاشمی» نام برده می‌شود.

۵) و خلاصه ما به طور طبیعی گفتیم این برنامه معمولی بوده و ما اصلاً از این اساسنامه و تشکیلات و سازمان فلان و سازمان بهمان سر در نمی‌آوریم، اتفاقاً بعداً آقای فلسفی می‌گفت: «مقدم گفته ما می‌دانیم مغز آقای منتظری مغز این چیزها نیست اما دنبال این هستیم که این اساسنامه از چه مغزی تراوش کرده و کی این را نوشته، ما دنبال او می‌گردیم.» (خاطرات، صفحه ۳۳۷).

۶) ر.ک. به متن اعترافات سیدمهدی هاشمی در مرکز اسناد انقلاب اسلامی.

۷) بسم الله الرحمن الرحيم - حضرت آقای خالد بن عبدالعزیز، پادشاه کشور عربستان و صول تلگراف آن حضرت نسبت به وضع کسالت و بهبودی اینجانب موجب تشکر گردید. خوشوقتی کامل ما آن روزی است که سلطه همه استعمارگران شرق و غرب و بخصوص آمریکای جهانخوار از سر مسلمانان قطع و عموم پیروان مکتب مقدس اسلام بتوانند با کمال برادری و محبت استقلال خود را به دست آورده و عظمت از دست رفته خود را بازیابند. «روح‌الله الموسوی الخميني» (صحیفه امام، ج ۱۲، صفحه ۱۹۱).

۸) ر.ک. به «واقعیتها و قضاوتها»، صفحه ۲۵۴.

۹) آقای منتظری در ملاقاتی با مهدی هاشمی که شرح آن در روزنامه کیهان مورخ ۷/۲/۱۳۶۱ آمده است اختیاراتی را به واحد نهضت‌های تحت ریاست سیدمهدی می‌دهد که براساس آن وی قادر بود به هر اقدامی و بدون نظارت هیچ مرجع رسمی در کشور دست زند. لازم به تذکر است این عنایت ویژه مورد استقبال شدید مهدی هاشمی واقع می‌شود و به همین دلیل اطلاعیه‌ای را در همان روز صادر می‌کند که در صفحه اول روزنامه کیهان به جای سرمقاله درج می‌شود در حالی که مشروح خبر آقای منتظری در صفحه ۱۴ درج شده بود.

۱۰) ر.ک. به کیهان ۹ شهریور ۶۴: «طی حکمی از سوی آیت‌الله العظمی منتظری مسئول جدید ستاد جذب و هدایت کمک‌های مردمی به جبهه‌های جنگ منصوب شد.»

۱۱) من خودم را برای دفاع از اینها داشتم فدیة می‌کردم، حتی در مقابل، بعضی از تنگ‌نظرها، اندک‌بین‌ها من را متهم می‌کردند، حتی خود رهبر به من می‌فرمودند شما چرا مسامحه می‌کنید در باره اینها؟ گفتم آقا اینها شاید به نصیحت، به موعظه، تغییر اوضاع، تغییر شرایط جذب بشوند به عامه مردم و دیگر حوصله همه را سرآورده‌اند. این رهبر که سراپا دلسوزی نسبت به مستضعفین و محرومین است ببیند چطور او را به خشم آوردند! این کار بود؟ حالا بکشند جزای اعمال خودشان را...»

(در مکتب جمعه، انتشارات چاپخانه وزارت ارشاد اسلامی، ۱۳۶۴، ص ۳۳)

۱۲) به عنوان نمونه آیت‌الله منتظری در تاریخ ۲۱/۱۱/۱۳۵۸، حکمی به این شرح خطاب به آقای صادق خلخالی صادر می‌کند:

«جناب مستطاب حجة‌الاسلام والمسلمین آقای حاج شیخ صادق خلخالی دامت افاضاته: برحسب تصویب شورای مرکزی سپاه پاسداران و درخواست عده‌ای از اهالی محترم گنبد قابوس مقتضی بلکه لازم است جنابعالی که قاضی شرع می‌باشید برای سامان دادن اوضاع آن شهرستان به آنجا عزیمت فرمایید و آنچه به مصلحت اسلام و مسلمین است با رعایت جانب احتیاط انجام دهید.

(خاطرات آیت‌الله صادق خلخالی، نشر سایه، ۱۳۸۰)

۱۳) روزنامه کیهان، سه‌شنبه ۴ اسفند ۶۰، ص ۲.

۱۴) روزنامه کیهان، شنبه ۸ اسفند ماه ۶۰، ص ۱۴.

۱۵) بلافاصله بعد از فوت حضرت امام کیهان فرهنگی که در آن زمان مرکزیت همین نیروها را تشکیل می‌داد درصدد انجام مصاحبه با آقای منتظری برآمد تا مجدداً همان سیاست تبلیغاتی دنبال شود که چاپ این مصاحبه با مخالفت نماینده امام در مؤسسه کیهان مواجه شد.

۱۶) حقیقت‌ها و مصلحت‌ها، به کوشش مسعود سفیری، نشر نی، ۱۳۷۸، صفحه ۱۱۰.

۱۷) همان.

۱۸) مرحوم حاج سیداحمدآقا در این رابطه در «رنجنامه» از تذکرات قبلی امام به آیت‌الله منتظری خبر می‌دهد و می‌گوید: «امام، آیت‌الله طاهری اصفهانی را خدمت شما فرستادند که به ایشان بگویید فلانی می‌گوید آقای مهدی هاشمی فرد خطرناکی است او را از بیت خود اخراج کنید. آیا به این نصیحت و پیغام گوش دادید؟ تنها فایده این پیغام این بود که آقای طاهری که از علاقه‌مندان بسیار جدی شما بود، مغضوب شما گردید. آیا حضرت امام من را با آقای موسوی خوئینی خدمت شما نفرستادند که آقای مهدی هاشمی ساواکی است. خوب است از طرف شما فردی معین شود تا با فردی از اطلاعات به این موضوع رسیدگی نمایند؟» (رنجنامه - صفحه ۱۷).

۱۹) ر.ک. به روزنامه کیهان سه‌شنبه ۱۳ مرداد ۶۰ با تیتیر «۱۲ نفر از اعضای منافقین تیرباران شدند» و «سوتیتر» سعید متحدین که قبلاً به حبس ابد محکوم شده بود به اتهام سردستگی شورشیان داخل زندان تیرباران شد.

۲۰) صحیفه نور، ج ۲۱ صفحه ۱۰۷.

۲۱) روزنامه کیهان، ۶ آذر ۱۳۶۴.

۲۲) روزنامه کیهان ۱۰ آذر ۱۳۶۴.

(۲۳) همان.

(۲۴) روزنامه کیهان، ۲۶/۹/۱۳۶۴، صفحه ۱۷.

(۲۵) روزنامه کیهان، چهارشنبه ۲۷/۹/۱۳۶۴، صفحه ۳.

(۲۶) همان

(۲۷) کیهان، ۳۰/۹/۱۳۶۴، ص ۲.

(۲۸) روزنامه کیهان، ۱۷/۹/۱۳۶۴، صفحه ۲.

(۲۹) صحیفه نور، سازمان مدارک فرهنگی انقلاب اسلامی چاپ دوم، پاییز ۱۳۷۲، ج ۳، ص ۱۰۵ و ۱۰۶.

(۳۰) همان، ج ۷ ص ۴۰۴.

(۳۱) صدور حکم انتصاب آیت‌الله جنتی به ریاست سازمان تبلیغات اسلامی ۱۴/۱/۶۸ - نامه به نمایندگان مجلس شورای اسلامی و وزراء در مورد کنار گذارده شدن آیت‌الله منتظری ۲۶/۱/۶۸ - پیام به مناسبت روز ارتش ۲۸/۱/۶۸ - نامه به آیت‌الله خامنه‌ای در باره تدوین متمم قانون اساسی ۴/۲/۶۸ - پاسخ به آقای عسگراولادی و آقای فاضل هرندی - پاسخ به نامه آیت‌الله مشکینی در مورد انتخابات حوزه علمیه قم ۷/۲/۶۸ - پاسخ به نامه آیت‌الله مشکینی در مورد متمم قانون اساسی ۹/۲/۶۸ - پاسخ به گزارش شورای مدیریت و دبیرخانه جامعه و مدرسین حوزه علمیه قم ۱۷/۲/۶۸.

(۳۲) روزنامه کیهان سه‌شنبه ۲۷ شهریور ماه ۵۸ این اطلاعیه را با این تیترو به چاپ رساند: آیت‌الله منتظری خواستار بازداشت و معالجه محمد منتظری شد.